

عمارت دل من کن و گرنه با گل و خشت  
هزار مدرسه آباد میتوان کردن  
بنامی

(ان فی قصصهم لعبرة لا ولی الا للباب)



# تاریخ فرهنگ

آذربایجان

( با فوائد ادبی )

عمار دل من کن و گرنه با گل و خشت  
هزار مدرسه آباد میتوان کردن  
بنامی

(ان فی قصصهم لعلیة اولی الالباب)

# تاریخ فرهنگ

آذربایجان

( با فوائد ادبی )

بقلم :



آغاز نگارش

۲۹۳۲۱

چاپخانه قم

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بنام باری و بامید یاری او

آثار عنایت و کارسازی خدای بنده نواز در نگارش این تاریخچه هویدا است زیرا که پس از آنهمه واردات روحی و انعکاسات جسمی و گذراندن هفتاد و سه سال از حیات هنوز روح خدمتگزار را فتوری در خود نمی بیند. پس محض اینکه این فرصت را بدل بکفران نکند و این نعمت موهوبی را با غفلت و نسیان از دست نداده و استفاده بسزا نماید. بعون خدا در این تاریخ ( ۲۱ خرداد ۱۳۲۹ ) به تسطیر قسمتی از وقایع و اوضاع فرهنگی آذربایجان شرقی می پردازد. (ولاتنس نصیبك من الدنيا)

هیچ ویران نگردد از آسیب خانه ای کز محبت است آباد

اداره فرهنگ آذربایجان که خود اولین سنک آنرا نهاده است نگارش چنین تاریخ را از اینجانب چندبار کتباً و شفاهاً خواستار شده بود لیکن مشاغل و مسئولیتهای بسیار اداری مانع بود که آن کار خیر و مطلوب جامه عمل پوشد. آخرین دفعه در تاریخ ۱۳۲۳ که آقای یزدانفر بسمت ریاست فرهنگ به تبریز آمد بایانی مؤثر و مؤدب تحریر و تشویق نمود که: هر چند بوسائل و دلایل کافی دسترسی نیست آشکار است که ماخذ و اسناد فداکاری و مفسر نهضت ادبی احرار آذربایجان و مخزن اوراق آن بصرصر حادثات سرسام آور جهان دچار گردیده ... از محفوظات و رؤوس مسائل می توان نامه مستقل ترتیب داد. (مالایدرک کله لایترک کله)

نیست چون دهر را ثبات و قرار  
نمایی از خود بیادگار گذار  
این تکلیف را بشرطی در عهده گرفت که آنچه بتدریج نوشته شد بی درنگ چاپ  
شود. یکجزء نوشت و بچاپخانه تحویل داد. لیکن به مفهوم مثل معروف: شاه بخشید  
شیخ علی خان نمی بخشد. متصدی حسابداری عسرت صندوق و ضیق بودجه را پیش کشید  
و دست بی بند و بست نویسنده را خشک و عاجز کرد اکنون همان جزء را در ابتدای این  
دفتر که در حقیقت اجابت مسئول آقای یزدانفر است می نگارد:

تا چند سال پیش از مشروطیت همگان راجز مکتب‌های سرگذر وسیله و مرجعی  
دیگر نبود. مگر معدودی از کسان بابضاعت و طبقه ازاعیان در خانه‌های خود بپیدایش  
معلم بتدریس فرزندان اعم از دختر و پسر مراقب بودند. فلذا دختران با سواد بخانواده‌های  
معدود منحصر و انگشت شمار بودند.

همچنین اصول تدریس و طرز شناساندن حروف و حرکات مغایر تعلیمات کنونی  
بود و اگر کسانی طالب تحصیلات زیاده از معمول و متعارف بودند در مدارس طلاب نشین  
یاد در محاضر و منازل فضایی وقت بخواندن درس مشغول می شدند.

(ناگفته نماند بانیان مدارس مذکور برای تعمیر آنها و اعاشه طلاب رقباتی را  
وقف کرده بودند. لیکن تصدی ایادی متفرق و اجارات ممتد ۹۹ ساله بتدریج صدی نود  
اوقاف را بملکیت اشخاص تبدیل داده است)

با تصدیق و تایید اینکه آموزشگاههای سلف از جهت مواد تدریس ناقص و پیدایش  
دیر و آموزشگاه مناسب و وسایل دیگر را فاقد بودند. این حقیقت بارز را هم باید اذعان  
نمود که با آنحال رجال فاضل و لایق بسیار پرورش داده اند که در زمان حاضر نظیر آنان  
کمتر بظهور میرسد.

برای اصلاح و تجدید اسلوب مکاتب در ایران اولین قدم را ابوالمعارف رشدیه  
در تبریز برداشته است.

## حاج میرزا احسن رشديه



مرحوم رشديه پسر حاج ملامهدي پيشنماز كوي چرنداب بود. رشديه از عنفوان جواني داراي اخلاق و قريحه خاص بوده و مكتب سرگذر داشت. بانتظام امور و اخلاق اهالي محل مانند يك مامور رسمي سعی و مداخله ميكرد. دزدی و مستی و هرزه گردی و ديگر كارهاي ناستوده توده را مراقب بود و سختی نشان ميداد.

روزي محض دلسوزي خواست باطراف گورستان كوي چرنداب ديوار بكشد تا قبور مسلمانان لگدمال سمستور نشود. چندتن عمله براي پي كني بگماشت و كار كردند ليكن مخالفين شبانه پي هارا با خاك پر كردند. فردا باز فاعله ها بامر رشديه بكار مشغول شدند. متعريضين هم كار شب پيش را تكرر كردند. چند بار اصرار و اضرار از طرفين بظهور آمد. بالاخره يكمده از اهالي محله پيش مرحوم پيشنماز چرندابي رفته از كارهاي كدخدما آبانۀ پسرش ميرزا احسن باوشكايت كردند او به پسرش عتاب و خطاب نمود. ميرزا احسن از كار و كردار اهالي و توييح پدرش رنجيده بهمراهي برادر بزرگش ميرزا علي بعنوان زيارت مشهد رضوي (ع) سفر كرد. سپس بسياحت انفس و آفاق پرداخته و بسوريه رفتند. سه سال سفر دانشمند فقيد بطول انجاميد. در مراجعت كه از روش تعليماتي شهرهاي خارج از ايران اندوخته هائي داشت. در شهر ايروان دبستاني باز كرد. در آن ضمن بالطفعلي بيك نامي كه مردی ايراني و متوطن ايروان بود ملاقات کرده و مورد تعظيم و تكريم لايق و بسزا شدند و او دبستانهائي كه از طرف دولت روس تاسيس شده بود روش تدريس و ائانيه آن مدارس و انتظامات آنها را بدو برادر نشان داد و توصيه كرد كه آنان نيز در كشور ايران همان رويه تعليماتي را معمول دارند و روش تدريس را عوض كنند و تغيير دهند. فقيد نامبرده با برادرش ميرزا علي در آن باب مذاكره و معاهده كردند كه موقع بازگشت به تبريز دبستاني با طرز نو تاسيس

نمایند یعنی خانه خدا را برای عبادت بندگان خدا واگذارند . اطفال راروی حصیر نه بلکه روی نیمکت نشاندند و اشکال حروف را با تقطیع تعلیم دهند و تمام قواعد و اصول تعلیم را (پدا کوژی) که در دبستانهای خارج از ایران دیده اند در کشور خود مرسوم دارند چون هر دو برادر به تبریز برگشتند . رشیدیه در جنب مسجد شیخ الاسلام (روبروی حمام قائم مقام) مدرسه با اسلوب جدید باز کرد . آقای حسین واعظ در همان دبستان عنوان معلمی داشته است و از شاگردان میرزا آندوره میرزا رضا صحاف زاده که سپس مدیر دبستان پرورش گردید بوده است . «اکنون در اسلامبول مقیم و در علم طب و جراحی و حقوق بمقام دکتری نائل است»

برادر حاج میرزا حسن به تنهایی در مسجد میدان مقصودیه مکتبی که با مکاتب دیگر اندکی متفاوت بود دائر کرد . مثلاً در ساعات تنفس شاگردان بحیاط مسجد می آمدند بجای زنك سیاحت که بنا قوس شبیه نباشد یکی از شاگردان که صدای رسا داشت این شعر را میخواند .

الای عزیزان دشت صباوت      بیرون روید از برای سیاحت .

پس از یک ربع ساعت باز با صدای بلند این شعر را قرائت میکرد :

هر انکو پی علم و دانائی است      بدانند که وقت صف آرائی است .

شاگردان دو بدو صف بسته بمسجد وارد شده و هر يك در سر جای خود می نشست همینطور وقت ناهار یکشعر خوانده می شد بجای زنك ناهار هر يك سفره نان را باز کرده ناهار شرامی خورد .

تشخیص صنوف و کلاسها بدین ترتیب بود که در روی کتاب هر شاگرد دو رقه چسبانده و درجه او در آنورقه نوشته شده بود . همین آداب نوظهور سبب قیل و قال مردم شد . لیکن از اینجهت که هیئت تعلیماتی مکتب نوعاً معمم بودند و شاگردان هر روز صف بسته نماز میخواندند علیهداری اشخاص خارج مؤثر نشد .

پس از مدتی مرحوم حاج میرزا علی مکتب را بمسجد ملا کلبعلی که در خیابان

تربیت واقع است انتقال داد و نیمکت هم برای نشیمن شاگردان تهیه نمود و ازهر يك ده ریال ماهانه میگرفت .

نگارنده این سطور هم برادر خود را بآن مکتب سپرد ( حسن زاده رئیس دارائی شهرستان تبریز ) روزی بحاج آخوند نوشت که مقدار ماهانه از معمول زیادتر است اگر به تخفیف قائل شوند مایه امتنان خواهد بود . مدیر مکتب این پاسخ را نوشت جناب مستطاب آقای سلطان الادبا . بنده ام . برده ام . عیدم اما قیمت بز از دوریال کم نمیشود .



## نمونه خدمات و زحمات رشديه



ترتیبات دبستان رشديه بکلی از اصول مکاتب وقت متمایز بود بنابر این میان طبقات مردم گفتگوها و انتقادها برپا شد . تا اینکه شیخ الاسلام بیکعه از طلاب و خدمتگزاران خود دستور داد بمدرسه هجوم آورده و شاگردان را باچوب و چماق میرون ریخته و انائیه مدرس را داغون کرد ندر رشديه خود در آن معرکه غایب بود و گرنه .. مرحوم رشديه باز از این پیش آمد دل شکسته و ملول گشت و از تبریز بمشهد رضوی (ع) عزیمت کرد و در انجا بمظفر الملک که از نزدیکان مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله بود مصادف شد و او را از جریان کار خود آگاه ساخت . البته آن

بث شکوی تأثیر آنی نداشت . رشدیه با دست‌خالی و نا امیدتبریز برگشت وزمانی  
بی‌کار و با انکسار خاطر گذراند تا آنکه پدر حقیقی فرهنگ ایران : امین الدوله با  
پیشکار خود مظفر المملک بسخت والی آذربایجان وارد تبریز گردید .  
مرحوم رشدیه توسط آشنای خود مظفر المملک مکتوبی بامین الدوله نوشت  
که این شعر سرسخن او بود :

من زار و خاکسارم و تو ماه و آفتاب      کلها و لاله ها دهم اتریت کنی  
امین الدوله حاج میرزا حسن را بملاقات دعوت کرده و دستور حضوری داد که  
شصت تن از اطفال یتیم و بی بضاعت شهر را جمع کرده و با نفقه او مدرسه باز کند .  
رشدیه بادل شاد از مجلس والی بیرون آمد و فوری در کوی ششکلان خانه حاج میرزا  
آقا بزرگ شیرازی را کرایه کرد و شصت تن دانش آموز مجانی گرد آورده و آنها را  
با هزینه والی بالباس و کلاه متحد پوشاند . آنگاه باخاطر آسوده که با حمایت امین  
الدوله کسی را جرئت تعرض نخواهد بود مدرسه رشدیه را از نو دایر کرد .  
امین الدوله گاهی خود بمدرسه آمده و از نزدیک آموزگاران و دانش آموزان  
را تشویق و نوازش میکرد . روزی میرزا رضا صحاف زاده که در مدرسه بمنزلت  
و مثابه دانشیار بود لایحه و اشعاری تهیه و در حضور امین الدوله قرائت نمود . مطلع  
اشعارش این بود :

امروز بزم ماچه عجب رشک گلشن است      مانند آفتاب درخشنده روشن است  
چون همه را از بانی و مدیر و معلم و متعلم محرك اصلی عشق و علاقه و ایمان و  
میهن دوستی و کسب دانش و توسعه فرهنگ بود . با اینکه آموزشگاه رشدیه بعلتی  
که گفته خواهد شد . دیر نپایید «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» اثرات خوب  
بخشید و در افکار یکجمله‌ی حس همکاری تولید کرد .

روزی یکبار اشعار زیر را اطفال مدرسه باهم آوازی می سرودند :  
باغ و بهشت ما همه گلزار مکتب است      بر قلب ما سرور ز دیدار مکتب است



این مدرس شریف که رشديه نام اوست  
 نهج البلاغه است و ياروضه صفا  
 بس مردمان طواف در كعبه می كنند  
 هر روز جوی علم به بستان قلب ما  
 بر نواز و نعمت دو جهان سرنیاورد  
 جانا اگر بروضه رضوان مقیدی  
 دارالفصائل است و درانظار مکتب است  
 یا نزهت القلوب و یا دار مکتب است  
 ما را طواف بردرودیوار مکتب است  
 جاری ز چشمه سار گهر بار مکتب است  
 از جان و دل هر آنکه خریدار مکتب است  
 جنات تجر تحتها الانهار مکتب است  
 یا رب بلطف و مرحمت خود نظر نما  
 بر حال آنکسان که سالار مکتب است

امین الدوله مدت کمی سرپرست وعده دار حکومت آذربایجان بود . سپس  
 پبیای تخت احضار شده وبمقام صدرات عظمی ارتقا یافت وخود دانست که بادوری او  
 متنفذین محل بارشديه ابراز مخالفت خواهند کرد . لذا دستور داد که حاج میرزا حسن  
 مدرسه را به تهران انتقال دهد . یعنی خود با هیئت تعلیمیه که اغلب آنان از منسویین  
 و خانواده رشديه بودند بتهران عزیمت کرده و مدرسه را در آنجا تشکیل دهند .  
 حتی صحاف زاده را که هنوز در جزو آموزگاران نبود فراموش نکرده ودعوت فرمود .  
 مرحوم رشديه با جمعی از کارمندان مدرسه بتهران رفته و آنجا بانگهداری و  
 تشویق امین الدوله در کوی دروازه قزوین مدرسه مفصل تأسیس وتشکیل داد ( در  
 باغ کربلای عباسعلی گمرک ) و هم با تأیید صدراعظم . انجمن معارف در تهران تشکیل  
 یافت و کم کم بافتتاح دبستانها آغاز شد . بالجمله فرهنگ ایران در عهد مظفری بادستیاری  
 امین الدوله وتوسط رشديه و همراهان اواز تبریز نشو ونما گرفته است . « زیكچراغ  
 توان صد چراغ روشن کرد »

پس از مدتی بعضی همراهان رشديه بقصد تأسیس آموزشگاه بزادگاه خود برگشتند  
 از آنجمله میرزا حسین کمال بود که در تبریز با مساعدت مرحوم حاج اسمعیل حریر  
 فروش لیل آبادی مدرسه کمال راتشکیل داد . معالاسف باز مخالفت های جاهلان ووالهوس

ستاره کمال بافول و انحلال پیوست .

و دیگر صحاف زاده بود که پس از هفت سال باحضر پدرش به تبریز برگشت و بالباس دراز و عمامه بزرگ و بقول خود با (بسم الله و صلوات) شروع بکار کرد . یعنی دبستان پرورش را تشکیل داد . پس از زمانی کم به مخالفتها و مشکلات دچار گردید . بالاخره آقای مدیر از تبریز بترکیه و اسلامبول رهسپار گردید . دو یا سه روز متوالی مدرسه در حال عادی باز بود ولی مدیر غائب بود نگارنده بنزد پدر آقای پرورش رفته و از حال مدیر جویند او هم اظهار بی اطلاعی کرد . سپس مسافرت او معلوم و مدرسه با انحلال محکوم شد . صحاف زاده در ترکیه با تحصیل علم طب و جراحی و حقوق در هر قسمت به مقام دکتری رسید . از جمله کمالات او خط نویسی بود که تحریر راماوند خط مرحوم امین الدوله می نویسد .

در شماره ۱۵ روزنامه فریاد نگارنده این تاریخچه مقاله نوشته بعنوان (یادی از رشدیه) بمناسبت مقام عین آن ذیلا درج می شود :

موضوع بقاء روح و ابدیت آن از زمان باستان عقیده خدا شناسان بوده است : تمامی پیغمبران و الیهیون حکما و متکلمین گفته اند که روح فنا پذیر نیست . جز اینکه محقق و مقرر روح و نحوه زندگی او بهمگان روش نیست : محمد بن زکریای رازی گوید :  
و این محل الروح بعد خر وجه من الهیکل المنحل والجسد البالی  
اسقلیوس اول (اسکولاب) جدا عالی بقراط و افلاطون وقتی که استادش ادریس را بعالم دیگر بردند (ورفعناه مکافاعلیا) هیکل او را با کمال خوبی و زیبایی درست کرد : گاهی در مقابل آن می نشست و میگفت از روح زنده و پاینده ادریس در کشف معضلات علمی و ادبی استمداد میکنم .

متأسفانه بعد از اسکولاب همین دأب و عمل یکی از مبادی بت پرستی واقع شد و فریاد سعدی ما ایرانیان فایده نه بخشید که گفت :

کافران از بت بی جان چه تمتع دارند      باری آفت پرستید که جانی دارد

در اطراف قبر افلاطون حکیم بعض سخنان نوشته بودند از آن جمله بود که: ای زمین اگر جسد افلاطون را در آغوش خود گرفته پنهانش کردی: قدرت آنرانداری که بروح وی نزدیک شوی زیرا که او لایموتست.  
 بزرگان دینی و ادبی مانیز باتصریح و تلمیح ابدیت روح را بگوش ارباب غفلت و صاحبان نسیان رسانده اند:

علی بن ایطالب (ع) فرماید (خلایم لایقواء لاللفناء) زندگی از برای مردن نیست خواهجه شیرازی گوید:

از آن بدیرمغانم عزیز میدارند که آتشیکه نمیرده همیشه در دل ماست  
 یکی از پیشوایان دین میفرماید: دوستی درست و پایدار درسه جا معلوم میشود.  
 موقع درماندگی و باره پیش آمدهای زمان و درغیاب دوست یعنی نباید باحضور و غیبت او دوستی فرق کند و یاد و روی و دورنگی کردن:

(زحق نیوش تو ناپاکی دورنگی را که در کتاب بفرمود مشر کون نجس  
 (ص))

سوم آنکه دوستی میان دو کس نباید بافوت یکی متروک گردد چرا که روح زنده و متوقع است: پس اگر روان انسان با جدائی از بدن معدوم شود وفاداری و یادآوری آوری عبث و بی معنی خواهد بود (اذکروا هوتا کم بالآخر) نیز از این راهست که روح مردگان با نیکوکاری آنها شاد گردد و برای دیگران درس عبرت باشد «مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند»:

روان انسان لطیف و اهلی و انس دوست و محبت خوست فلذا بهر که و هر چه دل به بندد و مانوس شود فراق آن از هر درد و زحمتی برای روان شدید تر است «بجز فراق بهر تیر غم نشانم کن» بالجمله مردگانرا از یاد بردن جفا و بیوفائی است بویژه یاد کسانی مهم و ضرور است که حق تعلیم و همت تربیت را دارند مانند رشیدی که پدر معارف ایرانست.

فقید مبرور در سال ۱۲۶۷ قمری در تبریز و کوی چرنداب متولد شده پدرش  
سلامهدی پیشنماز است که آن مرحوم هم از علما و اخیار زمان خود بود :

دو چیز مرحوم رشیدی را بسوی کمال و نبوغ سوق داده اولی استعداد ذاتی و موهوبی  
دومی سختی و فشار و حس احتیاج البته مراد احتیاجات شخصی و مادی نیست ؛ بلکه  
مقصود حس نیازمندیهای اجتماعی است که آن سردوراه دانش و نادانی و مرز منطقه انسانیت  
میباشد « هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست » حس احتیاج است که برای  
نیل بمقصد انرژی را زیاد و اراده را قوی میدارد . فضولی بغدادی گوید :

ایده سنطوطی یسه تعلیم ادای کلمات    نطقی انسان اولور اما اوزی انسان اولماز

مرحوم حاج میرزا حسن رشیدی با تحمل سختیها و رهبری مشعل فطرت برای  
سعادت ایران دو چیز را تعقیب میکرد : آزادی و فرهنگ . موقعی که در تهران مدرسه  
باز کرده بود روزنامه مکتب را مینوشت و هم شبانه در محلات تهران بویژه در اطراف  
عمارت سلطنتی خود شب نامه پخش میکرد . آنگاه که رژیم ایران تغییر یافت و  
فرمان مشروطه صادر شد رشیدی در کلات محبوس بود .

آنکه راسر در سر آزادی ملت دهد    هیچ باکی در دل از بیرحمی جلاد نیست  
اگر درست توجه شود مقصد اصلی و حقیقی آن بزرگوار توسعه فرهنگ  
بوده و بس زیرا که آزادی از فرهنگ منفک نیست .

من کیم لیلی و لیلی کیست من    مایکی روحیم اندر دو بدن  
فرهنگ یعنی رهائی از قید و بند جهل و نادانی . فرهنگ یعنی آگاهی و آشنائی  
بوظایف فردی و اجتماعی و هکذا : آزادی مطلق و بی فرهنگ آیا جنون و سفه نیست ؟  
حاجت بمعلم نبود مشق جنون را - روزی که مرحوم رشیدی پرچم فرهنگ یا آزادی  
را بدوش گرفت جز تیره بختی و جمود و خمود مشهود نبود ، الفضل المتقدم

اگر هنوز حکومت قانون و فرهنگ و آزادی آنچنان که لازم و مطلوب است سایه  
افکن نشده و پیش نرفته و بیچارگی ما را دفع و رفع نکرده تقصیرها است : هر چه هست

از قامت ناسازی اندام ما است .

باری شادروان رشديه اگر هيچ نداشت جز تصنيف دو كتاب كفاية التعليم ونهاية التعليم جا داشت كه ايرانيان بويژه روشنفكران زنده ومرده اورا قدرداني نمايند **فكيّف** كه ييست وهفت كتاب نوشته است : جملات زير نمونه اي از مندرجات كتاب اوست :  
اجلال علما واجب است اگر ايشان علم را تحقير نكنند : استغناي طبع دولت پاينده است . ايراد در كار نيك كسان عادت ناكسانست : نه هر كه بظاهر حقير است **لايق تحقير** است . اكسير احمر عبارت از تكميل فضائل روحست و رفع رذائل نفس . عيش مؤجل سرمدى را بلذايذ معجل سرسرى از دست مده : مؤخر را مقدم داشتن مقدم را از دست دادن است : انجام مهم ملي را بر كات وجود و علت حيات خود فرض كن (**ام الرذائل**) لقب جهل است چنانكه (**ام الفضائل**) لقب علم \* در مشاوريه تا تصديق قلبى نكنى قول ديگران را نسنجيده اهانكن \* در آمد راسه ثلث بايد كرد : ثلث اول هزينه زندگاني ثلث ثاني ذخيره و ثلث ثالث احسان \*

(سختي كشي زده رچو سختي دهى بخلق در كيفر فلك غلط واشتباه نيست)  
البته اگر زيادت طلبى و تجمل پرستى مفرط و مجنونانه نباشد هر طبقه نسبت به حال خود مى تواند بابكار بردن اين دستور اقتصادى سعادت هر دو جهان را دريابد :  
شادروان رشديه در اواخر روزهاى سال ۱۳۶۳ قمرى بسر اى جاويدان انتقال يافت محل فوت و مدفن او دارالايمن قم (**يقعده الاله**) تاريخ وفاتش بوده و در حين ارتحال ۹۷ سال داشته و بحساب شمسى نويسنده اين سطور تاريخ فوت آن مغفور را بدينسان گويد .

|                           |                         |
|---------------------------|-------------------------|
| گوش اگر يك صد اى خوش شنود | عكس آن چرخ بشنو اندود   |
| رويد از خاك كوى ما آلام   | يا همين است كار كوى بكو |
| پاره رخت زندگى را كيست    | كه زند وصله يا كندش رفو |
| آشنائى در آمد از در گفت   | خبرى بد شنيدم از راد يو |

گفتم ای بوم چیست وقعه شوم      دل بر آشفته آشکار بگو  
گفت بشنیدم این نوا، زجهان      «رفته رشديه حيف باد ازو»

۱۳۲۳



## روز چهلم رشديه

دراربعين فوت مرحوم رشديه ازسوی فرهنگيان تبريز درسالن دانشسرای مقدماتی پسران مجلس تذکر برپا گردیده . جناب آقای حسين واعظ و نگارنده اين سطور در گزارش حالات و عقايد آن مرحوم سخنرا نی نمودند .

از عجائب تاريخ معاصر است که نگارنده بحکم روزباهر پافشاری بوده از متنفذين داخلی و خارجی جلب موافقت کرد که در عمارت باغ گلستان تبريز راجع به ييوگرافي دانشمند ايراني مرحوم حاج ميرزا حسن رشديه سخنرانی بعمل آيد . و قرار دعوت بشب اول ماه خرداد ۱۳۲۵ تعيين وانجام اين خدمت را که ناشی از حس میهن خواهی بود خود در عهده گرفت .

از سوء اتفاق در شب ۳۱ اردی بهشت ازسوی متجاسرين پسر گرانقدرم (احمد صفوت) کشته شد : روز را با کارهای دفن آن جوان با آخر رسانده و چون شب رسيد ملاحظه شد که اگر بمراسم شب دفن و تر حيم مشغول باشد مجلس سخنرانی و دعوت قبلی بروفق مرام بدخواهان ايران مختل و منحل شده و صيد مراد از دست خواهد جست : مردانه

درس ساعت معین برخلاف انتظار دعوت شدگان و دیگر اهالی شهر در محل دعوت حضور یافته و برغم توطئه دشمنان میهن ایفاء وظیفه کرد. ( بر حسب اتفاق چند تن از نامه نگاران تهران هم حاضر بودند)

این غیر خواهی و همت تاریخی را خود بر جسته ترین خدمات ملی و نیکمردی می نظیر تلقی کرد: دشمنان غرق حیرت شدند: آشنایان بی مشعر ذنب لایغفر گفتند: اولیاء امور مرکزی پیشیزی نخریدند: (تَبَاهُذَا الْجَهْلُ وَالْاِیْمَاءُ) «هنر عیب گرد دچو برگشت هور»

شور آفریده اند مگر مزرع جهان      هر تخم گل که کاشتم آنرا تباه شد  
(ص)



## مدارس قبل از مشروطیت



اگر چه در گذشته را بطوریکه بوده عودت دادن کار صانع عالم است و بس .  
( قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم ) محض تسهیل کار تاریخ نویسان آینده بانگارش برخی از حقایق امور فرهنگی آذربایجان و بانجام آخرین وظیفه خدمتگذاری اقدام می شود :

### مدرسه مظفری

اولین مدرسه که در آذربایجان و شهر تبریز تاسیس یافته و برنامه آن کاملتر از برنامه دبیرستانهای امروزی و مواد دروس طبی و نظامی نیز در آن گنجانده بود .  
مدرسه مظفریست که پس از تاسیس دارالفنون تهران با هزینه دولت و تقاضای ولیعهد وقت ( مظفرالدین ) تشکیل یافته . گاهی در زبانها و نوشته ها همان آموزشگاه رادارالفنون هم می گفتند : چنانکه روزنامه اختر منطبعة استانبول در تاریخ ۲۶ جمادی الاول ۱۳۱۱ قمری می نویسد : در یکی از نسخه های پیش از قول خبرنگار محترم اختر نوشته بودیم که : ریاست دارالفنون تبریز بسبب اینکه ترقی آنجا منظور نظر بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد والاولی عهد دولت ابد آیت ایران است بعده کفایت جناب فضایل مآب معالی آداب آقامیرزا محمد ندیم باشی که مراتب علم و آگاهی ایشان مستغنی از تعریف و بیانست محول شده است : این معنی در حقیقت مایه امیدواری تمام از حصول انتظام امور آن مدرسه عالی است :



در آموزشگاه مظفری چاپخانه مختصری هم بوده که روزنامه ناصری که شماره اول آن در اول شوال ۱۳۱۱ در تبریز بمدریت میرزا محمد ندیمباشی منتشر شده در همان مدرسه بطبع رسیده است :

آموزشگاه مظفری در دوره پیشکاری و حکمرانی فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی باریاست میرزا جوادخان سرهنک (سعدالدوله) که رئیس تلگرافخانه هم بوده تشکیل یافته ۲۱ تن شاگرد دولتی و پنجاه تن شاگرد غیر دولتی در آن مدرسه تحصیل میکردند ( مقصود از شاگردان دولتی آنها بودند که غذا و لباس ایشان بعهده دولت بوده) بعد از یکسال و اندی بواسطه شکستن سقف کلاس چندتن از دانش آموزان مقتول و مجروح شدند و این سوء حادثه سبب تعطیل مدرسه گردید .

پس از گذشتن مدت طولانی شاهزاده محمد حسن میرزا از تهران بسمت ریاست اعزام و مدرسه باطاقهای جبه خانه (جنب عالی قابو) انتقال داده شد و بعد از یکزمان ریاست مدرسه بمیرزا احمد سرتیب پسر ملک الشعرا تفویض و از تهران اعزام گردید . افتتاح دوم دارالفنون تبریز در زمان پیشکاری و حکمرانی حسن علیخان امیر نظام گروسی بوده که در آن روز جمعی از وجود اهالی و اولیاء دانشجویان دعوت داشتند نطق مختصر افتتاح را مرحوم امیر نظام بدین بیان ایراد نموده است .

آقایان محترم می توانم امروز رامثل یکی از اعیاد ملی محسوب دارم که بتشکیل و افتتاح اینمدرسه توفیق رفیق شده : اینمدرسه که کارخانه ادیت است از چندین جهت شرافت و امتیاز خاص دارد .

اول آنکه در تحت حمایت حضرت اقدس اشرف امجد و الادامت شوکته بوده و بمناسبت اسم مبارک خودشان آنرا مدرسه مظفری نامیده اند : و دیگر آنکه شاگردان و متعلمین اینمدرسه از خانواده های قدیم و نجبای آذربایجان منتخب شده اند و من آنها را فرزند خود میدانم و بر من لازم است که تشکر خود را بپدران محترم این هتعلمین اظهار دارم که بمن اعتقاد کرده و این مدرسه را با ورود اطفال عزیزشان افتخار

داده‌اند: نهایت اطمینان دارم که بالیاقت ذاتی خودشان و با بودن معلمان لایق مانند «مسیو» «لامپر» و غیره و ترقیات کلی در درس و تحصیل آنها بهم رسیده برای ملت و دولت خودشان نافع و مفید باشند (۱) پس از طی مراحل تحصیل و تعلم، دانشجویان در حضور ولیعهد مظفر و حسنعلیخان امیر نظام امتحان دادند. بآنانکه فارغ التحصیل شدند نشانهای علمی داده شد: میرزا اسماعیلخان ممتازالدوله، میرزا اسحقخان مفتخرالدوله، میرزا نصراللهخان سیف‌الاطبا، دکتر جلیل صبوری (ناصرالحکما) و برادرش میرزا جبارخان ارفع‌الحکما و مرحوم حاج میرزا مسعودطیب و نجم‌الاطبا مشهور به «قراگز» و مرحوم حاج میرزا مسعود عدل‌الملک، از کسانی بودند که در دارالفنون مظفری بخوبی از عهده امتحان برآمدند، بالاخره این مؤسسه با مخالفت و وسوسه بعض متنفذین و تسمیه بدع مستحدثه برچیده شد.

## مدرسه لقمانیه

دومین مدرسه که تالی مدرسه مظفری بوده و در زمان پیش از مشروطیت در تبریز تشکیل یافته آموزشگاهی است که در سایه همت بلند و با بذل مال میرزا زین العابدین خان لقمان‌الممالک پدر جناب دکتر عباس ادهم (اعلم‌الملک) و مساعدتهای فکری و عملی جناب سیدحسن تقی‌زاده و مرحوم محمدعلی تربیت و شهید فضیلت مرحوم شریف‌زاده و یکمده از دانش‌پژوهان وقت (۱۳۱۶ یا ۱۷ قمری) بوجود آمده و مدتی مرحوم سیدمحمد صادق فراهانی (ادیب‌الممالک) نائب رئیس لقمانیه بوده است.

سالی که مظفرالدین شاه از راه تبریز و جلفا بفرنگستان سفر میکرد، مرحوم لقمان‌الممالک قریب یکصد و پنجاه تن دانش آموزان و دبیران داخلی و خارجی را به

---

(۱) بعضی گویند اولین افتتاح مدرسه مظفری بوسیله امیرنظام بوده است. برفرض صحت آن باید گفته شود که مقدمات تشکیل در زمان صاحب‌دیوان انجام یافته و افتتاح رسمی بحکمرانی امیرنظام مصادف شده.

حضور برد و این جریان در روزنامه‌های فارسی نویس خارج از کشور (اختر اسلامبول و ثریا در مصر) منعکس و نگاشته شد.

سال ۱۳۲۱ قمری محیط آنمدرسه را ابرهای تیره گون تاریک کرد، با تحریک ولیعهد وقت یکعهده با همراهی و راهنمایی سید محمد یزدی و همپایان او در مسجدی جمع شده (معروف بمسجد شاهزاده) برچیدن مهمانخانه‌ها و میخانه‌ها و معلمخانه‌ها (مدارس) و برکناری مسیوپرم رئیس گمرک را تقاضا کردند، و یکعهده از رجاله را به تخریب و یغمای مدارس راهنمایی کردند، حتی از مدرسه طلاب حسن پادشاه جمعی هجوم برده کالسکه شخصی لقمان الممالک را بجرم اینکه مدرسه لقمانیه را بانی و مؤسس بوده از خانه اش کشیده و بردند، پس از آنکه تحریک شدگان انجام وظیفه کردند دستخطی از ولیعهد صادر و در مسجد شاهزاده قرائت گردید:

آقایان مجتبعین مسجد شاهزاده، مسیوپرم را الآن روانه کردم، آنچه میخانه و معلمخانه بود غنغن کردم همه را به بندند متفرق شده بدعا گوئی مشغول شوید. ولیعهد (پدر مدرسه مظفری تشکیل دهد و پسر مدرسه لقمانیه را از بن برافکند، پدر در صفحه تاریخ ایران «عدل مظفر» ترسیم کند، پسر خانه امید و افتخار یک ملت را به توپ می بندد، این است معنی (و یخرج الامیت من الحی) و آنچه افضل العارفين مولوی گوید:

رگ رگست این آب شیرین آب شور

بر خلاق می رود تانفخ صور

در سال ۱۳۲۳ قمری مجدداً مدرسه لقمانیه تشکیل یافت و در ۲۶ جمادی الآخر جمعی از محترمین و اولیاء دانش آموزان را دعوت و بهریکی از محصلین (علی قدر مرا تبهم) مکافات و پاداش ارزش داده شده، از قبیل کتاب و لوازم تحصیل و تحریر و در آن مجلس مرحوم لقمان بدینقرار نطقی ایراد و احساسات خود را اظهار داشت:

افتخار دارم امروز آقایان عظام برای ملاحظه پایه تحصیل شاگردان مدرسه من

شرف حضور داشته و سرافرازم کرده اند ، در مراجعت از سفر فرنگستان آرزوئی که به وطن و مولد مالوف خود می آوردم سه چیز بودند ، یکی عبارت از تاسیس مدرسه و دیگری احداث دواخانه و سومی تاسیس مریضخانه بود ، بحمد الله هفت سال قبل تاسیس مدرسه لقمانیه را در زیر سایه والا حضرت اقدس ولیعهد روحانفاده موفق شدم و چند تن از آقایان هموطنان همراهی کردند ، ولی مدتی دست جور قضا تعطیلش کرد ، سپس ده ماه پیش با همراهی دوستان فرانسوی خود مجدداً دایر و مفتوح شد ، و دواخانه هم چند سال پیش بمعاونت آقایان فرانسویان که در این مجلس حاضرند تاسیس شده و اکنون از همراهی دوستان فرانسوی جناب دکتر کوپن و مسیوهیولی و مسیوراز نهایت امتنان رادارم و امیدوارم که انشاء الله احداث بیمارستان را نیز توفیق افتد و نائل گردم که آن آرزوی منست (۱) .

## دبستان ارك

در حدود سال ۱۳۱۰ قمری یابیشتر مرحوم حاج میرزا حسن خان خازن لشگر در اتصال درب ارك در مسجدی که آن مرحوم ساخته بود دبستانی هم با هزینه شخصی دایر کرد ، لباس متحد الشکل اطفال و لوازم تحصیل و تحریر و حقوق مدیر و معلمان بعهده مؤسس آن آموزشگاه بود ، گاه گاه محصلینی را که همه فقیر بودند کمک خرج هم میداد در پهلوی همان مسجد خانه ساخته و آنجا را بکتابخانه و قرائتخانه عمومی تخصیص داد و این دارالادب بدستگیری و سرپرستی مرحوم میرزا محمد حسین شریعتمدار که فاضلی متبحر بود دایر شد .

مرحوم خازن لشگر از اخیار زمان خود بود ، کتاب فواید المشاهد که مواءظ و تقریرات خلد آشیان الحاج شیخ جعفر ششتیری است ، اولین بار بانفقه او چاپ شد ،

---

(۱) پس از هجرت نگارنده بقم دبیرستانی باسم انمانیه در تبریز بابودجه دولت دایر شده که از جزئیات آن بی اطلاع است « مرده آنست که نامش بشکوئی نبرند »

همچنین کتاب خصائص الحسینیة را تالیف شیخ مزبور بایک نسخه کلام الله مجید هم خازن لشکر بطبع رسانیده است ،

روزهای جمعه در منزل خود (محلہ ششکلان همسایگی مرحوم مرتضوی) روضه خوانی داشت ، مدیر دبستان موظف بود که شاگردان را غالب هفته ها بمجلس روضه آورد ، موقع برگشتن بآنها انعام میکرد .

در سال ۱۳۱۳ باترفیع مقام بیایتخت احضار شد ، در آن سفر از منزل قره چمن در حوالی تبریز بامر حوم پدرم همراه و هم منزل آنرا در مرد بودیم ، عوالمی از حیث نیاک نفسی و دستگیری فقرا و شب زنده داری و عواطف پاک کم نظیر از او دیده شد . در همان سال در تهران زندگی را بدرود گفت ، سپس تشکیلات فرهنگی آن مرحوم دچار فترت و انحلال شد ، خانه ایرا که کتابخانه بود در زمان ما یکی از افسران فروختند ، اکنون در خیابان پهلوی تبریز مغازه سنگی ساخته شده .

### مجمع التدریس

حاج میرزا یحیی معروف بادیب العلما در جنب پل ملا محمد دائی مدرسی تاسیس کرد که تا سال ۱۳۱۶ قمری دایر بود و چون امر حوم انتظامات و مقررات خاصی داشت معتقد بود که مکتب و تعلیمات او از دیگر مکاتب تبریز امتیاز دارد .

### دبستان کمال :

سال ۱۳۱۶ قمری بمدریت میرزا حسین لیل آبادی و مساعدت مادی و تشویقات مرحوم حاج اسماعیل حریری در محله چرنداب تأسیس شد .

### دبستان معرفت :

سال ۱۳۱۷ قمری میرزا علی فلاحی مدرسه معرفت را تشکیل داد .

### دبستان ثریا :

سال ۱۳۱۸ قمری میرزا محمد علی خان پسر مرحوم حاج میرزا عبدالله طایب خونی

نوبری مدرسه ثریا را تاسیس کرد، دیرنپائید، که آشوبی بقصد بیرون کردن مسیوپرم رئیس گمرک در شهر حادث شد مدرسه ثریا نیز بامدارس دیگر داغون گردید

#### دیرستان سعادت :

در سال ۱۳۰ قمری آقای ابراهیم شمس آوری که اکنون مدیرکل وزارت فرهنگست بادستکاری جمعی از معارفخواهان وقت بالاخص بامساعدت جدی مرحوم حاج علی دوافروش تشکیل داد، در زمان خود آموزشگاه آبرومندی بود که در ایران کمتر نظیر داشت .

مرحوم حاج علی راسال ۱۳۳۰ قمری روسپای تزاری بدارزدند و خانه اش را هم خراب کردند؛ سپس زمین خانه را آقای دکتر سید محمد مولوی از وصی آن مرحوم خرید و از نو آباد کرد.

#### دبستان جلالات :

سال ۱۳۲۲ در کوی خیابان ازسوی میرزا علی خیابانی تشکیل یافت، در اوایل مشروطیت این آموزشگاه با اسم سالاریه (باقرخان سالارملی) نامیده شد اهالی محل برای تقویت آن مدرسه کمیونی تعیین کردند و مدتی مراقبت داشتند، عامل مهم در ترویج و توسعه مدرسه سالاریه مرحوم میرزا رحیم خان بهشتی معروف بمشیر الاطبا بود که صدر کمیون مزبور هم بود (شرح حال مشیر الاطبا بقلم نگارنده این دفتر در کتاب داستان دوستان نوشته شده) آن مرحوم قریحه شعر هم داشته و اشعار زیر را ساخته بود که صبح و عصر دانش آموزان سالاریه جمعا می سرودند .

|                                    |                                      |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| ای وطن ای مادر عزیز تر از جان      | جان عزیزان همه بخاک تو قربان         |
| هر که نه حب تو بردلست نه آدم       | هر که نه عشق تو بر سر است نه انسان   |
| حب تو با شیر اندرون شده برتن       | عشق تو با روح راه یافته بر جان       |
| زار و زبون آنچنان که ینیمت از چیست | خوار و ذلیل از چه گشته ای تو بدینسان |
| آه چه شد آن تهمتنان رشیدت          | آه کجا رفت زال و رستم داستان         |

خنجرشان آشنا بخنجر دشمن      چون لب طفل رضیع بر سرپستان  
 سطوتشان لرزه بر فرنگ فکندی      بود ز ایرانیان نشانه بدوران  
 ناخلفان قدر و قیمت تو ندانست      گوهر بر قیمتت فروخت بارزان  
 گر برهت خون خویش ریزم از آن به  
 خون دل آرم برون ز دیده گریان

#### شعبه رشديه :

در سال ۱۳۲۲ قمری دکتر علی رشدي برادر حاج میرزا حسن رشديه بنام شعبه رشديه . دبستان تاسيس کرد . کتاب رهبر دانش را با نظريشرفت تحصیلات دانش آموزان سال ۱۳۲۴ تالیف و طبع نمود .

#### دبستان پرورش :

در سال مزبور فوق میرزا رضا صحاف زاده مدرسه پرورش را تاسيس کرد نظر بلیاقت ذاتی وجود فطری در اندك زمانی خوب پیشرفت داد . سپس فشار نااهلان از یکسو و همت بلند مدیر از سوئی واداشت که صحاف زاده باسلامبول رفت و داخل دانشکده طب و حقوق شد و در سه رشته تصدیق دکتري گرفت و هنوز بایران برنگشته است .

#### باز هم پرورش :

میرزا محمود نام که بتدریج پرورش نامیده شد در ابتدای راسته کوچه معروف دیکباشی دبستانی بنام پرورش بفاصله طولانی از پرورش اصلی باز کرد . در آغاز تأسیس در لوحه مدرسه نوشت : دبستان پرورش به نظارت علما سپس به نظارت ازلوحه سترد و محل را هم تغییر داد و اجازه سه کلاس دبیرستان هم بدست آورد و بقاعده پیشرفت کرد . و در اثر اصرار و پشت کار از صندوق دولت کمک خرجی هم داده شد . از چند سال پیش بکار بازاری چسید و مدرسه را بدیگری محول کرد .

### دبستان قدسیه :

قبل از تاریخ مشروطیت از طرف حاج میرزا عبدالعلی معروف بحاج مدیر افتتاح یافت . اکنون آقای حاج مدیر در قید حیات و بکار بازاری مشغول است .

### دبستان فخریه :

در سال و ماه مزبور در تیمچه صاحب دیوان از طرف میرزا حسن تبریزی یکباب دبستان ابتدائی تشکیل شده .

### دبستان فردوس:

با مدیریت آقا سید صادق تشکیل یافته اکنون هم بنام دبیرستان عنصری دایر است .

### دبیرستان افتخار :

بمدیریت و زحمات آقا سید ابوالقاسم تاسیس شده و اکنون باسم مولوی دایر میباشد .

مدرسه حیات بمدیریت مرحوم میرزا یوسف .

مدرسه کمال بمدیریت میرزا کریم کمال

مدرسه خواجه نصیر بمدیریت آقای میر محمد علی

مدرسه ارشاد بمدیریت حاج میرزا عباسقلی چرندابی

مدرسه اعتماد بمدیریت سید مهدی اعتماد

مدرسه مواسات بمدیریت مرحوم میرزا محمد مواسات .

مدرسه گلزار بمدیریت میرزا حسین باسم جامی دایر است .

مدرسه تدین با مدیریت جواد شهیدی تشکیل شده اکنون هم دایر است .

مدرسه العلم بمدیریت میرزا علی العلم تاسیس شده سپس مدرسه را بدیگری

انتقال داده و خود مشغول کسب شده است . و نام مدرسه بنام خاقانی تبدیل یافته

مدرسه شمس بمدیریت آقای عبدالرحیم تاسیس شده فعلا هم دایر است .



مدرسه ترقی بمدریت میرزا محمد افتتاح یافته اکنون باسم رودکی خوانده میشود .

### دبستان صبا

از قدیمترین مدارس ابتدائی در تبریز دبستان خلیقه گری ارامنه بوده که امروز دبستان صبا نام دارد و آن اولین مدرسه ایست که جمعیت ارامنه تشکیل داده . و بصحت این سخن سند متقنی که در دست نگارنده هست دوفقره حکم و ابلاغ حقوقی است که از ناحیه مرحومان ناصرالدین شاه و ولیعهد او مظفرالدین صادر شده . و باز دلیل است بر اینکه همواره دولت ایران اقلیت های مسیحی را مقدم بر مسلمانان ایرانی موردنوازش و آسایش داشته است

برهان لایح بصدق گفتار ما اقدامی است که در دوره سلطنت اعلیحضرت فقید رضا شاه درباره مدارس ارامنه مبذول شده یعنی بودجه پنج باب دبستان و دبیرستان از صندوق دولت پرداخته و بارگرانی از دوش ان جمعیت برداشته شده است .

### المملك لله تعالى

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت  
صیت داد و معذات از ماه تاملی گرفت

آنکه چون تربیت هر يك از فرق متنوعه که در ظل لوای دولت جاوید آیت علیه مستظل هستند . همواره منظور نظر مرحمت کستر اقدس همایون ملوکانه است و جماعت ارامنه دارالسلطنه تبریز که بجهت اطفال مدرسه بنا کرده از علوم متعدد و لغات مختلفه در آنجا تدریس و تعلیم می نمایند لهذا بملاحظه تشویق آنها و قوام امر مدرسه مبلغ دو یست و پنجاه تومان بر سیل استمرار در وجه مخارج لازمه مدرسه مزبور مرحمت و بر قرار فرمودیم که از هذه السنه اودئیل خیریت تحویل و ما بعدها وجه مزبور همه ساله بعد از وضع رسوم و عشر معمول دیوانی عاید مدرسه شده بمعارف لازمه آن صرف شود . و در کمال امیدواری بتربیت اطفال اشتغال نمایند .

مقرر آنکه مشکوة مصباح روح و مفتاح ابواب فتوح فروزان اختر برج سلطنت و شهر یاری درخشان گوهر درج خلافت و تاجداری فرزند سعادت مند کامگار مظفر الدین میرزا ولیعهد دولت ابد مدت پایدار . وجه مزبور را در وجه مدرسه ارامنه تبریز مستمر و برقرار دانسته قدغن کند مباشرین امور دیوانی آذربایجان همه ساله از قرار صدور بروات عاید دارند . المقرر کتاب سعادت انتساب دفتر خانه مبارکه شرح فرمان همایون را ثبت دفاتر خود نموده در عهده شناسند .

حرر فی شهر رجب المرجب ۱۲۸۲

منشور حکمرانی بگرفت زب و آیین  
از خاتمه رایعه د سلطان مظفر الدین

**حکم والاشد** آنکه چون جماعت ارامنه دار السلطنه تبریز که بجهت اطفال مدرسه بنا کرده از علوم متعدده و لغات مختلفه در آنجا تدریس و تعلیم می نمایند تربیت و تشویق آنها و قوام امر مدرسه مزبور پیشنهاد حضور مرحمت ظهور سرکار اعلی حضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی روح العالمین فداه گشته از قرار فرمان مهر لمعان مبارك مبلغ دو بیست و پنجاه تومان بر سیل استمرار در وجه مخارج لازمه مدرسه مزبور مرحمت و برقرار فرموده اند که وجه مزبور همه ساله بعد از وضع رسوم دوشهر معمول دیوانی عاید مدرسه شده بمصارف لازمه آنها شود . لهذا مانیز امتثالا لامر الاقدس الا علی از هذه السنه او دلیل خیریت تحویل وما بعد ها وجه مزبور را بملاحظه تربیت و تشویق آنها شود در وجه مخارج لازمه مدرسه مزبور مرحمت و برقرار فرمودیم که همه ساله عاید مدرسه شده بمصارف لازمه آن صرف شود و در کمال امیدواری بتربیت اطفال اشتغال نمایند .

مقرر آنکه عالیجهان مجدت و نجدت همراهان مقربو الخاقان مستوفیان عظام شرح رقم مبارك والا را ثبت نمایند و همه ساله وجه مزبور را از قرار صدور برات دیوانی عاید دارند و در عهده شناسند . تحریر یافت فی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۸۲



جناب آقای کاظمی خلیفہ نرسیس صفوت

محض اینکه در گزارش فرهنگی ما به مدح کسی از بین نرود می نگاریم که علاقه مندی و کفایت خلیفه ارامنه آذربایجان «مسیو نرسس» از موضوعات تاریخی است (سال ۱۳۲۸ وفات یافته) خلیفه دوائر خدمتگزاری به ملت و اراده نیرومند خود. پس از تشکیل مدرسه سابق الذکر با همراهی و همت جمعیت بتدریج پنج باب دبستان و دبیرستان در شهر تبریز دائر نمود که از حیث اثاثیه و لوازم لابراتوار نقصی نداشتند.

نگارنده وقتی از اوقات تصدی خود بخلیفه گری نوشت که روزهای جمعه که یوم تعطیل عمومی محلی است. باید مدارس ارامنه نیز تعطیل شوند. مرحوم امیر لشکر عبدالله خان طهماسبی هم در اجرای این ابلاغ اصرار بلیغ داشت. پس از مکاتبات و مذاکرات زیاد. خلیفه در پیوست مکتوبی از تعطیلات عمومی مدارس از قبیل تعطیلات تابستانی و اعیاد مذهبی و ملی و ایام سوگواری و تعطیلات مخصوص بجمعیت ارامنه لیستی تهیه کرده و نوشت: خواهشمندم لیست ایام تحصیل را هم اداره فرهنگ برای مدارس ارامنه تنظیم و ابلاغ فرماید.

سال چهلیم از خلیفه گی مسیو نرسس رؤسای ادارات و وجوه اهالی ازارمنی و مسلمان بمجلس شادی دعوت شدند. نگارنده هم از مدعوین بود که در معیت مرحوم سرهنگ سیف رئیس اداره شهر بانی بمجلس جشن حضور یافت. قرائت تلگرافها و مکتوبهای تبریک که از غالب نقاط جهان رسیده بود و ترجمه آنها سه ساعت طول کشید و معلوم شد که در ضمن بیان مسرت و عرض تهنیت از طرف اشخاص و بعضی مؤسسات هدایائی هم بشخص خلیفه فرستاده اند که قیمت مجموع آنها بمبلغ گزاف بالغ بود.

پس از انجام برنامه خلیفه خود پشت تریبون رفته از تبریک کنندگان و حاضرین مجلس بازبان ارمنی و ایرانی اظهار تشکر و امتنان کرد. سپس گفت آنچه را که از اطراف جهان برای ابراز علاقه و تقدیر و تشویق بشخص من تحفه ها فرستاده اند با نهایت شفع می پذیرم و من نیز همه آنها را بفقرای ایتام جمعیت ارامنه آذربایجان می بخشم.

نگارنده روزی در عبور دید که دیوار باغچه کلیساشکسته و بنا و فعله به تعمیر  
 آن مشغول هستند و کشیش ریش سفیدی هم با فعله ها برسم کارگران همکاری میکند.  
 پیش خود خلیفه را انتقاد کرد که تا چه حد بی ملاحظه بوده که این پیر دیر را بکار  
 فعلگی وا داشته . چون بنزدیک رفت معلوم شد که شخص خلیفه است که با آن رتبه  
 و موقعیت از فرط علاقه بکارهای جمعیت و معبد سنک و آجر بر میدارد .  
 دکتر رضا زاده شفق گوید :

سوی ویرانه شوم یا که پی پیر مغان      ره میخانه روم یا که به بندم زنار  
 یا که داروی شفا مسئلت از شیخ کنم      یا که از پیر طریقت بکنم استفسار  
 تا مگر باز نمایند معمای جهان  
 تا مگر رفع شود پرده ز روی اسرار .





صفوت . عضدی نایب الا یاله . خلیفه نرسمیس

### (مدرسه مموریال آمریکائی)

بیشتر از شصت سال پیش دبیرستان مموریال آمریکائی در تبریز پرتوافکنده و جماعت انبوهی رافض و برکت دانش بخشیده است ، به تعلم زبان انگلیسی در آن مؤسسه اهمیت زیاد داده می شد صدها بلکه هزارها دانش آموز در آن آموزشگاه ازدختر و پسر نسبت به تربیت و تحصیل خود دیپلم گرفته است ، قطع نظر از برنامه دروس که در حدود دبیرستان کامل بود بدو جهت ازسوی اهالی تبریز بمدرسه مموریال ابراز علاقه و احترام بیشتر میگردد : یکی آنکه بپاکی اخلاق و تزکیه روح مراقب بودند آنانکه از آن مدرسه فارغ بودند از حیث تربیت امتیاز داشتند ، دوم آنکه کارمندان غیر بومی را از مستعمره سازی در میان نبود .

از فارغ التحصیل های مدرسه مزبور دکتر رضازاده شفق ، عبدالعلی حسن زاده (اخوی نگارنده) و غلامحسین عمادزاده و بسیاری دیگر از روشنفکران معاصر بوده اند در دوره سلطنت اعلیحضرت شاه فقید دودستگاه عمارت مفصل کهنه و جدید مموریال را که از همدیگر فاصله داشتند دولت ایران ابتیاع نموده و تشکیلات فرهنگی آمریکائیان برچیده شد ، اکنون دبیرستان فردوسی دولتی بعمارت نو ساخت آمریکائی در اواخر خیابان پهلوی انتقال یافته .

### هیئت پیش قدمان فرهنگ پیش از مشروطیت:

چنانکه در اوایل این دفتر اشعار شد پیش از تغییر رژیم حکومت هر آموزشگاهی که ازسوی دانشوران بلندهمت و آگاه تاسیس می شد ، در اثر جهل و تزریق بدخواهان داخلی و خارجی مانند ستاره سحر باقول می پیوست ، بنابر این یکعده از معارفخواهان دور هم گرد آمده و انجمنی بنام انجمن معارف تشکیل دادند ، مرام آن جمع نگاهداری و حمایت مدارس و تنظیم امور داخلی آنها بود .

محض حقگزاری و یادخیر از آن نیکمردان که جز دوتن از آنها همگی دچار پنجه مرگ شده اند اسامی آنان ذکر می شود ، براستی تاجاییکه مقدور بود از یاری

و نگاهداری دبستانها و تنویر افکار (با آن تضییق و بگیر و ببند حکومت وقت دریغ نکردند حاج میرزا آقافرشی سید حسینخان عدالت سید حسن تقی زاده محمدعلی تربیت محمدعلی بادامچی میرزا علیخان پزشکی شریفزاده میرزا محمود حکاکباشی ابراهیم شمس آوری میرزا جواد ناطق سید محمد شبستری (ابوالضیا) حاج میرزا عبدالعلی مدیر حاج میرزا محمد حسین مدرس ( در بازار شیشه گر خانه مکتبی داشت ) محمد جعفر خیاط معروف بمخترع (۱) در محله لیل آباد و عمارت امیر آقاخان جلسات داشتند ، ضمناً روزنامه الحدید (۱۳۲۳) بمدیریت مرحوم عدالت و همکاری انجمن انتشار می یافت ، سپس انجمن باسم نشر معارف تسمیه گردید و محل آن به عمارت قائم مقام (تکیه حیدر) انتقال داده شد و روزنامه الحدید پس از اعلان مشروطیت بنام عدالت تبدیل یافت .

از جمله کارهای انجمن یا نشر معارف ترویج امتعه داخلی بود که خود از پارچه وطنی لباس پوشیده و دیگران را هم ترغیب میکردند ، از یاد نرفته که در دالان کاروانسرای حاج نقی روضه خوانی بود مرحوم بادامچی آنجا تجارتخانه داشت ، عوض چائی بمردم شیر و عسل میداد ، نظر بتحریرک حس وطنخواهی و تقریب اذهان و افکار بفداکاری بود تا سال ۱۳۲۵ جمعیت نشر معارف فعالیت میکردند .

(۱) خیاطا را باینجهت مخترع گفتند که از روی میهن دوستی و تعریض بفلت حکومت وقت . توپی ساخت که سبک و قابل حمل بود و در دقیقه شصت تیر خالی کردی . دولتیان آنرا معاینه و تحسین کردند پس از گفت و شنودهای زیاد خیاط بتهران احضار شد که توپ اختراعی را هم با خود ببرد . درزی صافدرون از کسب و کار خود دست کشیده عازم مرکز شد . پس از مدتی انتظار در کاروانسرای سقاباشی ناچار خیاطخانه باز کرد و به کسب خود پرداخت . با انتظار اینکه از سوی دولت وقت بر حسب وعده و دعوت بکار و هنر او ترتیب اثری داده شود . لیکن ماهها و سالها سپری شد و بحال آن مرحوم توجهی ابراز نشد .

خران عمر و خزان کل و خزان امید هزار شکر که این عمر جاودانی نیست.



## فرهنگ پس از مشروطیت

چون فرمان مشروطیت صادر گردید، مردمان پاکدرون ایرانخواه و دین پرور صافدلانه بکار و کوشش افتادند و در صدد جبران مافات آمدند، و این نکته قابل ذکر است که غالب علاقه مندان که بهر زحمت ورنجشی متحمل شده و به تقویت بنیه اجتماع و افزایش دانش همگانی پرداختند، پیران بودند، نه تیپ جوان.

جوان کینه را شاید و جنگ را  
کهن پیر تدبیر و فرهنگ را  
« فردوسی »

نخستین دبستان که در آغاز مشروطیت (۱۳۲۴) با کوشش علاقه مندان کوی نوبر تشکیل یافت «نوبر دبستان» بود، در حدود پانزده هزار ریال اغانه سالانه از سوی مؤسسان و دیگر ارباب خیر و همت بصندوق دبستان تقدیم شد. یکصد تن دانش آموز شهریه بده و بیست و پنج تن از فرزندان سادات فقیر بطور مجانی که لباس آنان را نیز مدرسه میداد پذیرفته شدند.

### اسامی مؤسسان دبستان :

حاج رحیم بادکوبه چی حاج علی اکبر میلانی کربلای علی مسیو عادلخان تاجر باشی حاج حسین ختائی حاج محمد تقی سلماسی حاج حسین اشکریز .  
نامبردگان پس از آنکه سازمان دبستان انجام و کار آموزش انتظام یافت، مدیری آن آموزشگاه را بشادروان میرزا ابراهیم ادیب محول کردند، هر روز یکی از آنان دبستان را بازرسی کرده و در هفته یکبار جلسه عمومی تشکیل داده و در رفع نواقص دبستان مذاکره و اقدام میکردند.

شادروان حاج علی اکبر میلانی که راه مرد فعال و خداجو بود بموفقیت اینکار خداپسند در منزل خود (کوچه بن بست سلیمان بیك قره باغی) جشنی برپا کرد و آنروز مصادف بروز هجدهم ذی حجه (عید غدیر) بود از همه کرامندان و دانش آموزان باتپیه سفره ناهار پذیرائی نمود، و عکسی از آن احتفال برداشته شد، مهمانی بانهایت شغف

وشرف بر گزار آردید .

بهنجار سیارگان گشت روشن چراغ هدایت درایوان دانش

### دبستان حیات:

از سوی جمعی از اهالی خیر اندیش و باکیش کوی اهراب و لیل آباد بتاسیس دبستان «حیات» اقدام شد و در اندک زمان انجام یافت ، اداره کردن آموزشگاه بعداً صلاحیت رضا زاده شفیق محول گردید ، سپس مؤسسان بالیمان از راه نیکمردی بانچه ملکی مرحوم میرزا محمد طیب را خریدند تا عمارتی برای دبستان بسازند ، نگارنده نیز برای اینکه ان مرحوم را بفروختن ملک خود راضی وقانع کند دو بار پیش او رفته و مذاکره کرد بالاخره ان بانچه که در ابتدای راه لیل آباد رو بروی مسجد حاج رضا نیلچی و متصل بمغازه های سنگی واقع بود با سهام خریده شد ، متأسفانه انقلاب خونین از انجام چنین نیت خیر مانع گردیده و ان مردان بالیمان بتدریج از این سرا بدار بقا رحلت نمودند .

### اسامی مؤسسان دبستان حیات .

حاج شیخ علی اکبر خامنه حاج محمد علی اهرابی حاج محمد صادق قازانچائی میر علی اکبر سراج میرزا حسین واعظ حاج میرزا آقافرشی .

### نهضت فرهنگی تبریز :

در بسیاری از محلات شهر با کوشش اشخاص روشنفکر بافتتاح آموزشگاهها آغاز شده و انهایی را که از پیش دایر بود مراقبت و مساعدتهای مقتضی معمول گردید . آنچه ظاهراً سبب شد که نهضتی در ترویج و توسعه معارف بعمل آمد سه چیز بود: اول آنکه از فشار و مخالفت های دولتیان بی بند و بار بقاعده فیزیکی چنین عکس العملی راطبعاً انتظار میرفت ، دوم احساس نیاز بتوسعه فهم و دانش خود محرك و مشوق همان اهتزاز بود ، سوم تبلیغات و تعلیمات پاکدلانه پیشوایان وقت مانند میرزا عبد الرحیم طالبوف و غیر او که : مشروطه بی فرهنگ جز اختلاف و جنگ ثمری نبخشد در میان اهالی

تأثیر بسزا نمود (۱) سودای تمنای وی ازدل شدنی نیست .

برای تشویق اهالی کوی انگج و دروازه جنت آشیان ایقه حاج میرزا ابولحسن انگجی طاب ثراه گروه انبوهی را بمسجد انگج دعوت فرمود، مقدمات پذیرائی و تهیه رقعہ دعوت و لایحه‌ای که در حضور دعوت شدگان قرائت گردید بدستکاری نگارنده این سطور بحیطه عمل و ظهور رسید.

بشهادت تاریخ دراستقرار رژیم مشروطه و توسعه فرهنگ، مردم آذربایجان با هر گونه فداکاری و بابذل سروجان پیش قدم بوده اند، اما افسوس... کسانی از نیکمردان آذربایجان در بسط و بساط فرهنگ دامنۀ همت و مردانگی راجاهای دور دست کشیده و با کوششهای مردانه رخت نیکنامی تاریخ پوشیدند، (رحم الله عشر الماضین)

## حاج اسدالله و حاج الله وردی :

دو برادر بودند از اهل خامنه که مسکن و تجارتخانه آنان شهر بطروسکی در قفقاز بود، سہ باب دبستان در نقاط مختلف بانقذ خود تاسیس و دایر کردند، یکی در بطروسکی برای ایرانیان که ساکن ان شهر بودند، و یک باب در قصبۀ خامنه باتملیک عمارتی نوساز، سومی رادر شهر مشهد رضوی بنام دبستان معرفت دایر کردند، تمام هزینه و بودجۀ سہ باب آموزشگاہ را نام بردگان متحمل و متکفل بودند (همم الرجال قلع الجبال)

### دبستان فیوضات :

در سال ۱۳۲۶ قمری آقای ابوالقاسم فیوضات دبستانی تشکیل داد. در نتیجۀ اخلاق پاک و کوشش خارج از اندازہ معمول در اندک زمانی پیشرفت معجز آسا کرد، این طفل یکشب رہ صد ساله می‌رود.

ای بس یقین اهل نظر اشتباه شد  
(ص)

گنتم بکام دل رسم اندر کند عشق

چون حب و بغض شخصی را در هویت اشخاص دخیل کردن بسان کفر یا بدتر از آنست و فریضه اخلاقی و اجتماعی است که اوصاف عناصر مورد اعتماد و خدمات مردان زحمت کش را نباید پنهان داشت و برای تفهیم و تعلیم آیندگان نشر و پخش آن ضرورت دارد این جملات موجز را می نگارد .

فیوضات در میان فرهنگیان آذربایجانی پاکتر و بصیرتر و کاربتر و فرسنگها از نفع پرستی دور بوده است . در موقعیکه شغل او منحصر بداره کردن مدرسه خود بود بحدی شب و روز کار میکرد که به بیماری عصبی (هستری) مبتلا شد . اما بقدر کمترین حقوق بران مدرسه استفاده مادی نداشت .

مدرسه فیوضات که سریعا دبیرستان قابل و کاملی شد مشعل فروزانی بود که در امجا و اضمحلال جهل و بداخلاقی مورد توجه و تصدیق یگانه و بیگانه واقع گردید . در کوران ۱۳۳۰ قمری که مدارس و فرهنگیان از شر ایادی خونین اجنبی ها و حکومت سفاک صمدخان در امان نبودند . بدون توسل و تشبث دولت فرانسه آن مدرسه را حمایت کرد و کتبا نگاهداری آن مؤسسه را در عهده گرفت .

تاشدی من کان لله ازوله حق ترا باشد که کان الله له

در جریان اوضاع سال مذکور بمناسبت اینکه نگارنده هم گاهی بحکم وجدان خدمات کوچکی بمدرسه فیوضات انجام میداد . از جانب دولت فرانسه بتأمین کتبی نائل و باینوسیله مصونیتی حاصل شد : مع الوصف مدت هشت ماه منزوی بود زیرا که بمشهودات ناهنجار روز و تظاهر جاهلانۀ رجاله تحمل نداشت ، پس از آنکه در زمان انزوا بنوشتن کتاب : ( خریطة النصوص من النوادر والنصوص ) موفق شد ، به قصد مشهد بطهران رفته و با آشنایان دست اندر کار وقت ملاقات و دربارۀ وضعیت و حشرت زای فرهنگی و اجتماعی آذربایجان گفتگو نمود . با مساعی ایشان قرار شد که برای اولین بار دو یست تومان ماهانه از صندوق دولت بفروغ آذربایجان داده شود ، چون آن مبلغ نسبت بنواقص فروغ استانی مانند آذربایجان اعم از حوائج اداری یا تعلیماتی

تأثیری نداشت و بسیار ناچیز بود. بالمشاوره قرار شد که آن مبلغ را در وجه ارشد مدارس تبریز پردازند، بحکم انصاف دبیرستان فیوضات را معرفی کرد و حکم اعطاء مبلغ مذکور بنام دبیرستان فیوضات صادر گردید، پس جریان امر را با آقای فیوضات تلگرافید و بسوی مشهد عزیمت نمود، (ناگفته نماند که انجام این کار بدستکاری مرحوم سید جلیل اردبیلی انجام یافت)

### دبیرستان حکمت :

سال ۱۳۲۶ قمری آقای حاج باقر حکمت تشکیل داده و از مدارس آبرومند تبریز و دارای شش کلاس ابتدائی و سه کلاس متوسطه میباشد. علاوه بعواید داخلی اعانه دولتی دارد. میرزا حسن معلم و ناظم که مردی بالیمان و علاقه مند است آن مؤسسه را مزیت داده.

آقای باقر حکمت از زحمات کسان قدیمی و شخص عاقل است. تدریس تاریخ طبیعی در دبیرستان دولتی فردوسی مدتی بعهده او محول و در قسمت بوتانیک بصیر بوده گاهی با گلهای دست پرورده خود دماغ دوستان را تعطیر کردی.

زمانی شاگردان کلاس شش را پس از امتحان بدبیرستان فردوسی میفرستاد سپس موقوف شد. پسر جوانه را که شهید من (احمد صفوت) امتحان کلاس شش ابتدائی را در دبیرستان حکمت داده و پسر گرانقدر ایشان دکتر سعید حکمت امتحان شش متوسطه را تحت نظر راقم در دارالمعلمین گذرانده است.

گلها همه سرزخاک بیرون کردند  
الاگل من که سر فرو برده بخاک  
آقای باقر حکمت چندین سال است که مدرسه را بدیگری سپرده یا محول کرده و خود بمرکز منتقل شده است.

### دبیرستان رشديه :

سال ۱۲۹۱ شمسی از سوی آقای رضاقلی رشديه تاسیس یافته. مدرسه ایست

که نوباوگان تبریز از آن بهره بسزا برده‌اند و شخص مدیر مردی بی‌آزار و مشغول کار خود بوده مدرسه‌اش دارای شش کلاس ابتدائی و دوره اول متوسطه می‌باشد .

آقای مدیر غالباً در آموزش گاه‌های دولتی سمت دبیری داشته و مدتی در دانشسرای دختران مدیر بوده است . تحصیلاتش در مدرسه کاتولیکهای فرانسوی بوده لذا زبان فرانسه را خوب تدریس میکرد . مدرسه رشديه اعانه بگير از دولت می‌باشد. اخیراً مدرسه را بدیگری سپرده و بتهران منتقل شده است .

### دبیرستان تمدن :

سال مذکور فوق از طرف آقای حبیب‌الله جاوید تشکیل یافته از مدارس مفید و آبرومند تبریز بوده است . و دارای شش کلاس ابتدائی و سه کلاس متوسطه و از صندوق دولت اعانه بگیر است . آقای جاوید پس از سالها تحمل زحمات . دبیرستان را با آقای حسین و کیلی تهامی انتقال داده و اکنون خود کارمند بانک ملی تبریز بوده و از کسانی است که پس از انحلال تشکیلات پیشه وری بدیافت نشان افتخار دولت مفتخر و مباهی گردید .

### دبیرستان سعدی :

در سال ۱۳۴۰ قمری مطابق ۱۳۰۱ شمسی باسم مدرسه همت تأسیس یافته دارای شش کلاس ابتدائی و سه کلاس متوسطه می‌باشد .

مدیر مدرسه آقای رسول عطائی جوانی پرکار و زیرک بوده پس از چندی نام مدرسه را بسعدی تبدیل داده و عمارت آبرومندی برای آن مؤسسه فرهنگی تهیه نمود .

دبیرستان سعدی از مدارس اعانه بگیر از صندوق دولت بوده است . پیشقدمان فرهنگ همواره احترام حاج علی اکبر عطائی را (پدر مدیر) که از مشروطه طلبان و آزادی خواهان اولیه بوده است . در حق پسرش رعایت کرده اند .

## دیرستان نجات :

در سال ۱۲۷۸ شمسی تأسیس شده از ابتدای تشکیل تاکنون بمدریت آقای یوسف نجات اداره میشود . جز اینکه چند سال پیشتر توسط تجارتخانه مرحوم حاج محمد حریری . ایرانیان ساکن اسلامبول کسی را برای مدیریت دبستان ایرانیان خواسته بودند . نگارنده یوسف نجات را تشویق واعزام کرد . پس از مدتی بموطنش برگشت و اداره مدرسه نجات را که برادرش جواد نجات سپرده بود بدست خود گرفت . مدتی شاگردان کلاس هفت را بمدرسه دولتی فردوسی ( متوسطه محمدیه ) می فرستاد سپس موقوف شد . اکنون مدرسه داری کلاس هفت واجازه دایر کردن سیکل اول میباشد . مدرسه نجات هم در جزو مدارس اعانه بگیر است . مرحوم ملامحمد کوچه باغی پدر یوسف نجات اولین معلمی است که نگارنده الفبا را با چند کتاب دیگر در پیش او خوانده . اکنون محض یاد خیر و مسئلت مغفرت یادش میکند .

## چند تذکار لازم

مدرسه بنات پهلوی - مدرسه ناهوس - مدرسه مسعود سعد - مدرسه صائب - - مدرسه قطران - مدرسه شاهدخت - مدرسه بانوان - مدرسه قدسیه - مدرسه نظامی - نیز از مؤسسات فرهنگی تبریز هستند . غیر از اینها هم تبریز اعم از ملی و دولتی پسرانه یا دخترانه مدارس دارد . لیکن مرور ایام و ازدهام آلام از یاد برده و پروندهائی که مأخذ درست تاریخ فرهنگ بود دچار تمدن عصری یعنی مد و جزز انقلابی خونین و بی حصر گردیده . لذا اذعان میشود که هر چند از مؤسسات فرهنگی تبریز و ولایات نوشته شود ناقص و غیر کامل خواهد بود پس همکاران معاصر نباید این کوتاهی را عمدی فرض کنند بلکه باور فرمایند که قصور بوده نه تقصیر نسیان بوده نه عصیان .

کارم رسیده است بجائی که فارغم  
از انتقام دشمن و از امتحان دوست .

۲ - البته فرهنگ امروزی ایران را ناچیز پنداشتن دلیل بی‌خردی یا غرض  
ورزیست امانه چنانست که رشد و نمو فهم و دانش موقوف و محض بتاسیات مدارس  
جدید میباشد .

ای بسا فضلا و حکمای برجسته از زنده و در گذشته سراغ داریم که بی تردید  
گنجینه حکمت و دانش بودند و هستند که تحصیلات اولیه ایشان در مکاتب قدیم بوده است  
(شاخ گل هر جا که میروید گل است)

در این باب سخنان صاحب نظران بسیار است که قویترین برهان آنان قسمی  
تاریخ رجال و قسمی محسوس و عیان میباشد . عمده مایه رشد و نبوغ انسان فطری  
و موهوبی است .

محمد بن زکریای رازی یا حسین بن سینا تقطیع حروف نشنیده و کلاس ندیده  
بودند از دانشمندان معاصر جناب تقی زاده که فضل او پیش دوست و دشمن اصل ثابت  
و متقن است در مکتب ملاعلی واقع در مدرسه طلاب نشین معروف بطالیه در تبریز  
درس خوانده است . چون نقل کفر کفر نیست . گفته می شود که فرهنگ امروزی از میزان  
فضل و فضیلت کاسته و معنویت را از میان برده است .

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب و رنه ددی بصورت انسان مصوری .  
۳ - همینجاست که باید پرسید آیا مکاتب قدیم نامزاحم را برداشتن و یامهچور  
و محروم گذاشتن نفی غرض نیست ؟ آیا در بدست آوردن سواد عادی و ترویج زبان  
ملی بقدر کلاسهای شبانه که از چهارده سال پیش برای همین نظر با بودجه مختصر دایر  
شده تأثیر ندارد ؟

کنه این مسئله را ره نبرد فکر دقیق غور این بحر رسیدن نتواند پندارد



# مدارس ملی و دولتی ولایات آذربایجان

## (خلخال)

در سال ۱۳۲۶ قمری مطابق ۱۲۸۷ شمسی حاج معلم خلخالی که در بادکوبه مکتبی داشته سپس در دانشسرای که مرحوم حاج زین العابدین معروف به تقی اوف تأسیس داده بود تحصیل کرده و برای دیدن اقربا و ارحام خود بخلخال آمده بود و آقای ناصر روائی خلخالی (ناصر دفتر) از موقع استفاده کرده مدرسه ناصری را با خرج خود و مدیریت حاج معلم تشکیل داد تا دو سال با اعانت اهالی محل و مساعدت ناصر دایر بود . سپس انقلابات محلی و مخالفت رؤسای ایلات مدرسه تعطیل شد و حاج مدیر بباکو برگشت .

در سال ۱۳۳۱ قمری ناصر روائی از نو مدرسه را دایر و حاج معلم را از بباکو دعوت کرد متأسفانه دیر نکشید که باز مدرسه تعطیل شد و چند سال در انحال باقی ماند .

بسال دیگر سال ۱۳۳۶ قمری آقای علی اصغر اعتصام تبریزی نایب الحکومه خلخال با دستیاری ناصر روائی و با اعانت اهالی مدرسه را دایر کرده و چند سال با همین منوال اداره شد تا آنکه حاکم نظامی خلخال (خان بابا خان) عوارضی از مال تجارت و غیر آن برقرار و بودجه مدرسه را تأمین کرد . بفاصله یکسال مرحوم سرتیپ ابوالحسن زند در ضمن ماموریت نظامی بخلخال رفته و از دانش آموزان دبستان ناصری امتحان کرده و دو بیست تومان برای لباس متحد الشکل اطفال اهداء نمود . و با اعانت خوانین برای مدرسه عمارتی خرید و چند اتاق جدید هم از بقیه اعانات ساخته و بعمارت مدرسه اضافه کرد .

سال ۱۳۰۳ شمسی دبستان ناصری دارای شش کلاس شد . (مرحوم ناصر روائی اواخر عمرش ساکن تبریز و منشی انجمن ادبی گردید . مردی نیک نفس و عاقل و شاعر

هم بود ) بفاصله دوسال نام مدرسه بپهلوی تبدیل یافته و بودجه آن از صندوق دولت تامین گردید .

مدرسه ۲ کلاسه که بودجه آن از طرف اداره معارف تامین بود در قریه خمس خلخال (۱۳۰۶) دایر گشت . چون از طرف اهالی حسن استقبال و رغبت بظهور نیامد از فروردین ۱۳۰۷ بقصه خلخال (هرو آباد) انتقال داده شد .

#### (شاهین دژ)

(صانقلعه افشار) سال ۱۲۹۷ شمسی با مساعدت و تشویق حاکم وقت محل (حاج میرزا آقا بلوری) و با اعانت اهالی محل بویژه با کوشش و اعانت مرحوم اسدالله خان امین الرعایا مدرسه چهار کلاسه در قصه مذکور تاسیس یافت . ولی در اثر انقلابات محلی و نداشتن بودجه مرتب و عمارت کافی و مستقل دچار فلاکت و فقرت گردید .

سال ۱۳۰۱ بودجه آنرا اداره فرهنگ در عهده گرفت لیکن از جهت عمارت دبستان در مضیقه افتاد بنابر این در این صدد شد که مدرسه را از شاهین دژ بجای دیگر انتقال دهد .

آقای علی النقی افشار (یمین لشگر) مالک شاهین دژ تعهد نمود که خانه ای بدون اجاره در اختیار فرهنگ گذارد بشرط اینکه تعمیرات لازم را فرهنگ عهده دار شود در این باب سالهای چند مکاتبه و مذاکره بود نتیجه مثبت بدست نیامد زیرا که بر حسب قوانین مالی ترتیب مذکور عملی نبود .

در خلال این احوال هیئت تفتیشیه کشور باریاست امیر لشگر خدایار خان بآذر بایجان آمد . آقای دکتر احمد محسنی رئیس فرهنگ وقت موضوع مدرسه را با اطلاع ایشان رسانید . انگاه که هیئت مزبور با فشار رفت و مطالب را بآقای یمین لشگر مذاکره کرد : کتباً متعهد شد که عمارتی برای مدرسه شش کلاسه محل بسازد و بفرهنگ تحویل دهد . جریان کار در ضمن گزارش هیئت در روزنامه های پایتخت هم منعکس شد لیکن عمل و اقدامی بظهور نرسید . و این تعلل باینکه تعهد نامه مزبور توسط امیر

لشکر دریوست نامه ۵۲۱ مورخ ۱۳۰۹ ر ۹۶ در دست اداره فرهنگ بود . تا سال ۱۳۱۳ شمسی بطول انجامید و ثمری نبخشید .

در بهمن ماه سال مزبور آقای رضا فهیمی رئیس فرهنگ حکمی بقید فوریت صادر و نگارنده را که ان ایام شغل مستقیم و حقوقی ریاست دارالمعلمین بود بفیصله دو- کار مهم مامور کرد . یکی رسیدگی و تصفیة حسابات رقبات وقفی مرحوم سلیمان خان افشار و دومی خاتمه دادن بمذاکرات و مکاتبات چندین ساله اداره فرهنگ و همین لشکر دایر بعمارت مدرسه بود .

براستی سفر افشار با سب سوارى انهم در وسط زمستان باضعف مزاج وداشتن برونش مزمن بسیار نا بهنگام و ناروا بود . در آن فصل اهالی بومی هم از کثرت برف نمی توانند از این قریه بآن آبادی دیگر بروند . چنانکه پس از ورود بشاهین درگفتند که راه عبور و مرور به تکاب که محل سکونت متولی اوقاف بود بسته است ناچار برای اطلاع و احضار متولی بوسیله تلگراف متوسل شد .

باین تفصیل محض رعایت دیسبیلین و افزایش يك صفحه از خدمات دیرین فرهنگی بهمراهی سیدزاوری (میر احمد) عازم مقصد شد این قضیه را هم از احاطه سختی کار و ناهمواری راه و خطر یکه متوجه بود از تاریخ مشروطیت بخاطر آورد :

در اوایل مشروطیت که انجمن قانونی دایر بود باپا فشاری انجمن اقدام والی (مخبر السلطنه) رحیم خان چلییانلو را که با رژیم مشروطیت مخالفت داشت به تبریز آورده و زندانی کردند . روزیکه انجمن در باب چگونگی محاکمه و تعیین جزای چلییانلو مشغول مذاکره و مشاوره بود خبر آوردند که رحیم خان از زندان خلاص و مورد مرحمت و نوازش استاندار هم شده است انجمن از این گزارش حیرت زامتعجب شد و فوراً اعضای آن پیش جناب آقای هدایت رفته و زبان باعتراض گشودند . پس از استماع تنذیها و اعتراضات . آقای هدایت چنین پاسخ داد:

اکنون اگر ادسا و جلاغ بمخالفت و سرکشی برخاسته اند و قوه کافی نظامی نداریم

که رفع غائله نماید. پس رحیمخان را بایکعده سواران قرجه‌داغ و مسلح برای تشکیل  
 اکراد می‌فرستیم. اگر در سر این مأموریت کشته شد مقصود شما حاصل است. و اگر  
 رفع غائله نمود باز یک عقدۀ حیاتی را حل و مطلوبی مهم و عمدۀ ای را انجام داده‌است...  
 بهر حال نگارنده با صدها دشواری بسوی مقصد رهسپار و وارد شاهین‌دژ افشار  
 شد پس از سه روز آقای یمین لشکر از نیم فرسخی (هو لاسو) که منزل شخصی او بود  
 بدیدن آمد بفاصلۀ دوروز از او بازدید شد. و پس از دوروز به ناهار دعوت کرد. در  
 هیچ یک از ملاقاتها موضوع مأموریت خود را بمیان نیاورد زیرا عموم اطرافیان حتی  
 حاکم محل نوکر و نان‌خور او بودند پیش آنها خوش آمد ارباب بر هر مصلحت و حکمتی  
 مقدم بود. و از محتویات پرونده های قطور روشن و هویدا بود که هیچ قدرتی نافذتر  
 از راستی و درستی و صفا نیست. لذا روزی بی‌خبر بسروقت یمین لشکر رفته و در خلوتش  
 یافت. موضوع دبستان را نه بطور اسقاط تکلیف یا اظهار قدرت و نفوذ بلکه از دل برآمده  
 و از راه حقیقت گوئی و نصیحت بمیان آورد و قانع کرد که بحکم وجدان و صلاح دنیا  
 و رضای خدا مقتضی است برای دبستانی که اطفال فقرا و رعیت زادگان در آنجا درس  
 می‌خوانند محل مناسبی تهیه و آماده سازد. بدون تردید و تعلل بسخنان بی‌آلایش  
 گوینده تسلیم شد و فردای انروز قبالة تملیک عمارت دبستان را فرستاد و شروع بتعمیر  
 عمارت موجودی و تعویض درو پنجره آن نمود. و هم بمبلغ دو بیست تومان نقد و پنجاه  
 اصله تیر اطاق قبض سپرد که لدی الاقتضا دوسه اطاق دیگر ساخته شود. نگارنده هم  
 این تلگراف را بدارۀ فرهنگه خبره کرد: تبریز معارف موضوع عمارت دبستان  
 خاتمه یافت تفصیل بآپست. صفوت.



## خلاصه گزارشهای کتبی بفرهنگ



چنانکه باتلگراف عرض شده موضوع عمارت دبستان بوجه احسن پایان یافت از این ببعدهم خانه مال فرهنگست وهم در حال حاضر محتاج تعمیر نیست زیرا مالک سابق بامیل خود نقائص رافع و خرابیها را تعمیر نمود و برای تعمیرات و احداثات بعدی مبلغی دریافت شد. رونوشت قباله را ارسال میدارد. واصل آنرا همراه خود خواهد آورد.

مقتضی است بفاصله مدتی غیر ممتد مدیر دبستان عوض شود، زیرا زمانی طولانی باتکاء دستورهای بی مطالعه بامتفدین محل طرف شده. دیگر نمی تواند در این محل کار بکند. البته تصدیق میفرمایند پیش از صدور دستور ارزش و توانائی و قدرت کار نمایندگان را باید سنجش کرد.

شاهین دژدارای ۴۸۵ خانوار و شماره نفوس آن بالغ بر ۲۵۳۱ تن و استعداد داشتن کلاس ۶۵ را دارد. بامطالعه وضعیت محل و برطبق تقاضای مردم پیش نهاد میکند سال آینده کلاس پنج و سال دیگر کلاس شش ابتدائی بکلاسهای دبستان افزوده شود. اکنون عده دانش آموزان بدینقرار است: کلاس تهیه و اول کلاس ۲ کلاس ۳ کلاس ۴

|    |    |    |    |
|----|----|----|----|
| ۴۷ | ۲۳ | ۱۶ | ۲۰ |
|----|----|----|----|

در باب توسعه و تسجیل زبان فارسی بآموزگاران و دانش آموزان سخنانی ایراد و دستور مقتضی داده شد.

در ایام تعطیل تابستانی سال جاری برای مناقصه ساختمان و تعمیرات دبیرستان و دبستانهای مراغه و دادن دستور لازم بنمایند آنجا سفری کرده بود، در همین سفر نیز عبور بمراتب مزبور رسیدگی شد، تعمیرات به نحو مطلوب انجام یافته است. در صورت تصویب باطراف و ولایات بخشنامه صادر فرمایند که از آموزگاران یادیران هر محل که ذوق موسیقی و یاد گرفتن سرود مدارس داشته باشند، در ایام تعطیلات

در مرکز استان حضور بهر رسانند تا از معلمی که در این قسمت تخصص دارد یاد بگیرند البته لازم است که درباره این قبیله آموزشگاران که وظیفه نویراعهددار می شوند اضافه حقوق منظور فرمایند ، در صورتیکه این پیش نهاد منظور و عملی شود اداره از فرستادن آموزگار موسیقی مستغنی و هم دبستانها دارای آموزگار سرود خواهند بود ،

#### دبستان محمدیه :

در سال ۱۲۹۷ شمسی در قریه تکاب (تکاب تپه افشار) از طرف آقای حسینعلی افشار (سردار افشار برادر بزرگتر یمین لشکر) تاسیس یافته و بودجه آنرا خود عهده دار است ، بنابشهرت محلی از عواید مال الوصیه مرحوم حاج محمدخان افشار اداره میشود اکنون دارای شش کلاس است ،

#### دبستان زره شوران :

در سال ۱۳۱۰ شمسی از طرف حاج قهرمانخان و بسرمایه اودر قریه مذکور تاسیس یافته اکنون دارای چهار کلاس و بودجه آنرا مؤسس نامبرده عهده دار است ، پس از انجام ماموریت بازحمت طاقت فرسا برگشت ، دیری نگذشت که مراسله زیر اداره فرهنگ بعنوان نگارنده واصل شد .

#### آقای ..

$\frac{99}{492}$

اطلاعاً اشعار می شود ضمن راپرتی که اخیراً از مسافرت شما بصانقلعه افشار بمقام وزارت جلیله متبوعه تقدیم شده بود ، از جدیت و کفایت شما نسبت به تصفیه قضیه عمارت دبستان انجا با آقای یمین لشکر اظهار قدردانی فرموده اند . اینک حسب الامر وزارت متبوعه مراتب رضامندی و قدردانی وزارت جلیله را که با  $\frac{26510}{61625}$  اشعار شده بدینوسیله اعلام میدارد .

بسیار جای شگفت و حیرتست اداره ای که تقدیر وزارت را بنگارنده ابلاغ میکند

و مطابق پیش نهاد او وزارت فرهنگ تقدیر نامه مستقل و مستقیم باهدا کننده عمارت می فرستد. لیکن رئیس فرهنگ استان نسبت بسرانجام موضوع عمارت دبستان بمدير مدرسه چهار کلاسه صاینقلعه چنین می نویسد :

طبق راپرت نمره (۲۵) مورخ ۲۵/۱۱/۱۳ آقاي میرزا محمد عليخان صفوت بالاخره آقاي يمین لشگر برخلاف تعهد خود که بایستی عمارت جدید الاحدائی بدبستان صاینقلعه واگذار نماید عمارت فعلی را که کهنه ساخت و اطاقهای آن برخلاف حفظ الصحه است بدبستان واگذار نمود لازم است تمام مخارج تعمیرات و ساختمان عمارت دبستان راپس ازوضع دویست تومان نقد و پنجاه اصله تیر آقاي يمین لشگر بااطلاع آقاي صفوت و یک نفر معمار خبره برآورد نموده و راپرت جامعی بدهید تا اقدام مقتضی بعمل آید ... (۲۰۷۶۰)

## (ارونق وانزاب)

درسال ۱۳۲۵ قمری باهمت و دستياری جمعی ازاهالی شبستر که غالب آنها شغل تجارت خارجی داشتند. دبستان چهار کلاسه بنام رشديه شبستر تشکیل دادند و تاحدی پیشرفت و رونق یافت. پس از ششماه امتحانی از محصلین شده موجب امیدواری و مسرت گردید. چندی نگذشت خبر رسید که عزت الله خان ماکوئی بقصد سرکوبی مشروطه خواهان تبریز حرکت کرده بشبستر هم می آید. دانش آموزان از فرط وحشت متفرق و آموزگاران فراری شدند. عزت الله خان بقصبه آمد باهالی مخصوصا بمعارف خواهان صدمه ها رساند و روانه تبریز شد در آنجا بطرفیت و دفاع مرحوم ستارخان سردار ملی و مجاهدان رشید مصادف گردید. نگذاشتند که از بل آجی شهر وارد شود کشتار بسیار داد و شکست فاحش خورد تا مخدول و منکوب برگشت.

پس از قضیه عزت الله خان ماکوئی پسر رحیم خان چلیانلو، شجاع لشکر با سواران قرجه داغ بشبستر آمده سبب خسران و خرابی بسیار شد. بعلت این حوادث

وحشترا تا سال ۱۳۲۸ قمری مدرسه در حال تعطیل ماند. چون همان ایام انجمن ایالتی آذربایجان بفکر توسعه و ترویج معارف افتاد (چگونگی نوشته خواهد شد) در ولایات همروشن فکran و معارفخواهان تشویق شدند و بتاسیسات فرهنگی آغاز کردند. در شبستر نیز فراریان معارف برگشته دبستان را بنام گلشن راز از نو تشکیل دادند.

عمارت مدرسه گلشن راز را حاج محمد کریم نام که در سال ۱۳۳۲ قمری فوت کرده با هزینه و نفقه خود بنا کرده و بمعارف واگذار نمود. و تا سال ۱۳۱۷ شمسی محل دبستان همان عمارت اهدائی بود. چون فضای دبستان بسیار کوچک و اطاقهای آن با نظارت مهندس و نقشه درست ساخته نشده و شماره دانش آموزان به بیشتر از گنجایش دبستان رسیده بود. در سال مزبور موقع ریاست فرهنگ آقای حسن ذوقی چند تن از روشنفکران دانش دوست محل با اداره فرهنگ مراجعه و اظهار کردند که زمین وسیع و مناسبی از طرف اهالی تهیه و آماده شده است. تقاضا می شود که با دستور و نقشه معمار اداره ساختمان عمارت دبستان شش کلاسه شبستر اقدام شود. باین ترتیب که یک قسمت هزینه آنرا اهالی محل بپردازند و قسمتی را اداره فرهنگ عهده دار باشد.

اشخاصیکه از اهالی شبستر این موضوع را تعقیب می کردند بجهاتی مراجعاتشان به نگارنده بود اول آنکه بوضعیت عمارت قدیمی دبستان و احتیاج شدید آنرا به نقل مکان آشنا بود دوم بلهجه و لسان رئیس بعد از روم آشنا نبودند. سوم عقیده داشتند که موافقت اینجانب نظر مساعد رئیس وقت را جلب خواهد کرد. بالاخره بر طبق پیش نهاد روشنفکران محل با عزام حاج ابوالقاسم معمار و بر آورد هزینه ساختمان عمارت نو ساخت دبستان «گلشن راز» اقدام گردید.

یکی دو ماه پس از شروع ساختمان بمحل رفت و کار بنائی را در حال وقفه دید باتفحص علت توقف معلوم شد که نه اهالی شبستر بیش از آنچه همراهی کرده اند مساعدت دارند و نه اداره زیاده بر آنچه در نظر گرفته بود و پرداخته است وجه می رساند. ناچار سه هزار ریال در محل با سپردن قبض شخصی قرض کرده کار بنائی را برام انداخت.



سپس آقای ذوقی با جلب توجه وزارت فرهنگ قبض این جانب را از طلبکاران پس گرفت .

چون ساختمان باتمام رسید و دبستان بعمارث وسیع جدید منتقل گردید . نگارنده اشعار زیر را از فرط شغف در تاریخ بنای دبستان انشا کرد .

بعهد پهلوی شاه خجسته رای گردون فر      که باداد ولتش پاینده اقبالش جوان گردد  
دمیده گشت روح دانش اندر پیکر کشور      که تن را زندگی آری به نیروی روان گردد  
چو مرآت جمال حق بود دانش روا باشد      که بستایند و در هر محفل او ورد زبان گردد

پی تاریخ ایی کاخ تمدن خامه صفوت  
بدینسان زد رقم کانیا دگار هر زمان گردد  
مدد از باطن شیخ شبستر شد قلم بنوشت  
« سرای دانش و فرهنگ الها جاودان گردد »

۱۳۱۷

#### دبستان رهبر ترقی :

با اعانت کسانیکه از اهل شبستر که در اسلامبول و ولایات قفقاز کسب و کار داشته سال ۱۳۲۸ قمری تاسیس یافت لیکن پس از یکسال یعنی موقع استیلاء روسها و حکومت صمدخان در اثر شرا رت و یغماگری سوار های قرجه داغی منحل و ائانیه آن بتالان رفت و مدیر افتخاری دبستان (یوسف یعقوبی شبستری) بروسیه فرار کرد .

#### دبستان دخترانه شبستر:

سال ۱۳۱۱ شمسی باد ستور اداره فرهنگ تشکیل و بو دجه آن هم از صندوق دولت تضمین گردید

توضیح اینکه تاسال هزار و سیصد و شش شمسی مدارس اعانه بگیر دولتی نامیده می شدند از تاریخ مزبور دولتی بد دبستان یادیر ستانی گفته شد که تمام بودجه آن از خزانه کشور تامین گردد .

### خامنه :

دبستان شش کلاسه خامنه را در تاریخ ۱۳۲۴ قمری حاج اسدالله نام که اهل محل بود و در روسیه تجارت و کارخانه داشته تشکیل داده و عمارتی برای دبستان با خرج خود ساخته است و تا سال ۱۳۳۶ قمری (سه سال بعد از فوتش) سالی یکپزار و پانصد ریال بنام شهریه محصلین بی بضاعت بصندوق دبستان پرداخته می شد سپس دولتی و مجانی شده است

### تسوج :

دبستان امید تسوج را سال ۱۲۹۷ شمسی آقای جواد پارسى تشکیل داده سال ۱۲۹۹ جزو مدارس اعانه بگیر و در سال ۱۳۰۵ دولتی و مجانی شده دارای شش کلاس میباشد .

### شرفخانه :

در سال ۱۳۰۵ دبستان شرفخانه از سوی اداره معارف با بودجه دولتی دایر شده و چهار کلاس دارد . سال ۱۳۱۲ شمسی نگارنده در محل حضور یافته با تنظیم صورت مجلس و امضای نماینده راه آهن و دارائی یک دستگاه عمارت از ساختمانهای راه آهن را تحویل گرفته و بتصرف اداره فرهنگ در آورده است .



## (مراغه و توابع)

### دیرستان خواجه نصیر :

بتاریخ ۱۳۳۳ قمری مطابق ۱۲۹۴ شمسی از طرف آقای عبدالاحد تدین با مساعدت یکمده از علاقه مندان محل تاسیس یافته و سال ۱۲۹۷ دولتی شده . تا چند

سال شش کلاسه و موسوم به تدین احمدی بوده . اکنون دارای دوره اول دبیرستان و موسوم بخواجه نصیر میباشد محل اولی را جمعی از وجوه اهالی خریدند . سپس معماری که در حیاط مسجد حجة الاسلام از طرف اداره فرهنگ استان ساخته شده انتقال یافته است .

#### دبستان فردوسی :

شش کلاس دارد سال ۱۳۰۵ شمسی با بودجه دولتی تأسیس یافته . اکنون در عمارت سابق دبیرستان خواجه نصیر با مدیری ابوعلی سمندر دایر و اسم مدرسه باین سینا تبدیل شده .

#### دبستان اوحدی :

پیش از تاریخ ۱۲۹۹ شمسی مکتبی بوده باسم دیانت . سپس دبستان شریعت نامیده شده . در ردیف مدارس دولتی و دارای برنامه رسمی شده است . محل دبستان معماری است که از وجه اعانه عباس فرمانفرمائیان خریداری شده است .

#### دبستان بدر «۱»

( تربیت البنات سابق ) در تاریخ ۱۳۰۳ شمسی از سوی اداره فرهنگ تأسیس شده و دارای چهار کلاس میباشد . محل آن معماری است که مرحوم میر آقا صدرالسادات وقف کرده است .

#### قصه بناب:

در یکفرسخی مراغه واقع و دارای دبستان شش کلاسه می باشد . تأسیس دبستان و تهیه محل آن با دستیاری مرحوم سیف العلماء بنابی که نفوذ بیشتری در آنصفحات

---

(۱) بدر بفتح ب و کسر د و سکون ر نام و شان وزیر اسبق فرهنگ بوده مرد پاک و متدین و خدمتگزار و از رفقای نزدیک حکیم معروف میرزا ابوالحسن جلوه بوده نصیرالدوله لقب داشته .

داشته بوده است . اکنون بابودجه و بر نامه دولتی اداره میشود . چون عمارت مدرسه مشرف بخرابی بود . سال ۱۳۱۳ شمسی از طرف اداره فرهنگ با نظارت نکارنده تعمیر شده است .

## ((ملك كندی))

### دبستان هدایت :

سپهر سابق در تاریخ ۱۳۰۵ شمسی چهار کلاسه با مدیری عبدالاحد تدین اداره فرهنگ با بودجه و بر نامه دولتی دایر کرده است .

## عجبشیر

### دبستان رازی :

(سروش سابق) در تاریخ ۱۳۰۵ شمسی بابودجه و بر نامه دولتی و دارای چهار کلاس دایر شده . مدیر دبستان آقای احمد وطن بود . اکنون در قم زندگی دارد .



## آذر شهر و توابع :

دبستان شش کلاسه آذر شهر سال ۱۳۲۸ قمری از طرف انجمن ولایتی تاسیس و مدیریت آن بسید اسمعیل روان بخش محول شده آموزشگاه مزبور از عواید شهریۀ شاگردان و اعانت اهالی محل اداره میشود . عمارت دبستان از محل عواید معارفی (عوارض) و اوقافی از طرف اداره فرهنگ ساخته شده و از سال ۱۳۰۰ شمسی دولتی و مجانی گردید . سال ۱۳۱۰ شمسی یک باب دبستان دخترانه نیز از طرف اداره بابودجه و بر نامه

دولتی تاسیس یافته است . (آقای سعید الوزاره دبیر زبان فرانسه که اهل آذر شهر است در باب معارف محل آنچه می تواند از مساعدت وجدیت کوتاهی ندارد . مردی عاقل و اقتصادی است)

### گاوگان

دبستان چهار کلاسه گاوگان بساهمت ودستیاری آقای محمد کاتبی ( مصدق السلطان) رئیس تلگراف قصبه و باکمک آقای سید اسمعیل روان بخش تشکیل یافته و پس از یکسال در اثر لجاجت وجهالت بعضی مردمان منحل شد . در سال ۱۳۳۷ قمری از نو تشکیل و از تاریخ ۱۳۰۱ دولتی و مجانی و دارای برنامه رسمی گردیده است .

### مامقان

دبستان مامقان سال ۱۲۹۸ شمسی از طرف اهالی محل که غالبا روشن فکر و فرهنگ دوست هستند تاسیس و از سال ۱۳۰۱ دولتی و مجانی شده است . سال ۱۳۰۴ معارف خواهان بالاعانت و همدستی خود عمارت آبرومندی بدبستان ساخته اند .

### خاطره از آذر شهر

نگارنده در مراجعت از سفر مراغه بمدرسه و دفتر فرهنگ آذر شهر رفت قبل از آنکه باطابق ورود خواست گردوغبار سرو صورتش را بشوید . در آن ضمن نماینده فرهنگ (سید محمد شفیع زاده) یادآوری کرد که موقع ورود باطابق دفتر جوانیرا خواهید دید که هم معلم کلاس چهارم است و هم در کارهای دفتری و اوقاف (بیمزد) کار میکند تقاضا می شود که او را نوازش و امیدوار کنید .

چون وارد اطاق شد خواست طبق تذکار نماینده الفاظی بیافد که مغزو معنی ندارد و دروغ است نتوانست و زبان لکنت گرفت . پس چنین گفت : از لحاظ همکاری از ابراز علاقه ای که از این آقا مشهود است صمیمانه و برادرانه تشکر دارم . اما اگر بانتظار تقدیر عملی و افزایش انتفاع و تامین زندگی متحمل زحمت شده بهتر است کار دیگری برای خود جوید . محرك کارهای فرهنگی را سهم همیش روحی و غیر مادی

باید باشد «که درون ساز برون ساز نباشد هرگز» فضل و ادب نمک حیات است تا دیگر آثار وجود نگذرد و از محور انسانیت و معنی منحرف نشود (وای از آدم که بگذرد نمک



## اردبیل و توابع

### دبستان نصریه :

اولین دبستانیکه در شهر اردبیل تاسیس شده در سال ۱۳۲۲ قمری توسط مرحوم محمدولی خان سپهدار (نصر السلطنه) حکمران اردبیل و مضافات بامدیریت میرزا حسین رشدی برادر مرحوم حاج میرزا حسن رشیدی بوده است .

### مدرسه نشر معارف :

دبستان مزبور فوق سال ۱۳۲۴ قمری بادرستیاری و اعانت یکعده از معارفخواهان تاسیس شده و نام آن را از نام جمعیت نشر معارف تبریز که در پیش مذکور شده اقتباس کردند .

### دبستان جعفریه :

بسرمايه و مجاهدت حاج محمد جعفر تاجر اردبیلی بامدیریت مرحوم میرزا حمید آموزگار تشکیل یافت . علاوه بر بودجه دبستان لباس متحد الشکل دانش آموزان هم از طرف مؤسس داده می شد .

### دبستان شرافت :

سال ۱۳۲۵ قمری بهمت یکعده روشن فکران اردبیل تاسیس یافت متاسفانه در اثر نادانی و انقلابات خانمانسوز محلی همه آموزشگاهها منحل شدند .

### دبستان رشديه :

سال ۱۳۳۳ قمری یکباب دبستان باکمک مادی و معنوی تقی خان سردار رشید حکمران اردبیل و با سعی میرزا محمد شیخ الاسلام تشکیل گردید و بودجه مدرسه با اعانت کارمندان دولتی و بعضی اهالی محل تامین شد . پس از یکسال به مخالفت مریدان میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی تصادم کرد و تعطیل شد . واثابه آن بیغمارفت . آموزگاران مورد ضرب و شتم و متواری شدند مدیر دبستان میرزا ستار ازفرط تاثر و ترس مخالفین خود را انتحار کرد ،

اداره ایالتی فرهنگ بگمان اینکه شیخ الاسلام (محمد قدس) احترام خانوادگی دارد می تواند از این حوادث جلوگیری کند . نامبرده را نمایندگی افتخاری داد و بی اثر هم نشد .

### دبستان احمدیه

چون اردبیل بندر بود و در آن زمان کشور ایران روابط تجارتي و اقتصادی مهم با روسیه و اروپا داشت . نماینده معارف با جلب موافقت تجار بهر لنگه از مال التجاره وارد و صادر قرار اخذ عوارضی گذاشت و از آن محل توانست که دبستان احمدیه را (دبیرستان صفوی) تشکیل دهد . سال ۱۳۳۷ بعلت حرب عمومی اول و سد باب تجارت عواید کمتر شد اداره کردن دبستان احمدیه باشکال برخورد . بنابراین با مساعدت ادارات دولتی و معارف خواهان محل از راه اضافه کردن مأخوذی نواقل و سوق الدواب و تذکره (آنموقع گذرنامه عاید سرشار داشت) هم دبستان احمدیه پادار شد و هم سه باب دبستان بعنوان نمره يك و دو و سه افتتاح یافت ، ولسی دیری نگذشت گروه مخالف قدعلم کرده مدیر دبستان نمره دورا (میرزا حمید آموزگار) بچوب بستند اذیتها کردند کارمندان دیگر متواری شدند و از طرفی مأخوذی فرهنگ از گذرنامه غغن شد و عایدی سوق الدواب قطع گردید . واختلال عظیم در کارهای فرهنگ اردبیل بظهور رسید . در همان ایام بود که حکومت در مرکز و دیگر ولایات و ایالات ایران بدست نظام

سپرده گشت و در امنیت کشور بحدوافی مؤثر شد ولی بی‌ایما و اگر نبود... (هر کسی را بهر کاری ساختند)

## شاهد موضوع از فرهنگ

سال ۱۳۰۴ شمسی که نگارنده متصدی امور فرهنگی آذربایجان شرقی بود . از نماینده اردبیل تلگرافی بدینمضمون رسید . معارف : فرمانده اردبیل در سر اجرای وظیفه چوبمزد و احترام خانواد گیم را برد . عهده داری امور فرهنگ بر من میسر نیست جواب داده شد . معارف اردبیل . قضیه را درست و مشروح نویسد . بفاصله چهار روز گزارش رسید که : بایکعه از تجار و اعیان محل بدعوت فرماندهی حضور یافتیم . آنگاه بحاضرین جلسه اخطار شد برای تهیه اثاثیه چهل باب دبستان باید دعوت شدگان شصت هزار تومان نقد بپردازند ، اظهار شد که پرداخت چنین مبلغ بفوریت مقدور نیست ، اجازه دهید برویم بلکه به نحوی تهیه کنیم جواب داده شد مرخصی غیر ممکن است .

ناچار حاضران بمن ملتجی شدند که بامذاکره فرمانده راهی برای استخلاص ایشان باز کنم خواستم در آن باب حرفی بزنم مورد ضرب و شتم واقع شدم . سپس دعوت شدگان گفتند ما تقدیم همین مبلغ را قبول داریم ولی مقتضی است در خارج دور هم نشسته درباره تقسیمات وجه از روی عدل و انصاف و میزان قدرت و بضاعت اشخاص قراری دهیم . مرخص شدند .

فرمانده لشکر استان در آن موقع سرتیب محمد حسین خان آیرم بود . نگارنده اصولاً مراتب را با استاندار وقت مرحوم بنی آدم ( شریف الدوله ) مذاکره نمود ، او هم معاون خود بنان الملک را پیش خان آیرم فرستاد و موضوع اردبیل را مذاکره نمود و برگشت معلوم شد با بی اعتنائی پاسخ سخت شنیده است .

سپس خود بطور مستقیم ولی با عرض مراسله جریان امر را بفرماندهی اطلاع داد جواب داده شد بشما چه مربوط است ، عرض شد طبق تشکیلات کشور شاهنشاهی مسئولیت



امور فرهنگی آذربایجان بعهده اینجانب محول است ، پاسخ رسید که : از چه لحاظ این عمل معیوب و ناموزون است ، جواب نوشته شد گذشته از اینکه مخالفت با انتظامات کشور بوده آنها در شهری مانند اردبیل که عنوان بندری و مرزی دارد ، مخصوصاً این نکته قابل یادآوری و توجه است که برای افتتاح چهل باب دبستان پیدایش معلم و اقدام و الزم از تهیه ائانه و تعیین محل است .

چون از مکاتبات نتیجه مطلوب حاصل نشد ، جریان را بارمز بوزارت فرهنگ گزارش داد ، چنین جواب رسید : اقدام شد از نتیجه مسبوق می شوید ، پس از سه چهار روز اطلاع یافت که بتمام قسمتها اکیداً غدغن شده است که بکلی مداخلات را متروک دارند ، ناگفته نماند که تاوصول دستور مرکز مبلغی در اردبیل اخذ و چند عدد نیمکت نشیمنی اطفال ساخته شده بود .

## مدارس ملی اردبیل

در شهر اردبیل چهار باب دبستان و یک باب دبیرستان ملی موجود و تاریخ تاسیس آنها بدینقرار است :

دبستان شش کلاسه هدایت سال ۱۳۰۰ شمسی

« دبستان شش کلاسه معرفت سال ۱۳۰۱ »

« دبستان چهار کلاسه رشديه سال ۱۳۰۰ »

« دبستان شش کلاسه صداقت سال ۱۳۰۲ »

دبیرستان تدین

سال ۱۳۳۶ قمری تاسیس شده ، در اول افتتاح کلاس تهیه و اول داشته در اثر

پشت کار مدیر آن (دجید تدین) اکنون دارای شش کلاس ابتدائی و سه کلاس متوسطه دارد ، و از جمله مدارس اعانه بگیر از دولت میباشد .

### دبستان حکمت :

چهار کلاس دارد با بودجه و برنامه دولتی تشکیل یافته (بقیه گزارش در محل خود گفته آید .



## دبستانهای نواحی اردبیل

### گرمی :

حاکم نشین بلوک اجارود است . یکباب دبستان چهار کلاسه دارد سال ۱۳۰۷ شمسی از طرف اداره لشکر شمال غرب بامدیری آقای سیدعلی کلکی بنام والا حضرت شاپور (اعلی حضرت محمد رضا شاه) تاسیس شده و عمارت مدرسه نیز بامساعدت مأمورین نظامی تهیه و بمعارف واگذار شده .

از اول فروردین - ۱۳۰۹ در جزو مدارس چهار کلاسه دولتی آمده و بودجه آن از صندوق فرهنگ تادیه می شود .

### دبستان انگوت :

در ابتدا یاور جلیوند سال ۱۳۰۷ تأسیس کرده و بیش از یک کلاس نداشت . اکنون دارای چهار کلاس و جزو مدارس دولتی گردیده .

### دبستان بیله سوار :

دبستان بیله سوار دارای چهار کلاس بوده و سال ۱۳۰۵ شمسی با بودجه دولتی تأسیس شده .

### (آستارا)

دبستان حکیم نظامی سال ۱۳۲۷ قمری تأسیس یافته در ابتدا سه کلاس داشته

و بودجه آن از اعانه تجاره حل بود . بتدریج کلاسهای مدرسه زیاد شد و جواه‌های از لحاظ اینکه آستارا بندر تجارت بود توانستند عوارضی ب وارد و صادر بندر بنفع معارف مقرر دارند . وجوه ماخوذه در صندوق گمرک ضبط می شد . از همان عواید عمارت آبرومندی برای مدرسه خریدند و تا کلاس سوم متوسطه دایر شده . اکنون هم ۹ کلاسه میباشد .

## زحمته‌گشان اولیه معارف آستارا

مرحوم میرزا عباسقلی مؤتمن - میرزا بیوک آقا عباس زاده - آقایان حبیب الهی - علی زاده . علی اصغر زاده - محمدی روئین دژ - بهزادی و چند تن دیگر بوده اند

## سه باب دبستان دولتی

دبستان پهلوی

دبستان خیام

دبستان حکیم سنائی

سال ۱۳۰۴ شمسی دبستانهای مزبور فوق با بودجه و برنامه دولتی در نواحی آستارا تأسیس شد .  
دبستان فارابی :  
در اواخر سال مزبور فوق در قریه چلونند تأسیس یافته و سال ۱۳۱۱ با آستارا انتقال داده شد .

## سال ۱۳۰۴ شمسی

یکباب دبستان دخترانه از طرف اداره معارف تأسیس شد . اکنون شش کلاس داد .

دبستان سعدی :

در قریه کشفی از توابع آستارا ۱۳۰۶ با بودجه و برنامه دولتی از سوی اداره ایالتی فرهنگ تأسیس شده .

## بازرسی فرهنگ آستارا

نگارنده سال ۱۳۰۳ شمسی از سوی وزارت فرهنگ (بوسیله اداره معارف) آذربایجان مامور شد که فرهنگ اردبیل و آستارا را بازرسی کند. در فصل زمستان که بدون اغراق بیم جان در میان بود سفر کرد. وضعیت ظاهر دبیرستان آستارا از حیث عمارت و اثاثیه بهتر از اوضاع مدارس تبریز بود. لیکن انتظامات و علاقمندی کارمندان و مربیان تعریف نداشت. مدیر دبیرستان که سمت نمایندگی هم داشت و از مأمورین اعزامی مرکز بود بیش از ده هزار ریال از صندوق برداشته و بطهران رفته بود. از کارمندان تعلیماتی هم معارفخواهان محل راضی نبودند. از مشهودات خود گزارش لازم داده و یکنامه خصوصی هم با آقای عبدالله بهرامی معاون وزارت فرهنگ که سابقه معارفه داشت نوشت. مدتی نگذشت که سرپرستی معارف آستارا نیز به عهده اداره آذربایجان محول شد.

در برگشتن با مرحوم سرتیب محمودخان امین که فرمانده تیپ اردبیل و به تسطیح راه اردبیل به نیر مشغول بود ملاقات کرد از سفری در چنان فصل متعجب شده از راه مهر و شفقت اسبی راهوار بنگارنده بخشید ولی از پذیرفتن آن معذرت خواست. پس از اصرار قرار شد تا تبریز سوار شود تا از میان بوران و طوفان بدر یرد. سپس بمنزل او تحویل نماید.

مرحوم عبدالله خان طهماسبی فرمانده لشکر و عهده دار حکومت آذربایجان هم برای تسطیح راه بتبریز بطهران دهاتیان را بکار انداخته بود، نگارنده در عبور وضعیت و زحمات رعایا و ودایع خدارا بررسی کرده و یادداشتی تهیه نمود، به محض ورود بتبریز پیش تیمسار رفته و آنچه را که لازم میدانست باطلاع ایشان رسانید و مورد قبول یافت

### نمین

سال ۱۳۳۲ قمری مرحوم سردار ناصر که از خوانین و محترمین محل و حکمران نمین بود یکباب دبستان تأسیس کرده و بتدریج شش کلاسه شد، پس از فوت سردار

ناصر امور مدرسه چون بودجه مرتب نداشت مختل شد ، تا آنکه در سال ۱۳۰۵ شمسی دارای بودجه مستقل دولتی گردید ، لیکن از حیث عمارت و محل نیز در مضیقه بود ، آنهم سال ۱۳۰۶ موقعی که نگارنده بریاست فرهنگ اردبیل و توابع منصوب شد (تفصیل آن خواهد آمد) بادستباری حاکم اردبیل (مرحوم علی لشگری) و رئیس اداره دارائی (مرحوم یعقوب فکری) و مساعدت جمعی از تجار اردبیل و چند تن از اهالی محل تحت نظر کمیون محلی در زمینی که متعلق بدولت بود برای دبستان عمارتی ساخته شد .

### دبستان دخترانه

سال ۱۳۰۴ باکمک مالی بانوان محل مخصوصاً خانم سردار ناصر (قمر خانم) که در ساختمان دبستان شش کلاسه ذکور نیز پانصد ریال اعانت کرد تاسیس و پس از یکسال دارای بودجه دولتی و مرتب شد

### مشگین شهر (خیابو)

دبستان قصبه خیابو را سال ۱۳۰۲ شمسی فرمانده محل محمد علی خان که معروف بنیک نفسی و وطنخواهی بود تشکیل داده و دو تن معلم از اداره فرهنگ خواست و بودجه دبستان را از خود و افسران نظام و کدخدایان محل تأمین کرد ، مخصوصاً در این باب که اهالی محل اطفال خود را بدبستان سپارند و آنانکه وارد شدند غیبت نمایند بسیار زحمت کشید ، (در قرا و قصبات مردم در امور رعیتی و زراعتی از اطفال خود هم استفاده می کنند از سپردن آنها بدبستان امتناع دارند) سپس با تغییر فرمانده کار دبستان هم رو باختلال نهاد ، تا آنکه سال ۱۳۰۵ شمسی دبستان مزبور جزو مدارس چهار کلاسه دولتی منظور و بودجه آن از صندوق دولت تأمین گردید .

### اهر (قرجه داغ)

در قصبه اهر عمده ترین مرد منور دانشخواه ملا حسن ادیب متخلص بطوطی بوده و همواره با تحمل متاع در ایجاد فرهنگ دریغ نداشته «لان منبع عین الحیوة فی الظلمات» کتاب سبکة المعانی (نظیر نصاب الصبیان) تصنیف اوست که در تبریز بچاپ رسانیده است.

خطوطی سال ۱۳۱۲ شمسی بر حمت ایزدی پیوسته است.

#### دبستان همت:

دارای شش کلاس بوده پس از طی بجرانها اکنون جزو دبستانهای دولتی است. و بودجه مرتب و مستقل دارد.

#### دبستان شمس:

در آغاز تاسیس در قریه کلیمبر تشکیل شده سپس سال ۱۳۰۹ بقصبه اهر انتقال یافته است.

#### دبستان فردوسی ملی:

از سه باب مکتب قدیمی ترکیب یافته و از سال ۱۳۱۰ متحد شده و طبق برنامه رسمی ابتدائی تدریس می شود.

#### دبستان ورزقان:

دبستان ۲ کلاسه در قریه ورزقان با بودجه دولتی تشکیل شده البته اکنون کلاسهای متعدد دارد.

### (مرند و توابع)

سال ۱۳۲۸ قمری مرحوم حاج میرزا موسی خان هوجقانی دبستان چهار کلاسه باسم احمدیه در مرند تشکیل داده اکنون بنام خاقانی و دارای شش کلاس و با بودجه دولتی اداره می شود، عمارت دبستان را در محل مدرسه طلبه نشین قدیم اداره معارف ساخته است،

#### دبستان دیزج

مرحوم حاج میرزا آقافرشی در محلی که بچند قریه فاصله متساوی داشته باشد عمارتی ساخته هزینه ساختمان از محل وجه اجاره اراضی دیزج و صوفیان موقوفه بوده است، سپس اداره فرهنگ دبستانی را در آنجا با بودجه دولتی دایر کرده است،  
دبستان علمدار:

پس از تغییر رژیم حکومت بمشروطیت از طرف اهالی محل تشکیل یافته و سال ۱۳۰۵ شمسی چهار کلاسه دولتی شده است،

### دبستان گرگر :

سال ۱۳۰۲ شمسی از طرف مرحومین ابراهیم جلال لشگر و عبدالله وثوق لشگر که اهل محل بودند با مساعدت سایر مردمان بومی تاسیس شده سال ۱۳۰۵ چهار کلاسه دولتی شده است

### جلفا :

دوباب دبستان ذکور و اناث چهار کلاسه در سال ۱۳۰۵ از طرف اداره ایالتی فرهنگ تاسیس شده،

### میانهج :

سال ۱۲۹۳ شمسی دبستان دو کلاسه با همت و سرمایه مرحومین افتخار دیوان و فتح العلماء تاسیس یافته و سال ۱۲۹۸ دولتی شده اکنون شش کلاس دارد،

### سراب :

راجع بمعارف سراب متأسفانه یادداشتی که نگارنده داشت مفقود شده و چیزی که مرتب و مفید باشد در حافظه نمانده، پس هر چه نوشته سود موهوم و نامفهوم خواهد بود، آنچه در این تاریخ ذمه دار است که قید کند در قسمت فرهنگی سراب اینست که آیندگان باید از سیدی که شمس الادب لقب داشته و از علاء السلطان سرابی و میرزا یعقوب خان فکری رئیس دارائی (بعد رئیس دارائی اردبیل شد) مرهون و ممنون بوده و بخیر یادشان نمایند و چگونگی کنونی فرهنگ را فضایی محل یا کارمندان مطالع بنویسند.

### سپاس خدارا :

که توانست ریشه و اساس تشکیلات فرهنگی آذربایجان شرقی را اتاجائی که وسایل و حافظه یاری کرد بنویسد و در آن ضمن از راد مردانی که بر استی دارای علاقه و ایمان بودند و با خدمات فرهنگی نام و نشان خود را زنده کرده اند یاد نماید و ساعات فرصت و امکان را بفرغات و مساهجه نگذرانید ، تا به مفهوم هل جزاء الاحسان الا الاحسان ، خوانندگان هم از نگارنده یاد فرمایند،

### انجمن ایالتی و فرهنگ

در احیا و ایجاد فرهنگ آذربایجان تا سال ۱۳۲۸ قمری بجز مدرسه مظفری که در پیش

اشاره شد از ادارات و مراجع رسمی قدمی برداشته نشده و آنانکه با فکر روشن خود و داوطلبانه جمعیت تشکیل داده در شهر و ولایات به تنویر افکار و توسعه معارف اقدام می کردند پس از صدور فرمان مشروطیت اوقاتشان بکارهای مهم و آنی دیگر مستغرق شد، در تاریخ مزبور انجمن ایالتی از یکعهده روشنفکران وقت دعوت کرد که باتشکیل انجمن معارف برفع نواقص آموزشگاههای موجود بپردازند، وهم برای تاسیس اداره رسمی معارف نقشه را طرح و تهیه کنند، اکنون رونوشت دعوتنامه را که بنویسنده این تاریخچه فرستاده شده بود بدون تغییر و تصرف برای اطلاع خوانندگان و ثبت تاریخ می نگارد و تاریخ ورود بخدمت رسمی فرهنگی خود را در حقیقت بآن رقعہ متکی میدانند :

شماره- ۷۵۲- تاریخ ۲ ربیع الاول- ۱۳۲۸ قمری،

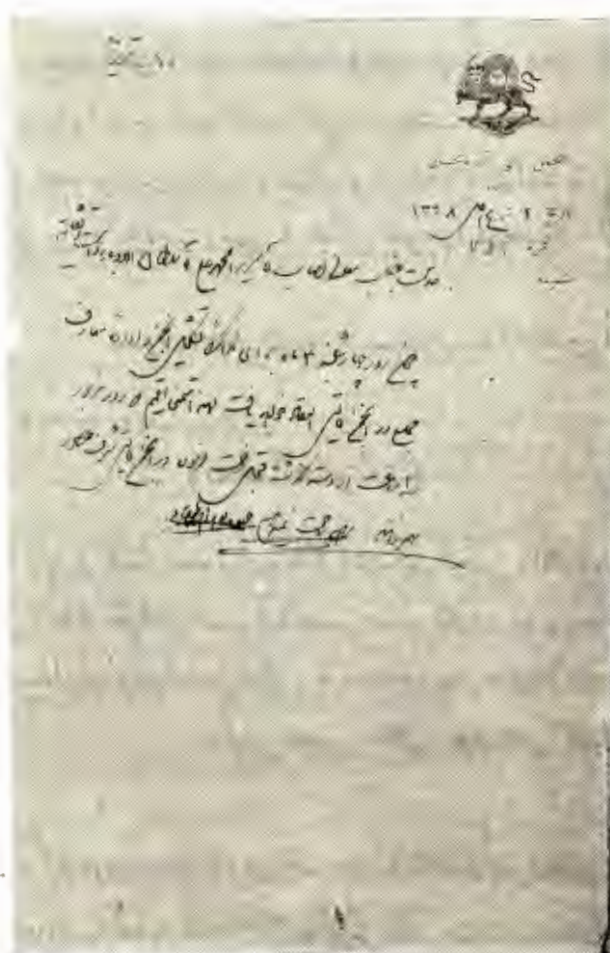
### (بعد العنوان)

چون روز چهارشنبه ۴ ماه برای مذاکره تشکیل انجمن و اداره معارف مجلسی در انجمن ایالتی انعقاد خواهد یافت ، لهدامتنمی هستم که روز مزبور سه ساعت از دسته گذشته قبول زحمت فرموده در انجمن ایالتی شرف حضور بهم رسانید، زیاده زحمت نمیدهم،  
رئیس انجمن ایالتی عبدالعالی الطباطبائی

دعوت شدگان در موعد مذکور در انجمن حضور یافتند، رئیس انجمن، (سیدالمحققین دیبا) موضوع دعوت را مشروحاً بیان کرده سپس گفت بهتر است که آقایان از میان خودشان پنج یاهفت تن برای مخفی انتخاب کنند، چنانکه اظهار شد، منتخبین انجمن معارف را تشکیل و بکار آغاز نمایند پس از انتخاب و قرائت آرا نگارنده هم جزو منتخبین بود،



(چو عاشق می شدم گفتم که بر دم گوهر مقصود)  
(ندانستم که این دریا چه موج بی کران دارد)



اعضاء انجمن در آغاز کار در یکپهفته از اوضاع مدارس شهر و ولایات اطلاعاتی بدست آورده و یکروز بطورسیار گردهم آمده در اطراف معلومات خود اخذتصمیم و اقدام مقتضی میکردند، کارمندان انجمن از حسن اتفاق دارای علاقه بر خدمت و متجانس و صمیمی بودند، بویژه مرحوم حاج سیدمحمد حائری اسکویی که مردی خردمند و مؤدب و صافدرون بود، چون نمیخواهد شخصیات و یا امور و حوادث اجتماعی را بتاریخچه فرهنگ دخیل کند، وهم نمی تواند از احساسات پاك علاقه مندان کاخ عرش قرین یاد نکند این چند شعر را از قریحه ملیحه دکتر رضا زاده شفق که در همان زمان کراماتی از خود بظهور آورده می نویسد:

|                                     |                                   |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| یاد باد آنکه مرا باتو چه همدردی بود | هر دو بودیم همی همقدم و هم اسرار  |
| شده در کشور ما رسم صداقت متروک      | شده دلها همه از مهر و محبت بیزار  |
| آه بودیم چه سان بی خبر از بازی چرخ  | هیچ ما را نه بد اندیشه ز چرخ غدار |
| یا د باد آنکه بد از شور جوانی ما را | سر از اندیشه آزادی ایران سرشار    |
| غم بسی چا رگی و شادی اقبال وطن      | بود ما را هوس و مشغله لیل و نهار  |

آه از آنروز که شد کشور ما خوار و پریش  
زیر پای ستم دشمن شوم و غدار  
بس فزون گشته بیا ران ستم گوناگون  
گشته گشتند عزیزان وطن بر سر دار

از مطالعه همین تاریخچه و بادقت بتاریخ تشکیل دبستانهای شهر و اطراف نمایانست که انجمن ایالتی و انجمن فرهنگ مذکور چه خدماتی در توسعه فرهنگ انجام داده اند. و درباره سازمان اداره ایالتی معارف بجتهاتی چند که از ذکر آنها صرف نظر می شود جناب آقای دکتر ادهم (اعلم الملک) را برای ریاست اداره در نظر گرفته و بمقامات لازم و مؤثر گزارش دادند. متأسفانه فعالیت انجمن فرهنگ دیرنپایند زیرا که باتحریکات اجانب در مرکز و نواحی آذربایجان آشوبها برپا گردید و بجائی کشید

که گرد مرکب بیگانه‌گان هوای ایران بویژه فضای تبریز و نواحی را تیره گون ساخت ... ریختن خون و نهب اموال از کارهای روزانه و عادی شد. اشرار داخلی و خارجی سرودستار رایکجا به یغما بردند.

از همه جانگذار تر آن شد که مفسدان جاهل و دانایان خودخواه با تنکابها خواهی دشمن. دین و آئین را کفر تعبیر کرده و هر داند متدین را از ندیق نام نهادند (۱) زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش

در سال ۱۳۳۱ قمری آقای دکتر ادهم همراه شادروان محمد ولی خان سپهدار حکمران آذربایجان بسمت ریاست فرهنگ و بهداری به تبریز وارد شد، دیری نگذشت که مقامات خارجی و دست نشانده‌گان ایشان با حکمران اعزامی مخالفت شدید آغاز کردند و او ناچار به تهران برگشت. لیکن دکتر نامبرده تا یکسال در مقابل موانع و مشکلات ایستادگی کرد، سپس او نیز به تهران رهسپار شد،

یکی از دکتراهای تبریز را حکومت دست نشانده وقت بریاست فرهنگ برگزید و از این عمل دو منظور بود، یکی آنکه از پیش مدرسه‌ای با سم مدرسه روس و ایران در ظاهر برای اطفال تبعه روس بازو یوسف‌بیگ نامی را از اهل قفقاز بمدریت آن مدرسه معین و منصوب کرده بودند. (دروس روسی و فارسی و عربی تدریس می شد محل بودجه آن مدرسه بدینقرار بود. رئیس بانک استقراضی روس ۵۰۰ ریال رئیس راه سیصد ریال. تجار تبعه روس ۱۵۰۰ ریال ماهانه می پرداختند) خواستند مدیر مدرسه (یوسف‌بیگ) بلا مانع و برسم همکاری با مدارس ایرانی تماس نزدیکتر داشته و کارمندان آنها را با طاعت و انقیاد بمامورین تزاری و ترویج زبان روسی موظف و موافق سازد و گرنه در سایه فشار آموزشگاههای بی‌یار و معین ایرانی رابه تعطیل وادارند.

---

(۱) شادروان میرزا باقر نمسه چی (بنام مستعار جولونبور) جوان حساس و میهن دوست بود گوید:

فرعون زمانه خواند کافر ما را      او خواند گذشت و ما شنیدیم گذشت

دوم آنکه در موقع آمدن جانشین قفقاز به تبریز که جزو برنامه سیاست کلی دولت همجوار بود بادستور دکتر صبوری و زمینه سازی یوسف بیگ. مدیران و آموزگاران مدارس همراه دانش آموزان خود از او استقبال کنند. بهمین توطئه و نظر باجبار عمل شد.

چون جنگ عمومی اول بروز کرد. ایرانیان شرافتمند و صالح را موقع و فرصتی رخنمود که در داخل کشور یاد نقاط دیگر جهان ب جستجوی وسایل برخیزند تا آب رفته را بجوی باز آرند. «مصائب قوم عند قوم فوائد»

جمعی با گفتن و شنفتن و نوشتن و برخی با طرق سیاسی و اقدامات دیپلماسی کوشیدند و توانستند که در تاریخ ۱۳۳۳ قمری محمد حسن میرزا ولیعهد را بسرپرستی آذربایجان و تنفیذ دستورهای پای تخت به تبریز عزیمت دهند.

آقای دکتر عباس ادهم باز سمت دکتر مخصوص و ریاست فرهنگ و بهداری از تهران بزادگاه خود و رود فرمود. البته وی گمان تدابیر عملی و همدستی و یکدلی رجال مرکز مانند مرحومان مؤمن الملک - مشیرالدوله - مستوفی الممالک و نظایر آنان همچنین دست بکار شدن و کلاهی صافدل و باایمان در رهانیدن دامن شرافت و استقلال ایران از چنگ ستمگران متجاوز مؤثر واقع شد

چون آمدن ولیعهد مستلزم تخلیه عالی قاپو از افسران و ارتش اجنبی و وسیله ربط دادن خطه آذربایجان ب پای تخت و کوتاه داشتن ایادی سرکشان جاهل و معاند و بالاخره مایه سرفرازی و خلاص روح از شکنجه خفت و عذاب بود. الحق تبریزیان هم در حسن استقبال و ابراز مسوت و شادمانی دریغ و کوتاهی نکردند.

هنوز ورقه تبریکیه چاپی دبیرستان فیوضات باخامه شیوا و طبع روان مرحوم ادیب خلوت در دسترس بعض فرهنگیان است. چندیت از اشعار او در این تاریخچه نوشته میشود.

دانش آموزان دبیرستان دولتی فیوضات جامعه متحدالشکل در بر کرده و پرچمهای

سهرنگ در دست گرفته در پیشاپیش مدارس ملی باخواندن سرودهای مهیج توجه خودی و بیگانها را جلب و احساسات مردم را تحریک می نمودند .

شاد باش ایملک آذربایجان آباد باش      بعدچندین مدت اینک از فشار آزاد باش  
چندسال از دستبرد ظلم گر بودی خراب      زین سپس از دستیاریهای عدل آباد باش  
سالهای چند بودی مرکز جور و ستم      سالها زین پس نشیمنگاه مهر و داد باش  
آمده تاریخ تاریکی و اندوهت بسر      بعد از این در پرتو شهر و روشن و دلشاد باش

گشتی از نوشاد ای تبریز چون بر عکس پیش  
بس زفر بخت فرخ خلخ ونو شاد باش (الغ)

امسال ز اقبال خوش و اختر فیروز      آمد دو بهار از سوی تبریز و دودنوروز  
اقبال بکام و طرب و عیش تمامست      به به چنین عید همایون و چنین روز  
این عید شود بهر همه مردم تبریز      ادبار بر انداز و هم اقبال خوش اندوز  
امسال شده مردم این شهر سر افراز      امروز شده ساحت این ملک دل افروز  
ای دوست اسلام بکن برک طرب ساز      ای دشمن ایران زغم ورنج و تعب سوز

بر چشم هواخواه رسد کحل جواهر

بر سینه بدخواه خلد ناوک دلدوز (الغ)

جناب دکتر ادهم لدی الورود بمأموریت خود و انجام وظایف ملی آغاز نمود .  
یکی از آبرومندترین عمارات شخصی را بآباداره فرهنگ (معروف بعمارت قایم مقام) و دو  
سه اتاق آنرا برای امور بهداری و اجتماع اطبا ویژه کرد . (تاسال ۱۳۰۵ خورشیدی  
بدون اخذ کرایه در اختیار فرهنگ بود)

دومین قدمیکه برداشته شد آقای ابوالقاسم فیوضات را بمعاونت امور فرهنگی  
آقای دکتر سید محمد موسوی را بمعاونت امور بهداری (سپس مدتی مدید رئیس اداره  
بهداری آذربایجان شد) - آقای دکتر صحت را بمعاونت و مراجعات طبیبی و مطب شخصی

(همراه خود آورده بود). و نگارنده را بادره کردن اداره اوقاف اختیار کرد (۱)

برای مردمان معاصر قابل توجه است که آقای دکتر ادهم از مرکز بودجه و اعتباری با خود نیاورده در تشکیل ادارات فرهنگ و اوقاف و بهداری جز فداکاری و خدمتگزاری هیچگونه وسایل مادی نبود. رئیس و معاون حقوق نداشتند: زحمتکشانش را غرض انتفاع منتفی بود. باینحال در اندک زمانی کارها ب جریان افتاد. دیرپذیر است که از جهت اثاثیه و احتیاجات اداره الزم و اقدم از حوائج منزل شخصی تشخیص داده شد. تا آنکه عوایدی برای پیشرفت کار نه برای شخص تهیه گردید:

آقای فیوضات از مبلغ دو بیست تومان که ماهانه باتنظیم لیست از اداره گمرک برای مدرسه خود می گرفت بامیل خود یکصد و بیست تومان از آن مبلغ ماهانه در دسترس اداره فرهنگ گذاشت. نگارنده از عواید قانونی و حق النظاره اوقاف پس از وضع هزینه اداری مازاد را بصندوق فرهنگ می پرداخت. تا کنون فرهنگ امروزی را پی ریزی شد.

جناب دکتر ادهم بامساعدت و همکاری وطنخواهان از یکعده تاجار و معارفخواهان دعوت کرده نیازمندی مبرمی که اداره فرهنگ باعتبار مالی داشت خاطر نشان کرد. دعوت شدگان بادر نظر گرفتن راستی و درستی و بی طمعی رئیس و خلوص نیت و میل بخدمت معاون او بانهایت میل و اشتیاق عوایدی را از واردات تجارتي و نواقل برای کمک بفرهنگ تعیین و تصویب کردند. و بدانوسیله مبلغی بنام عوارض محلی بصندوق معارف عاید گشت و از آن محل بمدارس ملی کمک هزینه داده شد. و مقدمات تشکیل مدرسه متوسطه محمدیه (دبیرستان فردوسی) هم فراهم گردید.

---

(۱) از فروردین ۱۳۲۷ قمری اداره اوقاف باپیش نهاد آقای اعلم الملک در تهران و تصویب وزارت مستقل شد. جریان امر را موجب تلگراف ذیل به نگارنده اطلاع داد: حضرت آقای سلطان الادب ریاست اوقاف تبریک. حکم ارسال. اداره تحویل بگیرید. (اعلم الملک)

چون تاریخچه اوقاف آذربایجان را کتابی جداگانه لازم است و هریک از امور مهم آن را تاریخ مفصلی هست و توفیق نگارش آنها را امیدی نیست. خلاصه این يك فقره تاریخی را محض جلب توجه دولت و اطلاع آیندگان می نویسد:

موقعیکه از طرف دولت روس خط آهن تبریز و جلفا کشیده می شد و ناچار بود که از اراضی صوفیان و دیزج مرند خط را عبور دهند و آن اراضی موقوفه بود. یکی از آقایان اراضی موقوفه را بدون توجه بمعايب سیاسی و شرعی به بیگانگان فروخته بود. از وقوع این چنین جریان دیری نگذشت که اداره فرهنگ و اوقاف تاسیس یافت. با توجه خاص آقای دکتر ادهم و دستیاری کارمندان هم. باتکاء قوانین شرعی و عرفی این معامله کان لم یکن فرض و فسخ شد از مبلغیکه از نمایندگان دولت همجوار بابت قیمت زمین و ققی دریافت شده بود. مقداری بخودشان پس داده شد. و مبلغی از آن بعنوان وجه اجاره مأخوذ و معامله رسماً و کتباً بطور ایجار و استیجار و بمدت محدود جاری گردید. (سنجش میزان و مقدار و معنی خدمت بر ملك و ملت بمعهد مردمان منصف. آینده است)

بازدیری از این مرحله نگذشت با جانبازی احرار تبریز مانند مرحومان شیخ محمد خیابانی و میرزا اسمعیل نوبری و حاج محمد علی بادامچی و بعض رفقای در گذشته و مانده آن رادمردان بدادن مبلغی گزاف تمام حقوق مادی و اعتباری راه آهن تبریز و جلفا خریداری شده و بدولت ایران واگذار و تفویض گردید. (قدر جمع الحق الی اهل)

آقای اعلم الملك هر چند سالی که عهده دار امور فرهنگی و بهداری بود حقوق اداری نداشت سال ۱۳۳۵ قمری یکی از هواخواهان و نزدیکان ایشان مراسله دوستانه بوزیر فرهنگ وقت (مرحوم ممتاز الملك) نوشت. در آن ضمن ناچیز بودن عواید فرهنگ و نداشتن حقوق رئیس راهم یادآوری کرد. عین پاسخ وزیر مورخ ۱۲ عقرب ۳۵ بنمره (۵۶۷۲) در زیر نوشته میشود.

فدایت شوم مراسله مودت مواصله جناب عالی و مرثده سلامت حالات شریف کمال

مسرت حاصل گردید . در خصوص آقای دکتر اعلم الملک هم آنچه مرقوم رفته بود صحیح است . الحق زحمات ایشان قابل تمجید و وزارت معارف نهایت تشکر از اقدامات ایشان دارد . ولی در موضوع حقوق البتہ جناب عالی از بودجہ وزارت معارف مسبوق هستید کہ تاچہ اندازه این وزارتخانہ دچار تنگی و عسرت است . کہ ادارہ معارف یک ایالت مثل آذربایجان دویست تومان بودجہ دارد . (مقصود مبلغی است کہ بدیرستان فیوضات داده می شد) کہ آنہم باچہ زحمتی برقرار شدہ و باچہ زحمتی پرداختہ میشود و بالاین مبلغ منحصر بایستی مدرسہ دولتی و بلکہ سایر مدارس آنجا ادارہ و نواقص معارف آنحدود تکمیل گردد .

اگرچہ وزارت معارف میدانند کہ برای داخل شدن در اصلاحات اساسی چارہ جزیر قرار بودن یک بودجہ کافی نیست . ولی چون وسایل آن فعلا موجود نیست این است کہ از آقای اعلم الملک وامثال ایشان کہ اشتیاقی بہ بسط معارف دارند تقاضا میشود کہ نظر بوظیفہ معارفخواہی ، باریکی موقع را در نظر گرفتہ ہمتی گماشتہ و سروصورتی بہر تدبیری کہ ممکن است بمدارس آنصفحات دادہ بعبارۃ اخری لذت و حلاوت معارف را بکام اہالی بچشانند . و ایشان ہم کہ اکنون سمتی داشتہ در دستگاہ ولایت عہد و وظیفہ دارند . البتہ تا یکدرجہ می توانند وسایل معاش خودشان را مرتب نمودہ چنانچہ قبول کردہ و تاکنون در عملیات خود امتحان دادہ اند . بہمین ترتیب در اصلاحات معارف آنسامان اقدامات مجدانہ مبذول بدارند و همانطوریکہ سایر نمایندگان معارف در ایالات و ولایات تحصیل عواید محلی می نمایند . ایشانہم باید جدی بکنند کہ اقلابودجہ معارف آنجا را از این محل توسعہ بدهند .

اگر عایدات مخصوصی از ممرات و اوقاف برای وزارت معارف حاصل شود . بیشتر آن برای توسعہ معارف است . البتہ از این عایدات حقوق کافی برای عموم کارکنان معارف منظور خواہد شد . امید است کہ در ہمین نزدیکی این اقدام صورت خارجی پیدا کند .  
مرتضی ممتاز الملک .



سال ۱۳۳۵ قمری در کوی سرخاب کوچه ملاباشی در یک خانه استیجاری دبیرستان متوسطه محمدیه (فردوسی) تاسیس یافت. در آغاز گشایش آن آنانکه عهده دار دروس بودند: آقای باقر طلیعه مدیر و دبیر دروس عربی و فقه - آقای ابوالقاسم فیوضات دبیر جبر و هندسه - شادروان علی مجیر مولوی دبیر فیزیک و شیمی - مسیو زهرا دبیر السنه خارجه - شادروان علی ادیب خلوت دبیر ادبیات فارسی. چندتن دیگر هم برای دبیری از تهران استخدام و اعزام شدند: عبدالجواد میرزا - شیخ محمد حسین نهاوندی - منصور السلطان - سومی چند سال متوالی دبیر رسم و نقاشی بوده و روزنامه کاریکاتور «برجیس» را هم می نوشت.

آقای دکتر ادهم پس از سازمان دبیرستان بهمه دبستانهای موجود شهر دستور داد که دانش آموزان کلاس ششم که با امتحان رسمی موفق می شوند و مایلند که به تحصیلات خود ادامه دهند دبیرستان مذکور بفرستند.

اگرچه در دبستانها تشکیل کلاسهای متوسطه بس دشوار بود (از لحاظ دبیر) و برای مدیران سود و بردی نداشت باز از طرف بعضیها این دستور عنوان سلب آزادی و اجبار و اضرار مادی تلقی شد. برای رفع اشکال و ارضاء مدیران مدارس کمک جزئی معین شده و بعض مستعدان بدبیری آموزشگاه مزبور دعوت و گمارده شدند.

در این تاریخچه از روی حق گوئی و بی نفاق ذکر اسامی کسانی که با استمرار و پیایه تناوب در دبیرستان فردوسی مصدر خدمت بوده و صدها اشخاص در اثر آموزش و پرورش آنان پیایه و مایه ای رسیده اند. وظیفه خود میدانم.

میرزا باقر طلیعه - میرزا محسن خان رفعت - میرزا تقی خان رفعت - اسماعیل امیر خیزی - باقر حکمت - میر احمد حکم آبادی - رضاقلی رشیدی - هادی سینا - حبیب الله جاوید - اسماعیل دیباج - علی هیئت - حاج میرزا احمد - رسام ارژنگی - فتحی پور سعیدالوزراء - اسماعیل مهندس - طاهر خوشنویس - باقر منطقی - شادروان میرزا علی خان پزشکپور - شادروان سید مهدی نسودی - شادروان ابراهیم ادیب - آقای عبدالله

زاده فریور. آقای ابوالقاسم فیوضات - سید کاظم عصار  
 در میان نامبردگان جناب آقا سید کاظم عصار تهرانی که در دبیرستان فیوضات و  
 فردوسی تدریس میکرد. وارسته و آراسته بود. حس ایرانیت و اسلامیت در دل و دماغ  
 او فوران داشت محض ادای وفاداری این خاطره تاریخی را می نگارد:  
 در ایامی که سربازان تزار در تبریز بودند و روز بروز بمداخلات و ستمگری خود  
 می افزودند و وطنخواهان وقت تصمیم گرفتند که بعنوان پروتست به تجاوزات روسها  
 هتینگ باین ترتیب داده شود که: اول سید محمد پیغمبر خطبه بخواند. سپس مدیر روزنامه  
 شفق (دکتر رضازاده) سخنرانی کند بعد از او نگارنده نطقی ایراد نماید. در خاتمه سید  
 کاظم عصار از طرف عموم اعتراضات و وطنخواهان را بیان فرماید. این قرار با فرد فرقه و اشخاص  
 متفرقه اطلاع داده شد. در ساعتی که معین بود در حیاط مدرسه طالیه گرد آمدند و ناطقین  
 حاضر شدند. طبق مقرر خطبه خوانده شد. ناطق دوم شروع به سخنرانی کرد، در انتهای سخن  
 که شنوندگان مجذوب لحن نمکین او بودند، افسران روس سواره ازدالان سر پوشیده  
 (اکون تغییر داده شده) وارد مدرسه شده و مجتمعی را محاصره کردند، ناطق بدون  
 اینکه متزلزل شده و پروائی بخود راه دهد در مسمع افسران این جمله را گفت: ما هیچ وجه  
 راضی و ساکت نخواهیم بود که سینه های اجداد و نیاکان ایرانی مادر زیر سم اسبان بیگانگان  
 خرد شوند،

چون ناطق را خود را با خرسانید مردم از ترس پراکنده شدند. در آن هنگامه  
 آقای عصار بود که بمردم میگفت بروید در میدان سرباز خانه مانیز سخنانی داریم.  
 نگارنده نیز همراه عصار در میدان حاضر شد. لیکن جز معدودی بعلت فاصله راه و ترس  
 گرد نیامده و نظامیان روسی آنجا راهم محاصره کردند،

|                        |                          |
|------------------------|--------------------------|
| ما خریدار وفائی بودیم  | از خریدار وفایاد کنید    |
| صحبت غمزدگان نیست گناه | گاهی از غمزدگان یاد کنید |

## ولیعهد در مدرسه

مدتی مدیریت دبیرستان فردوسی بعهده آقای ابوالقاسم فیوضات محول بود. چون ایشان بالفطره دارای ملکات نیک بود و هم در انرشته سابقه ممتد داشت. بهتر می توانست انجام وظیفه نماید. آنچه عیان است محتاج به بیان نیست فقط به نگارش یک خاطره ازدوره سرپرستی فیوضات که بی مزه نیست قناعت میشود.

بطوریکه پیرو جوان آگاهند تبریز از قدیم الزمان ولیعهد نشین بوده و چنانکه در پیش گفته شد ولیعهد از تهران به تبریز آمد. اشغالگران آنجا را تخلیه کردند و ولیعهد در مقر خود سکونت یافت. آب رفته بجوی باز آمد. آقای دکتر ادهم (اعلم الملک) با دستیاری وطنخواهان بتاسیس دبیرستان محمدیه (فردوسی) موفق گردید. روزی ولیعهد برای تشویق زحمتکشان فرهنگ و دانش آموزان بمدرسه آمد و بسر کلاس رفت و بتدریس معلمین گوش داد موقع برگشتن دوست تومان انعام کرد که میان کارمندان تقسیم شود، در زمان مدیریت آقای فیوضات نیز ولیعهد بمدرسه آمد و کلاس هارا بازدید نمود از زحمات آقایان دبیران قدردانی فرمود، مرحوم موثق الملک که پیشکار بود ایندفعه ملتزم رکاب بود، وقتی که خواست ولیعهد برگردد، تادم در آقای فیوضات مشایعت کرد، ضمناً برسم تشریف فرمائی اولی انتظار میرفت که باز انعامی مرحمت شود، و بعضی از کارمندان قرقر میکردند که اندفعه سهم ما کمتر شد این بار آقای مدیر باید مارا بیشتر رعایت نماید،

وقتی که آقای موثق الملک برسم خدا حافظ بآقای مدیر دست داد بجای عطیه و انعام گفت. اجر شما باسیدالشهدا، چون آقای فیوضات برگشت بعضیها منتظر بودند که میزان عطیه ولایت عهد را بدانند، مدیر گفت آقایان ایندفعه پاداش برسیدالشهدا حواله شد، یکی از شنوندگان از راه مزاح گفت آقای مدیر خودتان این حواله را تعهد کنید، هابچه رو از آنحضرت بخواهیم که خیمه های او را غارت کردند و آتش زدند، (آتش با شیانهمرغی نمی زنند گیرم که خیمه خیمه آلعبا نبود)

و دیگر از کسانی که مدت خدمت او در دبیرستان از همه طولانی بوده و معنی  
تعلیم و تربیت را با علم و عمل نشان داده و نام خود را در تاریخ مریان باقی گذاشتند. آقای  
اسماعیل امیر خیزی است.

امیر خیزی در تهذیب اخلاق شاگردان خود سعی وافیه داشت. ضرر یکدروغ  
یادروغگورا بیشتر اهمیت میداد تا یکدزد بی آبرو محض اشاعه و اشعار نکات و دقائق  
اخلاقی باینکه مدیر مؤسسه بود اغلب اوقات زحمات تدریس را هم تحمل میکرد.  
نامبرده بی اغراق مردی با اخلاق و وقور و صبور و ادیب و شاعر است. از آثار  
قلمی او قطعات منتخبه در سه جزء و تصحیح بوستان سعدی با یکمقاله و مقدمه فاضلانه  
بطبع رسیده. اکنون که اوضاع و حوادث جهانی با حلول دوره کهنوت و انکسارات مزاج  
عجین گشته به تنظیم و تدوین آثار عنصری اشتغال دارد. نگارنده که یک عمر بامومی الیه  
همکاری اجتماعی و فرهنگی داشته همواره از تعظیم مقام و تکریم و احترام او دریغ نداشته  
(ولاتنوا الفضل بینکم) محض ادای وظیفه شرح حال و وطنخواهی امیر خیز را در کتاب  
داستان دوستان نوشته است.

از دبیران قابل استفاده و فاضل مدرسه متوسطه محمدیه (فردوسی) شادروان  
میرزا علیخان ادیب خلوت متخلص با شوب بوده (شرح حال او هم در کتاب مزبور نوشته  
شده) در این تاریخچه محض اینکه فهرست نویسی و بی فایده نباشد از تدریسات آن مرحوم  
شرح و تفسیر یک قسمت از قصیده انور را بیادگار می نگارد:

### قصیده انوری ترجمه و تفسیر آشوب

(باز این چه جوانی و جمالت جهان را      و این حال نه اوشت زه بر او زمان را  
هم جمره بر آورد فرو برده نفس را      هم فاخته بگشاد فرو برده دهان را  
جمره بنا به قول مشهور بخاریست که در او آخر زمستان از زمین بر آید و در اصطلاح

منجمین حدوث ان بخار را سقوط جمره گویند . یعنی افتادن بخار در زمین و آن عبارت از سه روزیست که از هریک تا دیگری هفت روز فاصله است . سقوط جمره اول در هفتم شباط ماه باشد از ماههای رومیان که مطابق با بودن آفتابست در برج حوت که آخر زمستانست ، پس سقوط جمره دوم در چهاردهم و سقوط جمره سوم مصادف با بیست و یکم از ماه شباط خواهد بود . (شباط بر وزن غراب) و گویند در سقوط جمره اول زمین و در دوم آب و در سوم هوا گرم میشود

ابوریحان گوید که جمرات سه گانه بخار نیستند بلکه روزهایی هستند که در آن روزها بخار از زمین بر آید و گمان منجمین آنست که در این سه روز سه منزل از منازل دوازده گانه قمر از افق ساقط می شوند یعنی غروب میکنند و آن سه منزل عبارت از جبهه و نثر و طرفه است .

توضیح آنکه در هر یکی از صور دوازده گانه قمر نام گذاشته اند . از جمله آن منازل جبهه است و آن عبارت از ستاره ایست که در پیشانی شیر واقع است و بهمین مناسبت آنرا جبهه نامیده اند ، و منزل دیگر نثره است و آن عبارت از دو ستاره ایست که بقدر یکو جب باهم فاصله دارند و در آنها شائبه سفیدیست مانند یکقطعه ابر پراکنده شده و این دو ستاره در دماغ شیر که برج اسد باشد واقع شده اند و بهمین جهت آنرا طرفه نامیده اند . چه که طرف بمعنی چشم است و بواسطه سقوط این سه منزل یعنی مقارن زمان سقوط آنها هوا رو بگرمی مینهد و بخارات زمین متصاعد میشود .

در باب جمرات ثلاث هم گفته اند که اعراب را قاعده بر آن بوده که در فصل زمستان سه خیمه بزرگ تودرتو بر سر پا میکردند ، در خیمه اول چهار پایان را از قبیل اسب و شتر و غیر آن جا میدادند و خیمه دوم مخصوص گوسفندان ایشان بودی و در خیمه سوم خودشان ساکن می شدند و در هر خیمه منقلی از آتش می افروختند یکماه که از زمستان منقضی شدی آتش خیمه اول را بر میداشتند و آنرا سقوط جمره اول میگفتند و در ماه دوم زمستان منقل خیمه دوم و در آخر زمستان آتش خیمه سوم را متروک میکردند و سقوط

جره‌نانی و ثالث می گفتند .

و شاید در این شعر مقصود انوری از جهره بلبل باشد که آنرا با فاخته که آن نیز مرغ معروفیست در یک شعر جمع کرده و فاخته بکسر خا مرغی است خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه و آنرا کبوتر صحرائی نیز گویند عربی آن ورقاء است که ورقا بمعنی خاکستر است بمناسبت رنگش آنرا ورقا نامیده اند بجهت حکایت صوت آن در فارسی کوکو هم میگویند . امیر معزی سمرقندی گفته :

تا فاخته مهری تو و طاوس گر شمه  
عشق تو چو باز است دل من چو کبوتر  
وجه تسمیه بلبل بجره آنست که یکی از جمله معانی مختلفه جهره هزار است که عدد معروف باشد و بلبل را در عربی هزار هم گویند که مأخوذ از هزارستان اسم فارسی آنست .

حبس الهازار لانه یترنم

الصعوبصر آمنافی سر به

فرخی گوید :

هزارستان دستان زدی بوقت بهار  
کنون همی نزنند تادر آمد است بهار  
کمال اسمعیل گوید :

از آن همی نزنند سر و دست کاندنر باغ  
هزارستان بر گل نمیزند دستان  
هزارستان را هزار آواز گویند ، دستان بمعنی نغمه و آواز است :

بالجمله قد ما را رسم وعادت بر این بوده که هر گاه برای يك چیز در لغت دو اسم مختلف می بوده یا يك کلمه در يك لغت از حیث یکی از معانی خود با معنی يك کلمه دیگر در لغت دیگر مشارکت میداشته ، یکی از آن دو لفظ می گفتند و آن لفظ دیگر را که در لغت دیگر با آن لفظ هم معنی بوده میخواستند ، چنانکه عطارد که ستاره ایست مشهور و اسم فارسی آن تیر است و تیر در فارسی علاوه بر اینکه اسم آن ستاره است ، معانی دیگر هم دارد . از جمله تیر است که با کمان می اندازند

حکیم افضل الدین خاقانی شروانی در این شعر خود نظر بهمین نکته که ذکر شد عطارد

گفته و تیر بمعنی مزبور را خواسته ، چنانکه فرماید :

چون از مه نوزنی عطار  
مربخ هدف شود مر آن را  
یعنی چون تیر از کمان اندازی ستارهٔ مربخ که کوکب جنگجویان و رزم آزمایان  
و مربی اهل سلاح و نبرد است نشان تیر تو میشود . مقصودش از مه نو کمانست زیرا  
هر دو بشکل نیم دایره و قوسی هستند . و خود حکیم اوحداالدین انوری در جای دیگر گفته :  
چون حرف آخر است ز ابجد گه سخن  
در راستی چو حرف نخستین ابجد است  
مقصودش از آخر ابجد غین است و غین هم بحساب جمل هزار است و هزار هم  
بابلبل هم معنی می باشد یعنی ممدوح او در فصاحت و سخنوری مثل بابلبل است و در استقامت  
و راستی مثل الف که اولین حروف از ابجد است و این تاویل آخری اصح از سایر معانی است  
که بر این کلمه ذکر شد .

در باغ چمن ضامن گل گشت ز بلبل  
آئین و باغ گرفتار تقاضاست  
آئین و باغ گرفتار تقاضاست  
آری بدل خصم بگیرند ضامن را

مقصود انوری از این دو شعر آنست که در وقتی که طلیعهٔ خزان نمودار گشت و  
باغ رو بیژ مردن گذاشت . چمن در پیش بلبل ضامن گل گشت یعنی ضمانت کرده و بر  
عهده کشیده که در بهار آینده گل را صحیحاً و سالم بابلبل تحویل بدهد و حالا که بهار شده  
بلبل بیباغ آمده و از گل اثری نمی بیند . این است که شور و غوغا بر داشته و  
متصل در جوش و خروش است و در معنی از چمن و باغ مطالبهٔ گل را میکند و تقاضای  
آنرا دارد که از عهدهٔ ضمانت خود برآیند و گل را بطوریکه ضامن شده اند باو برسانند  
زیرا که همیشه عوض خصم ضامن را میگیرند .

بلبل زنوا هیچ همی دم نزنند کم  
زان حال همی کم نشود سرو نوان را

نوا چند معنی دارد ، اول بمعنی نغمه و آواز و آهنگست . نظامی گفته :

نوا بلبل و آوای دراج  
شکيب عاشقان را کرده تراج  
و نوایدن مصدر آن است . و دیگر نام مقامی است از دوازه مقام موسیقی چنانکه

گفته‌اند «نوا آدم‌مقام و هست مشهور» و بمعنی سامان و سرانجام و ساختگی کار هم آمده فردوسی گوید :

چنان چون بیاید بسازی نوا      مگر بیژن از بند گردد رها  
و بمعنی گروگان که رهن خوانند هم هست ، گفته‌اند :

بنوا نیست هیچ کار مرا      تا دلم نزد زلف او بنواست  
نوان بالفتح بمعنی خرامان و نوائیدن مصدر آن است ، دیگر بمعنی خمیده و خممان باشد حکیم قطران تبریزی گفته .

منم غلام خداوند زلف غالیه گون      تنم شده چو سر زلف او نوان و نگون .  
و دیگر بمعنی جنبان و متمایل از روی وجد و حال بقسمی که رسم صوفیان و اهل ذوق است ، باری نوا در این شعر حکیم انوری بهر یکی از سه معنای اول میتوان گرفت ، خصوصاً بمعنای اول و دوم که کمال مناسبت را دارد . و نوان هم بمعنای خمیده و خممان مناسب است علی‌الخصوص بمعنی جنبان و متمایل از روی وجد و حال بر رسم صوفیان که مناسبتر است اگرچه مال هر دو معنی یکی است ، و مقصود آنست که بلبل از نوا خواه نغمه و آواز باشد خواه همان موسیقی لب نمی‌بندد و ساکت نمی‌شود و متصل سرگرم خوانندگی است . یا آنکه گوئیم بلبل از نشاط ساختگی و سامان کار خود که بوصل بهار رسیده و بفصل ربیع پیوسته لایتنقطع به تغنی و زمزمه و ترنم میپردازد و از اثر ذوق و شوق و لحن دلکش و آواز خوش بلبل سر و هم مانند صوفیان در هنگام سماع بهر طرف متمایل و جنبانست و هیچ از وجد و حال او کم و کاسته نمیشود ، مقصود خمیدگی سرو است از وزش باد و ممکن است که نوان را بمعنای درگرو مانده و پابست چیزی بگیریم که سرو را که در باغ پابست صوت بلبل است و پایش از عشق او بگل فرو رفته و همچون کسی است که در گرو مانده باشد ، از تأثیر نغمه‌های دلچسب و آهنگهای دل‌اوز بلبل در اهتزاز و نشاط است و مثل آنست که مشغول بازی و رقص باشد

آهو بر سر سبز مگر نافه بینداخت      کز خاک برون رست مگر عنبر و بان را



نافه بمعنی مشک است که از ناف آهوی ختائی و چینی حاصل میشود . گویند در آن محل که چرا کند نافه بیندازد بلکه بجای دیگر رود و نافه بیفکند مسعود سعد سلمان گفته :

اگر چو عنبر بر آتشم بسوزی پاک      مدیح یابی از من چو بوی از عنبر  
نر آهویم کز کشور دگر بچرم      نهم معطر نافه بکشور دیگر  
عنبر طیب معروفست . گویند سرگین گاو دریائی است که در ساحل اندازد و جمع می کنند . شیخ فرماید:

گربی هنر بمال کند فخر بر حکیم      کون خرش شمارا اگر گاو عنبر است  
بان درختی است که برك بار معطر دارد و آنرا بفارسی بید شکسته و گربه بید گویند و بید موش هم می نامند . معنی شعر چنین باشد که بطریق استفهام می پرسد که مگر آهوی ختا در سطح چمن نافه انداخته و پراکنده ساخته است که شمیم عطر آگین سبزه ها و ریاحین و گلها را معطر کرده بنحویکه گویا بجای همه این روئیدنیها از خاک و بان و دیگر مشمومات طیبه دمیده و سر بر آورده است .

(۳) خام بسته است صبار نك ریاحین      از عکس چرا نك دهد آب روان را)

پخته هر چیز بقوام آمده و بحد کمال رسیده و مراتب ترقی خود را تمام طی کرده را گویند که با اثر هیچ مؤثری متاثر نگردد و همه کیفیات او ثبات و غیر زائل بوده باشد و خام در هر باب ضد پخته است . رنگ پخته عبارت از رنگ ثابت است که بتاثر هیچ عارضه تغییر پذیر نباشد و رنگ خام آنکه ثابت نبوده سریع الزوال و قابل انتقال بهر چه آنرا مماس و ملاصق بشود بوده باشد .

معنی شعر چنین است که اگر نه صبا که مربی کلها و منضج کیفیات آنها است رنگ ریاحین خام بسته چرا آب روان رنگ پس میدهد . مقصود آنکه هنگام انعکاس کلها و ریاحین آب چنان ملون و مزین بر رنگهای گوناگون میگردد که پنداری فی الحقیقه چنانست که رنگ آب پس داده باشند و در بعض نسخه ها عوض عکس لفظ

«گرد» بفتح کاف فارسی واقع شده است. و کلمه گرد همان فارسی عکس است چنانکه گویند گرده فلانرا برداشته اند یعنی عکس آنرا در اینصورت معنی شعر بهمان شرح است که ذکر شد. مگر آنکه گرد را بمعنای غبار بگیریم در اینصورت باید بگوئیم قطرات باران که خاک و غبار را از گلها و ریاحین می شویند چون رنگ آنها خام و غیر ثابت است آب باران را رنگین میکند این است که جوی ها و نهرها و آبگیرها همه ملون بنظر می آید.

خوش خوش ز نظر گشت نهان راز دل آب تاخاک همی عرضه دهد راز نهان را  
مقصود از راز دل آب سنک ریزه و ریخ و هر چه در ته آن دیده میشود می باشد.  
و راز دل خاک از انواع رستنیهاست که از زیر خاک که بمنزله دل آنست میروید و سربیرون آورد. و معنی شعر چنانست که در بهار از کثرت بارندگی و طغیان میاه و برخاستن سیلها آبهای جویها و رودها باندازه مکدر و گل آلود و تیره رنگ می گردد که ته آن بنظر نمی آید و هر چه در آنست از ریخ و سنک و غیره ازدیده پوشیده و مستور می شود و این برای آنست که تاخاک راز دل خود را بروز بدهد و آشکار کند یعنی از اثر این همه بارندگیها گلها و ریاحین و سبزه ها و بوستان و چمن بروید و هویدا گردد

(همچون ثمر بید کند نام و نشان گم در سایه آن روز کنون نام و نشان ۱)

روز مقابل شب و بمعنی آفتاب هم آمده است. چنانکه شیخ سعدی فرماید:

روز بر آمد بلندای پسر هوشمند گرم بود آفتاب خیمه برویش بیند

و بمعنای مطلق روشنائی نیز آمده است. درخت بید هم که بابی ثمری معروفست و محتاج به بیان نیست. معنی شعر چنین است که در این فصل از بسکه برگها و شاخهای بید انبوه و متراکم گشته و بهم فرو رفته و پیچیده شده که آفتاب در سایه بید نام و نشان خود را مانند بید مقفود و گم کرده است، یعنی همانطوریکه میوه بید وجود ندارد همانطور از آفتاب هم در سایه بید اثری پیدا نیست. مقصود آنکه انقدر هم خلل و فرج در میان شاخها و برگهای درخت باقی نمانده است که ذرات آفتاب از خلل آنها بزمین

میفتد .

(بادام دومغز است که از خنجر الماس ناداده لبش بوسه سر پای فسان را)

فسان بکسرفا سنک معروفست که بدان حربه های آهنین را از قبیل کارد و شمشیر و خنجر و غیره تیز و برا نمایند ، مراد از خنجر الماس سبزه است زیرا که از حیث وضع و شکل شبیه بخنجر می باشد چنانکه (رضی الدین) نیشابوری گفته و غنچه و خوید را در این شعر خود بسان که آهن نوک تیز سر نیزه است و بخنجر تشبیه کرده .  
بیاع غنچه از آن پس که تیز کرد سنان خوید را سر خنجر کشیده شد ز نیام  
خوید برون نوید سنبل نورس است که هنوز زرد نشده باشد . شیخ سعدی  
علیه الرحمه فرماید :

هر که مزروع خود بخورد خوید وقت خرمنش خوشه باید چید

و عربی خوید فصیل است که در اصطلاح عوام خصیل گویند و بادام دومغز بودن کوه از خنجر الماس کنایه از پر بودن است از سبزه ، چنانکه بادام دومغز پُر است از مغز و مصرع ثانی وصف است برای خنجر الماس که کنایه از سبزه باشد ، یعنی با آنکه سبزه هنوز تمام کوه را پر نکرده و از تمام نقاط آن سر بیرون نیاورده یساینکه با وجود آنکه تماماً از خاک بیرون نیامده و سر بر نکرده است ، یعنی قدری از آن در زیر خاک است مثل خنجر سرتیز روئیده است ، نظر بمعنای اولی باید بای در سر پای را بکسر و بطور یاء اضافی خواند و نظر بفرض دومی یاء کلمه مزبور را ساکن خواند ، مراد از فسانه خود کوه است ، چنانکه خلاق المعانی کمال الدین اصفهانی میفرماید :

در تیغ آفتاب نماند است حدتی گرسنک و که نمیزندش هیچ بر فسان

بالجمله معنای شعر آنست که گوید : از انبوهی و تراکم و کثرت سبزه ها که شبیه بخنجر الماس است مانند بادام دومغز است که از مغز پُر و انباشته بوده باشد . با آنکه هنوز این خنجر الماس سر پای کوه را که شبیه بسنک فسان است بوسه نداده و مس نکرده است که بعدها بیرون خواهد آمد .

بعضی دیگر ادبا و دانشمندان مقصود از خنجر الماس در این شعر برف را دانسته اند زیرا برف کوه در فصل بهار از تابش آفتاب گسداخته و لب آن مانند دم خنجر الماس برف را گرفته :

تیغ تو بیاد عدوی بد اختر      هر گز نشود جدا در ع و مغفر  
چون خنجر الماس ز تایدن خور      می بگدازد ز شعله اش جان سقر

در این فرض که بمعنای برف هم باشد باز مقصود از مضمون بهمان شرحی است که ذکر شد.

(ژاله سپر برف بود از کتف کوه      چون رستم نیشان بخم آورد کمان را)

ژاله باژاء فارسی برون نامه شبنم است . چنانکه خواجه علیه الرحمه فرماید «صبح است ژاله میچکد از ابر بهمنی و بمعنای تگرگ هم آمده ولی در این شعر مقصود از ژاله شبنم بهاریست .

نیسان نام یکی از ماههای رومی است که نوزده یابست و پنج روز از بهار گذشته نیسان داخل میشود . مقصود از این شعر آنست که تارستم ( از نیسان استعاره برستم آورده در شجاعت و غلبه بر فصل زمستان )

کمان خود را بخم آورد یعنی زه انرا کشید تاثیر ببندازد زیرا در این وقت انخلاء کمان بواسطه کشیدن خمیده تر می شود . این است که بخم آوردن کمان عبات از کشیدن آنست .

شبنم بهاری سپر برف را ، یعنی برف را ، که مانند سپر سرتاسر کوه را پوشیده بود و بدان میمانست که کوه از بیم حمله و تیر رستم نیسان در زیر سپر برف مخفی شده باشد از کتف کوه دور بود . باین معنی که بواسطه باریدن شبنم برف کوه آب و تمام شد و اثری از آن نمانده و کوه از زیر برف بیرون آمد و نمایان گردید .

بعضی از ادبا و دانشمندان کمان رستم دستان کنایه از قوس و قزح دانسته اند که غالباً در بهار هنگام بارندگی در آسمان هویدا میشود . و این معنی بهتر است در صورتیکه

باصل معنی شعر هم ضرری ندارد .

(که بیضه کافور زین کرد و گهر سود بینی که چه سود است مرا این پایه زیانرا

که مخفف کوه است چنانکه ده بمعنای قریه مخفف دیه بسکون یاء است بیضه کافور مشهور است باین معنی که کافور را بمناسبت بپاش رنگش که شیه به بیضه می باشد بشکل تخم مرغ می سازند . چنانکه مشک را بشکل موش می سازند وفارة المسك گویند بعضی ها بمعنای فاره را از فوران گرفته اند زیرا همینکه آنرا بشکافند بوی مشک متصاعد می شود و مثل آنست که فوران می کند و گهر بضم کاف فارسی مخفف گوهر است که بمعنای ذات واصل حقیقت هر چیز آمده چنانکه گفته اند .

سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند قیمت سنگ نیفزاید و زو کم نشود  
و دیگر بمعنای معدنیات نفیسه و گران بها و احجار کریمه و قیمتی نیز آمده .  
چنانکه زهره مازندرانی گفته :

اگر تو دست سخاوت کشیده ترداری بهیچ کان ندهد هیچکس نشان ز گهر  
و بمعنای ترکیبی گوهر گاه و هر بوده چه که هر بکسر ها و هیر و هور در لغت فارسی بمعنی مطلق نور و ضیا و تابش و فروغ و تاؤ و اؤ و لامعان و درخشندگی و تابندگیست و بهمین مناسبت هیر و هور بمعنی آتش و آفتاب نیز آمده و هیر مند بزرگ آتشخانه و آتشکده را گویند چه که مند در لغت فرس افاده بمعنای صاحبیت و مالکیت را می کند مانند خردمند و هوشمند و مستمند و دانشمند . یعنی صاحب عقل و هوش و قیمت و صاحب رنج زیرا مست بضم میم بمعنای رنج و زحمت است و بدین جهت هور بمعنی ستاره و طالع و بخت نیز آمده است . چنانکه در این شعر بمعنی بخت استعمال شده :

زیرن فزون بود هومان بزور هنر عیب گردد چو بر گشت هور

و فارسی قدیم از آن روز که گوارا حیوان مقدس و مبارکی میدانسته اند چه که آبادی عالم و کشت و زرع منوط بدان حیوانست . لهذا از هر چیز بزرگ و محترم گاو تعبیر آورده و نسبتش را بگاو میداده اند پس بمعنای گاو هیر یعنی فروغ و تابش و تجلی

بزرگ چون جواهرات از حیث امعان و درخشندگی و گرانبهائی همین رتبه را دارند این است که آنها را گاوهر نامیده اند و به تخفیف گوهر گفته اند از همین جا گوهر شب چراغ پیدا شده که قدم از لفظ گاو باشد شباه چنان پنداشته اند که گاوی شبانه اثر از دریا بیرون می آورده و در گوشه از صحرا نهاده تا بر و شنائی آن تمام صحرا را منور می کرده چرا بکند .

بالجمله مقصود از بیضه کافور برفست که در سفیدی رنگ با کافور مناسبت و شباهت دارد . مقصود از گهر شبنم یا بارانست . در صورتیکه گوهر را در اینجا فقط مروارید و در بگیریم یعنی بطوریکه در شعر قبل مرقوم شد . برف کوه رفته و تمام گردد . در حقیقت برف را که مانند بیضه کافور بود زیان کرد و در عوض گوهر را که عبارت از شبنم یا باران یاهر دو باشد سود برد یا در عوض گوهر ستائی نمود یعنی قطرات باران و شبنم مانند دانه های مروارید برفراز کوه سود و سائیده و سفته گردید . در این فرض دوم فعل ماضی از سودن یا سائیدن باید بگیریم یا مقصود از گوهر نه فقط در و مروارید بلکه مطلق جواهرات هفتگانه و هفت رنگست در این صورت مقصود از گوهر انواع ریاحین و گل های رنگارنگ است که بالوان مختلف در بهاران و کوهساران میروید .

در مصرع ثانی از روی تعجب بطور استفهام می گوید می بینی از این قدر زیان . کوه چه سود بزرگ و نفع هنگفت و منفعت سترک برد و حاصل کرد باین معنی که کافورش رفت ولی در عوض آن اقسام جواهرات نمین و نفیس و گرانبها بچنگ آورده و البته این زیان مختصر در مقابل این سود عظیم و نفع جسیم هیچ بود و نمود و قدر و وقر و واقعی ندارد .

(کر نایژه ابر نشد پاک بریده چون هیچ عنان باز نه پیچد سیلان را)

نایژه بمعنای گلوگاه و در اصل نایچه بوده یعنی نای و گلوگاه کوچک چه که نای بمعنای گلو آمده چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه فرماید :  
چشم عاشق نتوان بست که معشوقه نبیند نای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید.

از اینجا که جوژ در فارسی تبدیل یکدیگر می شوند نایژه نایچه شده است و عنان بکسر عین دوال لجام است . ملخص معنی چنین باشد که اگر گلوگاه ابر بکلی و یکبارگی بریده نشده از چیست که از سیلان و ریختن باز نمی ایستد و آرام نمیگیرد یعنی باتصال و پی در پی می بارد .

در بعضی از نسخ تاك بریده بتاء منقوط بنظر رسیده بمعنی تاك انگور در این صورت . دو احتمال دارد اول آنکه نایژه ابر مشبه به باشد و تاك بریده مشبه یعنی اگر تاکی که او را بریده اند مانند نایژه ابر نیست چرا همیشه آواز آن سیلان میکند . و این تشبیه قطع نظر از مبالغه در کلام فهمیده میشود . ادعای اینکه نایژه ابر هرگز عنان از سیلان نمیچید بمناسبت تعریف بهار خیلی مناسب مقام است .

احتمال ثانی آنکه بر عکس توجیه اول باشد تاك بریده را مشبه به و نایژه ابر را مشبه بگیریم در معنی تفاوت نمیکنند جز آنکه در این صورت مفهوم میشود که سیلان تاك بریده بیش از سیلان نایژه است .

### (شاهی که چو کردند قران بیاك و دستش)

#### البته کمان خم ندهد حکم قران را)

قران بکسر قاف در لغت نزدیکی و اتصال دو چیز و زمان آنها بهمیدیگر است . و در اصطلاح اهل حساب و ارباب تنجیم وقوع و اتصال دو کوکب است در يك برج که از روی نظرات حال و نسبت و کیفیت اندر کوکب و آن برج احکامی دارد که در اینجا موقع ذکر آن نیست .

بياك با کسر با و کاف عربی در آخر یکنوع تیری است که پیکان آنرا بشکل پیل می ساخته اند و کاف آن علامت تصغیر است یعنی پیل کوچک . صاحب شرفنامه گفته : قسمی از تیر بوده که پیکان دوشاخه داشته و این لغت در اصل هندی است و در فارسی استعمال شده . خم ندهد کنایه از دفع نکند است . بمناسبت تیر و شست که هنگام رمی سهام محتاج بکشیدن و خم آوردن کمان است . در اینجا عوض رفع نکند خم ندهد گفته

و خلاصه معنی چنین است که در وقت جفت شدن تیر باشدست ممدوح کمان حکم انرا دفع نمیکند . باین معنی که از نشان بخطا نمیرود و بهدف میخورد .

بعضی گمان باکاف فارسی بمعنای ظن گرفته و چنین معنی داده که در حین مقارنه تیر باشدست ممدوح که کنایه از حال تیر اندازی اوست گمان و اندیشه هم نمیتواند تصور خلاف حکم این قران را بنماید . یعنی کسی در عالم خیال هم نمی تواند اصابت تیر ممدوح را بهدف دفع کند و گمان نخوردن آنرا به نشان بنماید .

(منعش بفلک باز دهد طالع بد را حکمش بعمل باز برد عامل جانرا)

معنای شعر ظاهر است یعنی قدرت و استیلاي ممدوح از حیث امرونی بهر موجودی از علویات و سفلیات مادیات یا مجردات و جواهر و اعراض بعدی پیوسته و بدرجه بالغ گشته که اگر فی المثل از فلک طالع بدی و کوکب نحسی برای کسی طلوع کند او بقوه منع ورد و طرد که دارد انطالع را بخود فلک بر میگرداند و آن ستاره را بخود آسمان میدهد و می قبولاند و هم با حکم مبرم و محکم خود می تواند قوه روان و عامل جان را بعد از مفارقت از تن دوباره ببدن برده و بسر عمل و کاری که داشت از تدبیر مصالح بدن وادارد .

اضافه عامل جان اضافه بیانیته و بمعنای من است . یعنی عاملی که عبارت از خود جان است از قبیل خاتم فضا ای من فضا است) که فضا در حقیقت همان عین خاتم می باشد .

گر باره کشد داعی حزمش نبود راه جز خارج او نیز حدوث حدثان را  
و رپره زند لشکر عزمش نبود تک جز داخل او نیز ردیف سرطان را

باره معنای متعدد دارد در اینجا بمعنای قلعه و حصار یا دیوار آنست ، چنانکه

سعدی ره فرموده :

سنگ بر باره حصار مزین چه بود کز حصار سنگ آید

حدثان بکسر حا و سکون دال مطلق حوادث و آفات دهر را گویند ، و بفتح تین کنایه

است از شب و روز بی درپی در حال حدوث و تجدیدند .

پره نوعی از صید سلاطین بوده است که آنرا شکار پره یا شکار جرگه می گفته اند .

و آنچه چنان بوده که در شکار گاه نخجیر بانان و شکار چیان نخجیر را اعم از چرنده و درنده



از هر طرف میرانده و بیك جرگه و صحرای وسیعی میرساندند و در آنجا لشکریان دایره آنها را از هر سو احاطه میکردند پس از آن باتیر و تیغ یا دیگر حربه‌ها ان حیوانات رامبزه و میکشته و می انداختند .

تک بفتح تا و سکون کاف بمعنای سعی و دویدن و گریختن است و از این است تکاد و تکاپو ردیف در اصطلاح منجمین برج دومین با هفتمین هر برجی را گویند مثلاً ردیف برج سرطان برج اسد یا برج جدی خواهد بود .

ایندو شعر از مشکلات و معضلات اشعار حکیم اوحدالدین انوری ایپوردی علیه الرحمه میباشد ، واصل اشکال و تعقید هم از دو کلمه جزو نیز که در هر دو مصرع دوم هر دو شعر واقع شده ناشی گشته ، و معانی مختلف از صحیح و سقیم برای این دو شعر گفته اند از جمله جزو نیز را بر حسب معنای مشهور این دو کلمه عبارت از الاوهم که حرف عطف است گرفته اند و چنین گفته اند که اگر حرم و دور بینی ممدوح برای محافظه و حراست عالم حصار و دیواری گرد آن بکشد حوادث را بجز در خارج آن حصار راه نباشد و در داخل راه نیابد . بعد بواسطه کلمه نیز بطریق استدراک و اضراب اشاره و بیان نموده که حوادث در خارج آن حصار هم راه بر نخواستند بود تا چه رسد بداخل آن که بطریق اولی راه نخواستند یافت .

هم چنین در شعر دوم مقصود آنست که اگر لشکر عزم و اراده ممدوح حیوانات را پیره بیندازد برای اسد و جدی فلک جز در خارج آن پره هم قدرت تکاپو نمی باشد یعنی چه در خارج و چه در داخل جرگه باشند . صید ممدوح و لشکریان میشوند . و این توجیه بغایت مستلزم تکلف و تهسف است ، بلکه معنای صحیح خالی از تکلف و بطور سلاست و روانی بر دو وجه آتی است .

یکی آنکه کلمه جز را در هر دو مصرع بمعنی حتی بگیریم نه بمعنای الا در این صورت توجیه چنین میشود که حوادث را حتی در خارج آن حصار هم راه نخواهد بود . و جدی بواسطه فلک حتی در داخل جرگه هم جان بیرون نخواهند برد ، باین معنی که قدرت و

احاطه مدوح بحدیست که حتی اگر اسد و جدی فلک هم پیره شکار او بیفتد قطعی و حتمی است که گرفتار خواهد شد .

دوم آنکه کلمه جز را بمعنی دیگر یعنی پس از این و بعدها بگیریم ، در عرف عام میگویند دیگر این کار را نمیکنم یعنی پس از این و بعدها و نیز را بمعنای هرگز بگیریم ، چنانکه حکیم سنائی علیه الرحمه در این شعر خود از کلمه نیز هرگز اراده کرده و گفته :

دولتش بر کسی که چشم افکند  
نیز در ابروش نیننی چین  
یعنی هرگز ، باین معنی که پیرامون آن نمیتواند بگردد و از خارج نزدیک آن بشود و  
همچنین بعد از اینکه لشگر مدوح پرهزد جدی و اسد و فلک هرگز از آن خلاصی نخواهد  
داشت و تگ و دو نمیتواند کرد .

گر نور چو عترب نشدی ناقص بی چشم  
بر قبضه شمشیر نشاندی دبران را  
دبران بر وزن جریان منزل چهارم است از منازل قمر و ان ستاره ایست بغایت بزرگ  
و روشن و سرخ رنگ که در جای چشم نور فلک رو بمشرق واقع شده ، قدماء عترب را که  
یکی از حشرات گزنده معروفست کور و بی چشم تصور میکردند ، بعکس حالیه که  
بمدد و استعانت «مکروسکوپ» تمام بدن آنرا سرتاپا چشم دیده اند .

مقصود از این شعر اینست که دست استیلا و اقتدار مدوح بحدی باز و دراز است  
که اگر بیم آن نبود که نور فلک هم مثل عترب فلک بی چشم و نایبنا بشود هر آینه ستاره  
دبران را عوض جواهر بر قبضه شمشیر خود مینشاند .

جز تشنگی خنجر خونخوار تو کیتی  
هم گاه کجا دید فنانای عطشان را  
عطشان با فتح عین و سکون طاء مؤلفه صفت مشبهه است از مصدر عطش بر وزن فرح  
بمعنی تشنه فعل آن از باب علم یعلم بر وزن فرح یفرح می آید و در اینجا بحکم ضرورت  
شعر باید بفتحین بر وزن سیلان خواند ، اضافه فنا بمعنی مرگ بطرف عطشان چنانکه  
سابق ذکر شد اضافه بیانیه و بمعنی من است یعنی فنا و مرگ عین عطشان است ، از قبیل

خاتم من فضاء .

مقصود از شعر اینست که خطاب بممدوح میگوید خنجر تواز حیث تشنگی بخون همکاسه یعنی مثل و مانند و همشان و هم طمع مرگست ، باین معنی که همانطوریکه عطش مرگ بجز باخون ریختن و هلاک مردم فرو نمی نشیند، همچنین خنجر تو بجز با خونخواری سیرات نمیگردد .

### گر ابر سرتیغ تو بر کوه بیارد      آبستنی نارد هدمادر کان را

مقصود آنکه اگر ابر تیغ تو بر کوه ریزش کند معادن را که در کوه واقعند و استعاره از ان بامادر آورده عوض جواهر گران بها مانند آتش بشعلهای جانسوز آبستن خواهد کرد یا بخاکستر آبستن می کند چون خاکستر از آتش بعمل می آید این است که آنرا فرزند آتش خوانده یعنی بارش آتش فشان تیغ کوه را سوزانده و مادر معدن را آبستن بخاکستر نماید .

ممکن است نار را در این شعر میوه معروف بکیریم که عربی آن رمانست . یعنی بارش شمشیر خونچکان که متصل ازم آن خون میریزد اگر بکوه بیارد کان را آبستن بقطرات خون می نماید مانند انار که شکم آن مملو از دانه های سرخ رنگ شیه بقطره خونست .

### گر خون دل اهل که فاسد نشود هیچ      قهر تو گر هوار به بند خفقان را

خفقان بفتح حین بروزن فوران بمعنی زدن و تپیدن و بر چستن دل است بعلت فساد خون ، لعل سنگ سرخ رنگ معدنی قیمتی معروفست و معرب لال میباشد و لاله را که گل سرخ رنگ مشهور است بواسطه افزودن هاء نسبت در آخر آن از جهت سرخی رنگ همنسوب بهمین سنگ و لاله گفته اند .

گویند یکی از خواص لعل آنست که دفع خفقان و بر چستن دل را مینماید . حکیم ابوحدالدین انوری در این شعر در تعریف ممدوح خود میگوید که خفقان دل هر کس را بالعل مینبندد و دفع میکنند ولی اگر لعل خود بعلت خفقان مبتلا شود علاج در

قهر و غضب تو میباشد که خون را در دل برای آنکه هرگز دیگر فاسد نشود مانند گره میبندد . مقصود این است که از هیبت و هول ممدوح خون در دل افسرده و منجمد گردیده است .

**در ریشه گوزن از پی داغ تو کند پاک**      **در سال نخست از نقطه بیهده ران را**  
مشهور است که چون گوزن که از نر بز کوهیست از مادر بزراید چند نقطه سیاه بر ران او هست و در اول سال که از عمر او بگذرد یکدانه از آن نقطه ها محو و بر طرف می شود مقصود آن است که این نقطه ها هر ساله که از آن گوزن میافتد و محو میشود در حقیقت مثل آن است که از خود گوزن برای آنکه ران او قابل داغ تو باشد در اول سال یکی از آن نقطه ها را محو و پاک میکند .

**در گاز باهید قبول تو کند خوش**      **آهن الم پتک و خراشیدن سان را**  
گاز باکف فارسی بر وزن باز آلتی است بشکل انبر و مقرض که کار گران و آهن گران و امثال ایشان آهن تفته را که از آن اسلحه و دیگر آلات میسازند بدان می گیرند و سان بمعنی سنك فسان و هم بمعنای سوهان هر دو آمده و سندان آلت سرپهنی است از آهن که آهنگران آهن تفته را بر بالای آن گذاشته و با پتک می کوبند .

مقصود از این شعر آنست که آهن زحمت بدم گاز رفتن و با پتک کوبیده شدن و با فسان یا سوهان خراشیده گشتن را بامید آن برخورد خوش و هموار می کند که از ادوات دست و آلات و اسلحه حرب تو باشد .

**بر عالم جاه تو کراروی گذر ماند**      **چون مهر فرو شد چه یقین و چه گمان را**  
فرو شدن مهر و زرد شدن افتاب کنایه از منتهی شدن کاری و با خور رسیدن چیزی و پایان آمدن عمر است .

مقصود از این شعر آنست که چیزی را با یقین و گمان تران دانست > که در درك عالم جاه و عزت تو یقین و گمان پایان رسیده است دیگر درك این عالم برای که ممکن شد و یا خواهد شد .

چشم زره اندر دل گردان بشمارد بی واسطه دیدن شریان جریان را  
گرد بضم كاف فارسی و سکون را بمعنی شجاع و دلیر است . شیخ سعدی  
علیه الرحمه فرموده :

دانی که چه گفت زال بارستم گرد دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد  
شریان بکسر شین و سکون رار گيست که خون در آن گردش و جریان دارد. بفارسی  
شاه رك گویند . در بعض نسخ بجای لفظ جریان ضربان ضبط شده است . جریان بفتح تین  
مصدر جری یجری بمعنی روان شدن آنست و ضربان هم بهمان وزن بمعنی زدن و برجستن  
رگست . در هر صورت معنای شعر تقریباً یکیست . مقصود آنکه روز جنگ ممدوح  
شجاعان و دلاوران و دلیران لشکر چنان با حرارت و اشتعال سرگرم محاربه هستند که چشم  
زره که عبارت از حلقهای آن باشد بی آنکه خود شریان را ببیند جریان خون یا ضربان یعنی  
زدن و برجستن رگهارا مشاهده مینماید و می شمارد

مقصود شدت گرمی و التهاب خون اختلاج و سرعت حرکت شرائین و آورده  
آنهاست که از فرط استیلا و حمیت و غیرت در حال جنگ بآنها دست داده است .  
آنجا که محیط کف ابر بر انگیخت برابر کشد حاصل باران بنان را  
محیط بمعنای دریای عظیمی است که بدور عالم احاطه داشته باشد و بخین دریا  
اقیانوس هم میگویند . و بموجب آنچه در علم جغرافیا ضبط شده : پنج محیط در دنیا  
موجود است از اینقرار : اقیانوس منجمد شمالی ، اقیانوس کمیر ، اقیانوس اطلس ، اقیانوس  
هند ، اقیانوس منجمد جنوبی .

بنان سرانگشتانست . در این شعر کف ممدوح را از حیث زخاری و پرمایگی  
و غرازت در بذل و بخشش تشبیه به محیط کرده و میگوید : محیط کف جود و سخای ممدوح  
در هر جا که ابر انعام و احسان را برانگیزد و بلند کند و بر مردم باران نعمت و دهش را  
بباراند ، از حاصل امطار بخشش و نوال خود که از سحاب سرانگشتان او در ریزش می آید ، سطح  
زمین را تا حد ابر که عبارت از آسمان باشد پیر و انباشته و مشحون و مملو و لبریز و مالا مال  
می کند .

## سال ۱۳۳۶ قمری

یکعده صاحبمصب قشون ترکیه با گروہی از سوارہ چریک کرد و ترک وارد تبریز شدند . در حالی کہ ارتش روس از تبریز حرکت کردہ ولناک لنگان بسوی مرز روانہ بودند .

تازہ واردین ہم بمحض ورود دست تعدی گشودہ و بمداخلات پرداختند و در صدد تشکیل جمعیت اتحاد اسلام برآمدند . و از ہر نظری بودہ بمداخلہ در امور معارف و ہمدست کردن اشخاص مربوط بفرہنگ بیشتر اہتمام داشتند ، و از این نظر بود کہ جمعی از معارف شہر و سر دستہ ہای آزادیخواہان بویژہ کارہندان ادارہ فرہنگ دعوت بعمل آوردند « بہجت افندی » بر طبق تخیلات و مرام خود کہ عبارت از ہمدستی فرہنگیان برای تشکیل جمعیت اتحاد اسلام بود سخنرانی نمود از ادارہ معارف بوجہ صریح تقاضای ہمکاری کرد ، اما از سوی مستمعین و مدعوین پاسخی دادہ نشد .

ناطق بیانات خود را از سر گرفته ادارہ معارف و نمایندگان آنرا مخاطب قرار داد و توقع ہمدستی کرد باز با آن گفتار با حرارت و صریح و باصراریکہ داشت یک کلمہ ہم باشد از مخاطبین جواب شنید .

بالاخرہ باتفحص و تفرس و سعایت بعضی از اہالی بومی چنان تشخیص دادند کہ موفقیت مہانہای تازہ وارد منوط بر این است کہ چہار تن از وطنخواہان بہر وسیلہ و دسیسہ باشد توقیف و تبعید شوند . بنا بر این مرحومان شیخ محمد خیابانی - میرزا اسماعیل نوبری - حاج محمد علی بادامچی . با خدعہ گرفتار و برضائیہ ، سپس بخاک ترکیہ (قارص) تبعید شدند چہارمی را کہ نسبت مستقیم بفرہنگ داشت و هنوز در قید حیات بدتر از سکر است ، پیدانکردند و او را مرحوم حاج حسین کمپانی مدتی در خانہ انس پنهان کرد .

(ترسم آہی زغم از سینہ پرسوز کشم      کآتش افتد ز نقش بر قلم و دفتر من)

## در سال مزبور فوق

از طرف دولت اطاقهای واقعه در ارك دولتی را تعمیر کرده و ادارت را بهمان محل انتقال دادند : شهربانی - دادگستری - دارائی - فرهنگ - یکقطعه زمین محصور و متصل باطاقهای فرهنگ که از اراضی ارك بود هم با دستیاری زعمای احرار برای ساختن سالون کنفرانس و صحنه نمایش و غیره با اداره فرهنگ واگذار شد ، لیکن در موقع اختیارات مرحوم امیر طهماسبی قسمتی از آن زمین که بیاغ ملی متصل بود برای ساختن صحنه شیر و خورشید تخصیص داده شد و انجام یافت . ( ناگفته نماند که باغ ملی و صحنه نمایش آن یادگار طهماسبی میباشد ) بقیه را که از حسن اتفاق مشرف بطول خیابان پهلوی بود . آقای دکتر احمد محسنی رئیس فرهنگ بقیمت یکصد و چهل هزار ریال گویا بیودانیانس فروخت و آن مبلغ بمصرف ساختمان دودستگاه عمارت ( برای دبیرستان فردوسی و دبیرستان شمس تبریز ( دارالمعلمین ) رسید .

## انتقال اداره فرهنگ بارك از دعوتنامه زیر نمایانست

۷۵۷

۹۴۱۰۲۱

چون روز شنبه سلخ شهر جاری مجلس شورای معارف منعقد خواهد شد لهذا همتنی است ، جناب مستطاب عالی نیز در موعد مزبور دوساعت و نیم بغروب مانده با اداره معارف واقعه در ارك دولتی تشریف آورده و بنده را قرین امتنان فرمائید .  
اعلم الملك .

توضیح آنکه از زمانی که جناب دکتر ادهم بریاست فرهنگ آذربایجان منصوب شده همواره کمیسیون شورای معارف دایر و استفاده کامل حاصل بوده بعد از ایشان هم این سنت سنیه جاری و پایدار مانده یکمده از اشخاصی که در سابق در شورای معارف

به تناوب یا باستمرار عضویت داشتند باینقرار است :

حاجی میرزا آقافرشی - مسعود عدل - حسین واعظ علی هیئت - اسماعیل  
امیرخیزی - ابوالقاسم فیوضات - صالح ادهم - باقر حکمت - محمود ثقه الاسلامی  
ذکاءالدوله سراج میر - علی اصغر طالقانی - محمدعلی صفوت -  
آقای دکتر ادهم و دیگران از رؤسا بیشتر از هر چیز بتشکیل شورای معارف ابراز علاقه  
کرده اند . زیرا بدون پرده پوشی کارمندان شوری در هر موقع کارمندان بی غرض  
و کاردانی بوده اند بی مزد مادی .

## دعوت بشورای معارف :

۷۹۴

۱۳۳۶٫۲۴۲

محض استحضار خاطر شریف معروض میدارد ، بنا بقرار جلسه گذشته که باتفاق  
حاضرین رأی داده شد . جلسات هیئت محترم معارف هفته یکبار آنهم روزهای سه شنبه  
دو ساعت بغروب مانده منعقد خواهد شد . اعلم الملك

## سال ۱۳۱۲ شمسی

جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر وقت شورای معارف را کسوت رسمیت  
پوشانده با اصدار حکم چندتن از کارمندان فرهنگ و اشخاص خارج را بعنوان عضویت شورای  
فرهنگ منصوب داشت .

## حکم وزارتتی که به نگارنده رسیده بود

۲۳۶۹۵٫۸۳۰۸

۱۲٫۹٫۱

آقای ... از این تاریخ بسمت عضویت رسمی شورای ایالتی معارف آذربایجان  
شرقی منصوب می شوید - علی اصغر حکمت .  
پس از تشکیل انجمن مزبور آقای عبدالله مستوفی رئیس دادکستری ( سپس



استاندار هم شد) و جناب آقای سمیعی (ادیب السلطنه) استاندار عضویت افتخاری دعوت شدند و آقای سمیعی باتفاق آرا بریاست انجمن انتخاب گردید. و در یکی از جلسات همین انجمن نام مدرسه متوسطه محمدیه بفردوسی و اسم دارالمعلمین بدیورستان شمس تبریز تبدیل شد. (رساله ابطال الباطل و زندگانی من در چند جلد اثر خامه مستوفی است)

(محض ابقاء نام و اکمال اکرام می نگارد که از زمان قدیم ولات آذربایجان صدر اعظمها و نخست وزیرها یایکی از وزرا و رجال برجسته ایران بوده اند و از سال ۱۳۲۴ قمری تا این اواخر نگارنده بالاستانداران وقت تماس نزدیک داشته چندتن از رجال را بفرهنگیان نزدیکتر و به پیشرفت معارف کشور سعی تر و مردمان پاک تشخیص داده که نامبردگان فوق و جناب آقای کاظمی سرسبد انجمله بوده اند) (۱)

## شورای هدایت

پس از تشکیل دبستانهای تبریز که هنوز برنامه رسمی دولتی مرسوم نبود در مدارس ابتدائی زبان فرانسه هم تدریس می شد که فی الحقیقه برای اطفال نوآموز بویژه در آذربایجان پیش از آنکه بزبان رسمی کشور آشنا باشند یاد گرفتن السنه خارجی هم دشوار و هم ناروا بود. در این باب نگارنده با جناب آقای مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) که در مأموریت خود شورای معارف تشکیل داده بود و در هفته یکروز طرف عصر مدیران مدارس حاضر می شدند. مذاکره و مشاوره نمود و قرار شد که تدریس لغات اجنبی را پس از طی مراحل ابتدائی برای اطفال معمول دارند. و همینطور از طرف ایشان بآموزشگاهها ابلاغ گردید.

(۱) در این ایام که در قم بنگارش این تاریخچه اشتغال داشت. یکی از دوستان صاحب نظر که با استانداران سلف هم رابطه داشته نوشت که جناب آقای زند استاندار آذربایجان مردی شریف و از رجال مقتدم کشور ایرانست. در خلال این گزارش معظم له برای سرپرستی بانک ملی به مرکز احضار شدند.

## دوات فرانسه و فرهنگ :

از نظر ترویج و توسعه لغت فرانسه . مدارس را تشویق و ترغیب میکردند که تعلیم زبان فرانسه را جزو پروگرام دروس قرار دهند ( البته بطور غیر مستقیم ) و با همین لحاظ مبلغ دوهزار ریال سالانه بنام اعانه توسط قونسول در میان مدارس ملی تقسیم میشد پس از آنکه اداره فرهنگ تاسیس یافت یادآور شد در صورتیکه فرانسویها پیرداخت اعانه مزبور مایل باشند . انرا بصندوق معارف عاید دارند اداره خود به مدارس میرساند مدتیهم باینموال معمول شد . سال ۱۳۰۶ شمسی آقای دکتر احمد محسنی رئیس تشکیلات فرهنگ با کنسول فرانسه ملاقات و مذاکره کرد قرار شد معادل مبلغی را که برسم اعانه بصندوق معارف می پردازند بر طبق صورت درخواستی فرهنگ کتب علمی از فرانسه وارد و توسط اداره بکتابخانه و قرائتخانه دولتی تبریز تسلیم نمایند . چند سال نیز باین قرار رفتار شد . اکنون بهیچ اسم و رسمی اعم از نقد یا جنس داده نمیشود .

## فرانسویها حمایت کردند :

سال ۱۲۳۰ قمری موقع تسلط روسها و حکومت صمدخان ( شجاع الدوله ) کسانی را که مشروطه خواه یا معارف دوست بودند بدار میزدند یا بزندان می فرستادند فرانسویها بوسیله مدرسه کاتولیک و هم بواسطه مدرسه فیوضات که در آن موقع بدستکاری مسیور نار معلم فرانسوی از حمایت دولت فرانسه برخوردار بود یکعهده از آزادیخواهان و فرهنگیان از قتل و حبس بیگانگان مصون ماندند .

بالجمله با ذکر اینکه در زمان ریاست معارف آقای دکتر ادهم امتحانات رسمی دبستانها و دبیرستانها از روی برنامه وزارتتی مرسوم و معمول شد و امتحان دادگان را دیپلم داده شد . به نگارش قسمتی از تاریخ ادوار اولیه فرهنگ آذربایجان شرقی اکتفا می شود .

و این هم ناگفته نماند چنانکه احتیاجاب مادی فرهنگ اعم از اداری یا تعلیماتی تقریباً ۱۵ سال با عواید محلی باسم عوارض اداره می شد . در قسمت معنویات هم کتب تدریس را زحمت کشان فرهنگ آذربایجان در رشته های مختلف تدوین و طبع کرده اند . محض ابقاء نام مؤلفان محلی را یاد آورد میشود .

حاج میرزا حسن رشديه - حاج ملاعلی رشديه - دکتر علی رشدی - ابوالقاسم فیوضات - میرزارضا پرورش - ابراهیم ادیب - باقر حکمت - حبیب الله جاوید اسمعیل امیرخیزی - حسین امید - یوسف نجات - مهدی روشی ضمیر - میراحمد حکم آبادی سیدهادی سینا - محمد علی صفوت .

## امتحانات در اوایل تاسیس و توسعه فرهنگ :

از اوایل نشو و نمو معارف تازمانی چند امتحانات دانش آموزان در داخل آموزشگاه مانند امتحانات داخلی کنونی انجام می شد . ج- زیکه دوروز بعنوان نمایش از اولیاء دانش آموزان و محترمین هر محل دعوت میکردند . حتی علمای وقت ابا نداشتند که محض تشویق معلم و متعلم آن دعوتهارا بحسن قبول بپذیرند و در مجامع چنان بنام جشن امتحان حضور بهمرسانند . همین اختلاط و جوشش بدلتگرمی و کوشش زحمتکشان و یابتشویق و تربیت دانش آموزان تأثیر بسزاداشت . سپس وضعیت بحالی افتاد که ارتباط خانوادها بامدارس بالمره ترك و قطع شد و اینمعنی بعدی رسید که غالب مردم نمیدانستند که فرزندان در کدامیک از آموزشگاهها مشغول تحصیل است . باسم و بقصد مدرسه که از خانه بیرون رود براستی وارد آموزشگاه می شود و یابکوچه گردی و بتماشای معرکه علی پهلوان وقت میگذراند . مانند آنکه مشمولین نظام چون بسر باز - خانه وارد میشوند جز مواقع مرخصی ارتباط آنها با خانواده و والدین خود قطع میشود و یامانند کارهای اجتماعی دیگر کشور که بتدریج وضعیتی بخود گرفت که بهیچیک از مشئون ملی از سوی مردم علاقه و تماس نماند و تمام آنها با عزم و عمل دولتیان انجام پذیرفت .

اخيراً شنیده می‌شود که وزارت فرهنگ مقرراتی در اطراف ارتباط خانواده ها با فرهنگ وضع و ابلاغ نموده البته دستور خردمندانه و مفید است. اگر چه آن جای لمعان روحی و تمایلات طبیعی افراد را نمی‌گیرد و صید مراد را بکمند نمی‌آرد.

(رازستاره از من شب زنده دار پرس کز گردش سپهر نیاسوده ام دمی)

## شادروان محمد علی تربیت

پس از آنکه دوره ریاست فرهنگ آقای دکتر ادهم سپری شد و پیاپی تخت برگشت. آقای ابوالقاسم فیوضات بنام مدیر معارف امور فرهنگی راعهده دار بود و خوب اداره میکرد. تأقیام مرحوم خیابانی بوقوع پیوست و پس از مدتی سقوط کرد و شیخ خیابانی کشته شد. و در همان غوغا خانه نگارنده هم به یغمافرت، از این لحاظ که قویدستان را آشنای منطق ندید، خدمات دولتی یعنی حرکات نوسانی جز اسقاط تکلیف و دریافت حقوق اداری و بعضاً دزدی رشوه خواری باصلی منطبق نیافت و بیاری باری و هوش فطری تاحدی بجریانهای زیر پرده در تحت لغت سیاست پی برد؛ یاس و پریشانی بجائی رسید که دست از کار کشید و آقای مخبر السلطنه مامور دیگر برای عهده داری امور اوقاف بگماشت، لیکن دیری نرفت که آقای استاندار از کار خود پشیمان گشت و این ندامت راسه چیز سبب عمده شد: اول آنکه وزارت متبوع با عمل ایشان موافقت نکرد، دوم رفقای متنفذ آقای هدایت در مرکز از این جهت اورا تخطئه کردند، سوم در آن زمان دست تاراج و اتلاف بصندوق اوقاف برده شد، بنابراین جناب والی مکرر و متوالی به نگارنده مراجعه فرمود که ریاست هر دو اداره را بعهده این افسرده و مایوس تفویض نماید، جواب منفی عرض شد، در حدود پنجاه روز این جریان دوام داشت.

در خلال این احوال مرحوم تربیت از اسلامبول وارد تبریز گشت و شنیده می‌شد که قصد دارد به تهران برود، و از قرائن معلوم امور معیشتی او هم مختل بود، تاروی برای

آخرین دفعه مرحوم حاج ساعدالسلطنه الهامی که معاون استاندار بود نگارنده را به ناهار دعوت کرده آخرین پیغام استاندار را با کمال مهربانی و ادب ابلاغ نمود، استیلاء یاس که خط صعود می‌پیمود از پذیرش آن مانع گردید، در انضمن ورود و تناسب آقای تربیت را بکارهای فرهنگی تذکر داده و تاکید کرد که جناب آقای هدایت با اختیاراتی که دارد می‌تواند ریاست ادارتین معارف و اوقاف را بدو بسپارد آن پیشنهاد توسط آقای الهامی منظور و پذیرفته شد آقای تربیت بمنزل ییلاقی والی (باغبانک در اتصال نظامیه) دعوت و قرار لازم داده شد و حسب الامر آقای فیوضات مدیر معارف جمعی از سر شناسان را بروز سه شنبه ۱۱ ذی حجه ۱۳۳۹ قمری بداره فرهنگ دعوت کرد. در موعد مذکور آقای مخبر السلطنه هم تشریف آورده آقای محمد علی تربیت را بر ریاست ادارتین معرفی نمود و حکم مرسومیت مومی الیه را در مجمع دعوت شدگان بوی تسلیم کرد. نگارنده نیز حضور داشت مضمون رقعۀ دعوت بقرار زیر بود:

چون بندگان ایالت کبرای آذربایجان دامت شوکتہ العالی روز سه شنبه ۱۱ ماه در ساعت نه صبح برای معرفی حضرت آقای میرزا محمد علیخان تربیت بر ریاست ادارتین ایالتی معارف و اوقاف آذربایجان بداره تشریف فرما خواهند شد. متمنی است حضرت عالی نیز با حضور و تشریف خودتان موجبات تشویق کارکنان ادارتین را فراهم فرمایند.

مدیر ایالتی معارف - ابوالقاسم فیوضات

از تاریخ مرداد ۱۳۰۰ شمسی آقای تربیت مسئولیت امور فرهنگ و اوقاف آذربایجان را بعهدہ گرفت در اجرا و امضای امور جاری اداری آقای فیوضات کما کان مشغول بود. لیکن قسمت کارهای اوقافی که تا آنوقت مستقل بود متصدی نداشت و مانند فلج شقی را کد و بلا اجرا مانده بود. روزهای چندی گذشت تا کارتی از رئیس فرهنگ رسید که بمنزل خود دعوت کرده بود و چون حضور یافت چندتن از رفقای اداری و اجتماعی را نیز آنجا ملاقات کرد. علت و موضوع دعوت معلوم نبود تا وقتی که مرحوم حاج محمد علی معروف بادامچی در باب لزوم مساعدت و دستگیری رفقا نسبت بمأموریت

تربیت بیاناتی ایراد کرده و گفت : بسمت را بطی که دارم مامورم از طرف هیئت عامله جمعیت آقای صفوت برسانم که حتماً باید در اداره حضور یافته کما فی السابق اداره کردن اوقاف را عهده دار باشد . حاضرین هم لزوم چنین همکاری و مساعدت را تاکید و تایید کردند . معلوم شد این توطئه و تبانی برای بکار وارد کردن این بی چاره بوده و هر گونه اعتذار و اظهار خستگی مقبول و مسموع نیافتاد تا آنکه فی المجلس بموافقت نگارنده موفق شدند ، و دیر نگذشت از سوی وزارت فرهنگ با امضای مرحوم محتشم السلطنه حکم ریاست تفتیش فرهنگ و اوقاف آذربایجان هم باسم نگارنده رسید ، فی الواقع منظور جناب آقای مخبر السلطنه بهر اسم و رسم و از هر راهی بود عملی گردید . اما بقدری باردوش و مسئولیت نگارنده سنگین شد که بر فرض امکان بیان چون هنوز نگارش مشروح آن در نظر نیست مگر آنکه جزء و ضمیمه حدیث دیگران باشد ، چیزی مستقل نمی نویسد .

### دبستان دوشیزگان

چنانکه در پیش اشاره شد در نتیجه عدم رغبت مردمان عالم و عامی وقت و ضیق بودجه فرهنگ عده فارغ التحصیل های دختران و بانوی تحصیل کرده که بتواند آموزگاری کند و یا مدیریت دبستانی را عهده دار شود بسیار محدود بود . بنا بر مراتب مذکور آقای تربیت در اول ورود بکار معارف در تقویت این قسمت باهتمام پرداخت ، اما با وسایل محدود و با فقر مالی فرهنگ چه میتوانست بکند . فقط با استفاده از وجود دوسه تن از تربیت یافتگان خانواده خود توانست مدیره مدرسه دوشیزگان و آموزگاران آن آموزشگاه را تغییر دهد . ولی چون این خدمت مستلزم انتفاع مادی و اولین دفعه بود که رئیس وقت غیر از حقوق شخصی اداری سود دیگر و مکرر از موقع خود ببر دسوء اثر بخشید و زبانزد مردم گردید . و برای آقای تربیت موجبات زحمت فراهم کرد

## مدرسه تجارت

تأسیس مدرسه تجارت<sup>۹</sup> با برنامه متناسب و مدیریت مرحوم مجیرالدوله از کارهای شادروان تربیت بود که در این کار هم وسعت و عظمت فرهنگ آذربایجان در نظر داشت و هم ارضاء جمعی از ارباب توقع و سرگرمی آنها عملی بود، لیکن زیاده از چند ماه نپائید زیرا که مستلزم داشتن بودجه بالنسبه مهمی بود که صندوق عایدان فرهنگ آن وسعت و قدر ترا نداشت. و اساساً بدون موافقت وزارت معارف اقدام شده بود و خزانه دولت برای مصارف آن مؤسسه تعهد نداشت. و برداشتن از عواید عادی و محدود محلی فرهنگ کسر آمد بودجه و اختلال محل مصرف قبلی و بهم زدن توازن و شکایات کارمندان ذی نفع را بوجود آورد. بنا بر این محکوم و منجر بانحلال گشت.

مرحوم تربیت برای توسعه مدارس راهی پیدا نکرد ناچار بکارهای جالب و متناسب و کم خرج مانند تشکیل انجمن ادب و نگارش مجله گنجینه معارف و تأسیس کتابخانه دست زد. (تاریخچه هردو با شرح حال موجز از خود آن مرحوم در کتاب داستان دوستان نوشته شده)

با اذعان باینکه فکر تأسیس کتابخانه فکر مرحوم تربیت بوده نگارنده نیز در عمل از همکاری نزدیک دریغ نداشته است. درابتدایک اطاق در اداره فرهنگ برای چیدن کتابها تخصیص داده شد. سپس بجمع آوری کتب آغاز گردید. اهداء کتاب هم خوش بختانه بیشتر از دیگران نصیب این خدمتگزار بوده. کتاب دادن بکتابخانه از سوی هر آشنا و یگانه در اثر جدیت تربیت بی اغراق از مشترکات حیات بود.

چند ماه گذشت در جنب دبیرستان فردوسی از محل عواید که مصرف آن در اختیار اداره بود (عوارض محلی - عواید اوقاف) محل مخصوصی که زمین آن از ملحقات دبیرستان و مملکی دولت بود برای کتابخانه ساخته و کتب موجودی بانجا انتقال داده شد، و مدیریت کتابخانه بمرحوم علی اکبر صمیمی محول گردید. این شعر از نگارنده در تاریخ ایجاد کتابخانه میباید:

روان دانش و فرهنگ از این مؤسسه شاد

بشین و غین شد این شهر با کتاب آباد

۱۳۰۰

چون عده کتب اهدائی بالغ بر ۲۱۲۷ جلد شد فهرست آنرا با نظامنامه داخلی کتابخانه تهیه و چاپ شد این است آنچه در روی جلد کاغذی آن بقلم نگارنده ثبت و طبع شده است :

کتابخانه تربیت دولتی که فهرست کتب موجود آن بوسیله همین دفتر بلحاظ هم میهنان میرسد ، سیمین کتابخانه است که در نتیجه جدیت و فداکاری و خدمت بمعارف کشور توسط آقای میرزا محمد علی خان تربیت رئیس معارف و اوقاف آذربایجان دام اقباله در نقاط مختلف تاسیس گردیده ، بدون اغراق همین کتابخانه باندازه یکباب دارالفنون در تعمیم و توسعه معارف مملکت خدمت خواهد کرد .

چنانکه از روی استاتسمیتک و راپرت مدیر کتابخانه در ظرف دو ماه - ۱۲۶ نفر از باب معرفت و تتبع در دارالفرائد کتابخانه بمطالعه کتب اشتغال ورزیده اند و هم لازم است خاطر آقایان را به نکته ذیل معطوف و مسبوق دارد که کتب موجودی بعد از تشخیص موضوع و درجه لزوم آن بواسطه اتحاح کنندگان محترم تهیه گردیده نه آنکه فقط بتکثیر عدد کتب صرف همت شود .

در خاتمه این بنده بیچ نیز زنده از طرف عموم همقطاران خدمت مؤسس محترم و آقایانی که در اکمال این دارالادب مساعدت لازمی را مبذول فرموده اند تشکرات قلبی تقدیم می نماید .

در بحبوحه انقلاب اخیر آذربایجان (۱۳۲۵) رئیس فرهنگ وقت برای بیست پنجمین سال تاسیس کتابخانه جشنی گرفت و نقل تاسیس و تاریخچه آن را از نگارنده تقاضا نمود (اهل الیه ادری بمافی الیه) لیکن چون دعوت شدگان دیر حاضر شدند ناچار از گزارش ع فصل آن صرف نظر شد تا ستم شریکی نشود زیرا یکی دو تن دیگر نیز



قرار بود سخنرانی کنند. فقط راجع بفواید کتاب و مطالعه سخنی چند گفت و آنچرا که در ظاهر فهرست کتب نوشته بود تکرار کرد و بیاد آورد چنانچه ماکولات مغذی هر قدر زیاد باشد تا کسی نخورد از آن تغذیه حاصل نشود و برای جسم سودی ندهد. همچنین کتابهای بسیار داشتن و آنها را در مخزن نهادن یا در قفسه چیدن و مطالعه نکردن روح را غذا نخواهد رسید و بحال ملك و ملت فایده نخواهد بود و برای افزایش دانش تاثیر نخواهد داشت. بلکه خود آنها را گردو غبار و حشرات ضایع خواهد کرد. صائب تبریزی گوید:

کمال اگرز کسادی نشد بخاک برابر چرا چو دست زنی گرد از کتاب بر آید.

سپس با آقایان دیران خطاب کرد: همکاران عزیز فورمولی را روی تخته نقش و رسم کردن به تنهایی برای آموزش و پرورش دانش آموزان کافی نیست. لازم است با خلاق و آیین و مین دوستی ایشانرا آشنا سازند و مجهز دارند و خود در ساعات فرصت از مهارت کتاب فارغ نه نشسته و خود را مستغنی نه پندارند و بدانند که مقصود از تعلیم و تربیت و کتاب و کتابخانه و قرائت و کتاب همین است. علم تا با عمل توأم نباشد مفید و محترم نیست «چو دزدی با چراغ آید گزیده تربیر دکالا»

اسخنیس حکیم را گفتند تو که در علم و دانش بانتهای رسیده ای چرا اوقات خود را بنوشته های دیگران و مطالعه کتب میگذرانی. گفت من نفس خود را مریض تشخیص داده و درمان بیماری خود را از لف صفحات و برگهای کتابها میجویم. پس لازم است که همواره اوقات خود را با مطالعه بگذرانم.

در این محفل ادبی که در حدود چهار صد تن از محترمین و روشنفکران حضور دارند بشنوند و بدانند که این جانب نه فاناتیک و نه مرتجع و نه عضو عاطل جامعه ایرانی است مطابق این سند چایی که ارائه میدهد ۲۵ سال پیشتر در همین شهر عضو مقدم جمعیت ترقی خواهان ایران بوده (۱) پس حق دارد چنانکه آقایان دیران را

(۱) از جنبه تاریخی به نگارش این مختصر مبادرت می شود که پس از کشته شدن مرحوم

تذکری داد از خط مشی و مادیگری دموکراتهای امروزی آذربایجان هم انتقاد کند :  
 آقایان باید این نکته را توجه نمایند . چنانکه خلقت و طبیعت انسان از تن و روان ترکیب یافته حرکات اختیاری او هم باید مشابه و مناسب ترکیبی او باشد و گرنه مانند شلی خواهد بود که يك پا دارد و بسر منزل نمیرسد . بآنچه از افعال و اقوال ناهنجار دیگران اعتراض دارد خود نیز احتراز جوید . برآستی این حزب و این خط مشی بنفع کشور نیست . آنچه مادر مدت چهل و اندسال از ریزش قلم استادان و از دستور پیشوایان یاد گرفته ایم این است که باید منافع حزب را از میان منافع ملك و مالت جستجو کرد نه

شیخ محمد خیابانی بر حسب وظیفه حزبی و انجام وصیت بام - و انواع بی شمار در زمانی اندک تشکیلات جمعیت سرو صورتی گرفت و نمایندگان حوزه ها بکنفرانس محلی برای تجدید انتخاب دعوت شدند . نگارنده از روی امثال بامر مجلس را افتتاح و نطق زیر را ایراد نمود :

رفقای محترم و باشرفان من . امروز در خود و همقدمان مسلکی حال شگفت آور بر می بینم که آن عبارت از اجتماع دو حس متضاد است . یکی انکسار و تاثیر فوق العاده که از ناصیه حزن آلود نمایندگان محترم و هر فرد و حاضرین معلوم میشود . الآن از مشاهده این منظر اسف زاده تاثیر تذکرات و فقدان پاره اشخاص که از یاد بعض آنها مجبورم . تمام اعضاء و اجزاء وجود من مرتعش است . مثل شهید سعید و قائد محبوب و محترم مامرحوم خیابانی و ادیب شهیر مرحوم میرزا تقی خان رفعت و دیگران از دو حس متضاد آثار نشاط و انبساط معنی داری است که علاقه مندان را بآینده نزدیک خوش و امید بخشی بشارت میدهد . آری موجب مسرتست که از فرط جدیت و صمیمیت هم مسلمانان و در سابقه فداکاری قابل تهنیت سابق که با تحمل متاعب و در مقابل موانع و مشکلات عدیده نبات قدم بخرج داده تشکیل يك چنین کنفرانس عالی و مجلس محلی را موفقیت حاصل است . امیدوارم این اجتماع و انتخاب کسرها را جبران و تلخ کام غیر قابل تردید ما را بشیرین کامی ابدی مبدل سازد .

تلخی ز کام صفوت ناکام می رود روزیکه از سعادت ایران خبر دهید

( ۳۱ برج اسد ۱۳۰۰ )

اینکه بی انتفاع مادی ازدادن جواب سلام کسی امتناع ورزند .

در جگر خون ز برای مدد گریه نماند مگر از روزی هر روزه خود کم سازم  
آقای ... که در این مجلس حضور دارند پدر مر حومش که شخصیت داشت و معاون  
جناب مخبر السلطنة هم بود در سر سفره ناهار دعوتی او جز آتش آ بغوره و خربزه  
ندیده ام . اما ...

(راستی آنانکه فرار را وطن پرستی فرض کردند و از دور دستی بآتش داشتند  
و آنانکه پس از تفرق جمعیت متجاسرین بایک تفرعن بوالهوسانه بتبریز آمده و خود را  
فاتح نمودار کرده و بایرانیان زحمتکش و فداکار ریزه خوانی آغاز کردند انفعالی رخ  
ندادیا نمیدهد ؟)

(در این قبیله خود خواه هیچ شفقت نیست چونیک در نگری هر چه هست عنوانی است  
(زرنج بی سرو سامانی منش چغم است همین بر است که او را سری و سامانی است  
(کسی ز درد من آگه نشد ولیک خوشم که چند قطره خونم بدست و دامانی است  
(حدیث نیک و بد و مانوشته خواهد شد)  
(زمانه را سند و دفتری و دیوانی است)

بالجمله مرحوم تربیت سال یک هزار و سیصد شمسی بریاست فرهنگ منصوب  
شد و در همان سال آقای فیوضات بوکالت مجلس شورای ملی از تبریز انتخاب و بطهران  
فرستاده شد . و چون دوره وکالت را بآخر رسانید بسمت ریاست فرهنگ آذربایجان  
به تبریز برگشت و اداره را از آن مرحوم تحویل گرفت . و بانجام وظیفه آغاز کرد . چند  
ماهی گذشت در اثر هم چشمی های حسودانه عاری از انصاف که در واقع از نظر اتلاف  
وقت خود و خسارت کشور د بوالهوسی ارزشی نداشت . این تلگراف از مقام وزارت  
متبوع واصل شد :

۴۳۷۵

آقای فیوضات اداره واثانیه را تحویل میرزا محمد علی صفوت داده رسید دریافت دارید

درهفتم عقرب ۱۳۰۳ بشماره: ۵۴۵۳ بازاین تلگراف از مقام وزارت زیارت شد: آقای صفوت اداره را تحویل آقای تربیت بدهید. مشارالدوله.

(خوانندگان این تاریخ مختصر آیاباین عزل و نصبهای پی درپی بانظر تاسف و تاثر نمی نگرند. ایایی میبرند که برای انهدام پایه تشکیلات کشور و اختلال کارهای حیاتی بالاین وضعیت. دشمن دیگر داخلی یا خارجی راحاجت نمی ماند؟

احکامیکه از روی حب و بغض اشخاص و مآخوذ شدن به تقاضاهای مردمان سود جویا غرض ورز صادر شود چه تشنج و تشمت و یاس و هرج مرج است که بار ندهد.

محض اینکه عمر بی عوض تلخ از غره بسلخ نزدیک است از نظر تاریخ و تجربت این خاطره نیز اگرچه از رشته فرهنگ خارج است. در اینجا نوشته میشود. در اثنای زمان ریاست معارف مرحوم تربیت بود که یکعده ژاندارم باریس خودشان لاهوتی وارد تبریز شدند و در کاروانسرای کلانتر نزدیک پل قاری منزل کردند. بفاصله چند روز معلوم گردید که در ظاهر امر حقوق ایشان نرسیده و ازدولت قهر کرده و محل مأموریت خود را ترك گفته و بتبریز آمده اند لیکن باقرائی که بدست آمد حضرات قصد فتنه و انقلاب داشتند در این باب تلگرافها از سوی میهن پرستان و مقامات رسمی بمرکز مخابره شد و اوامری از مقامات رسمی بان دسته رسید ولی چون درون صاف نداشتند توصیه ها و اوامر مرکز هم مؤثر نشد.

از طرف ملیون که بهیچ وجه مایل بانقلاب نبودند چند بار باریس ژاندرمها ملاقات و نصیحت کردند او هم ترك عملیات معکوس و مخالف مصلحت را وعده داد باز بی ثمر گشت. بالاخره از طرف ارتش شبانه بانقلابیون حمله برده شد بعضیها گرفتار و قسمتی بالاهوتی فرار کردند. لیکن صبح انشب افراد بعضی مغازه ها و خانه ها دست برده و غارت کردند. خانه یغمادیده نگارنده که تازه با نقد و نسیه سرو سامانی داده بود در عدا غارت زده گان شد. بفاصله روزی چند اشخاصی بادره شهربانی تك تك دعوت شده و همانجا توقیف گردیدند: محمد علی تربیت - اسماعیل امیر خیزی - محمد علی صفوت

محمد علی بادامچی - حاج میرزا علی النقی گنجی - میرزا جواد خان ناطق - از آنجمله بودند، شبانه یکی از عمارات دولتی را فرش انداخته و چراغ کشیده و توقیف شدگان را بانجا انتقال دادند، و ده نفر قزاق باریاست حسین قره بنگاهبانی محبوسین ما مور کردند و پس از دوسه روز اسمعیل خان امیر لشکر که حاکم هم شده بود بامر حوم سر لشکر شیبانی پیش محبوسین آمدند و یکربع نشستند و موقع رفتن شیبانی تربیت و امیر خیزی را که سابقه آشنائی داشتند باخود برده و آزادشان کرد بقیه در حدود دو ماه و نیم در محبس ماندند.

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید      قفسم برده بیای و دلش شاد کنید  
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه غم      فکر ویران شدن خانه صیاد کنید  
گر شد از جور شما خانه موری ویران      خانه خویش محال است که آباد کنید

دراثنای این جریان بود که جناب آقای دکتر مصدق بسمت استاندار وارد شد و به تحقیق اوضاع محل و احوال گرفتاران پرداخته، به تحقق رسید که محض اظهار قدرت و بطور باری بهر جهت این عده را توقیف و باحیات و حیثیت مردم بازی کرده اند بالاخره بوسیله عدلیه مستخلص شدند،

پس از آنکه بقول سعدی علیه الرحمه می ریخت شیشه شکست باز نگارنده در این صدد شد که خود را از کار دولتی و همکاری دولتیان کنار کشد. اما آقای تربیت بطور رسمی و خصوصی دعوت و تعقیب کرد و از آن فکر و عمل مانع شد. لذا بآداره آمد و بآنچه از امور معارف و اوقاف عهده دار بود مشغول گردید. در همین اوقات بود که جناب مصدق السلطنه بطهران احضار شد نگارنده هم بی خبر ازهر بایدرو بی پدر عازم مرکز شد تا استعفای همیشگی خود را بمقام وزارت برساند و از اتلاف وقت عزیز و گرفتاری های بی نتیجه خلاص شود.

در منزل اول (باسمنج سه فرسخی شهر) بعلتی آقای دکتر دوسه روز توقف کرد نگارنده هم باکسب اجازه بمنزل رفیق عارف خود میرزا علی اکبر رفته و از تونس و استفاده

محضر ایشان محظوظ شد:

گر خوری یکبار از ما کول نور  
خاک‌ریزی بر سر نان تنور

(والحالة هذه) آقای حاج سید ابوالفتح علوی که رئیس دایره تحقیق اوقاف بود بایکی دو تن دیگر از کارمندان معارف که حامل مکتوبی از آقای تربیت رئیس فرهنگ بجناب دکتر مصدق بودند وارد شدند و پیش آقای مصدق السلطنه که در خارج از آبادی چادر زده بود رفتند و مکتوب را دادند. مرقوم بود که جناب آقای دکتر بهر لسان و بیانی بنده را بمراجعت شهر و فسخ عزیمت تهران راضی و قانع فرماید و گرنه کارهای اداره فلج خواهد بود پس از گفتگوی زیاد باصرار همکاران اداری بشهر برگشت و طوق اسارت را بگردن گذاشت.

در آستان مرك كه زندان زندگيست      تهمت بخويشتن نتوان زد كه زيستم  
(شهریار)

مرحوم تربیت تحمل بر دیسبلین اداری نداشت و میان کارهای آزاد و اداری چندانکه لازم است فرق نمیگذاشت. اثر وضعی این نکته اصیل در هر دو دفعه عهده‌داری ایشان باعث تشمت و بی انضباطی گردید. بالجمله دیری نرفت که این مراسله مستقیم از مقام وزارت بنگارنده رسید:

## آقای میرزا محمدعلی خان صفوت

۴۲۰۸

۴۳۶

بقراری که اطلاع میرسد بعضی از معلمین و اعضاء مدارس دیجعی باسم اتحادیه معلمین آذربایجان تشکیل داده‌اند و خیال پاره اقدامات مخالف انتظامات اداری دارند لازم است بوسایل مقتضیه راجع بمؤسسين و عده اعضاء و خط مشی اتحادیه مذکور از

روی کمال بی طرفی تحقیقات کافی نموده نتیجه را راپورت دهید . یوسف مشار  
پاسخ مقتضی و مقرون بدرستی عرض شد . بفاصله کمی باز این مراسله زیارت  
شد ، بعدالعنوان :

۲۶۴۰

راپورت نمره (۲) راجع به بی انتظامی امور اداره معارف و اوقاف آذربایجان  
واصل شد جواباً اظهار میدارد نظر باعتماد و اطمینانی که بشما دارد منتظر است مرتباً  
راپورتهای صحیح راجع بامور معارف مخصوصاً اوقاف آنجا بدهید تا در تعقیب آن  
وزارتخانه نواقص امور معارف و اوقاف آذربایجانرا رفع و امور انجا را منظم نماید .  
لیکن لازم است این نکته را من بعد رعایت کنید که راپورتهای واضح و جامع و از هر قسمت  
اجمال و ابهام دور و متکی بمدارك لازم باشد که در موقع حاجت و لزوم مراجعه شود  
راپورتهای راجع بمعارف از امور اوقافی مجزی باشد ، یوسف مشار اعظم .

از تحلیل و تشریح حکم مزبور فوق که برای خواننده این تاریخ فایده ندارد  
خودداری میشود . اما در اطراف آن دو چیز نگاشته میشود ، اول آنکه ترتیب اثری که  
بگزارشهای نگارنده داده شد آن بود که تصدی اداره معارف و اوقاف را بعهده بنده محول  
کرده و آقای تربیت را بمرکز خواستند سپس بگیلان فرستاده شد . این تغییر کافی  
و کافل اصلاحات لازم و مقتضی نبود ، اگرچه تغییر طرز کار و پرنسیب اعم از خوب یا بد  
تأثیر قهری دارد .

در این موقع که نگارنده مسئولیت را بعهده گرفت مراسله از مقام وزارت رسید  
بدینمضمون که اداره دبیرستان فردوسی را بعضو و مقدم کارمندان تعلیماتی بسپارید و مدیر  
آن منتظر خدمت باشد .

پس از ملاحظه حکم بطور حتم دانست که از روی رقابت شخصی و حسد از مدیر  
دبیرستان سعایت شده و ذاتاً این عمل درست و صلاح فرهنگ نیست . ثانیاً وقوع و اجرای  
این حکم در محل سوء اثر دارد هوای صاف و آرام را طوفانی خواهد کرد . بنابراین

مراسله وزارتى را بدفتر نداده در پرونده مجرمانه گذاشت و در پاسخ بخط خود نوشت که شخصا ضمانت و تعهد میکند که هر گونه راپورت در این باره عارى از حقیقت بوده است و اجرای حکم بضرر فاحش فرهنگست. و اگر مطلب غیر این باشد که این بنده آگاه نیست در ثانی اعلام فرمائید تا بموقع عمل گذارده شود. جواب رسید: مسکوت گذارید. نگارنده این جریان را بهیچ کس حتی برئیس دبیرستان آقای امیر خیزی هم اطلاع نداد، بعداً مومى الیه موقع تعطیلات بطهران سفر کرد و در آنجا از جریان امر مسبوق گردید.

دوم آنکه همواره در هر موقع نوازش و تقدیر از عهده دار کار (نظر با اعتماد و اطمینانی که بشما دارد) علاج نقصان و اعوجاج کار نمى شود. چنانکه در سال ۱۳۲۶ قمری نگارنده برای استعلاج بسراغ دکتر عمر افندی باسلامبول رفت (در هفته یکروز بمریضخانه ایرانیان آمدی) در آن ضمن با سفیر دولت ایران معروف بهرنس ارفع (میرزا رضا خان ارفع الدوله) ملاقات و مکرر از صحبت های او استفاده حاصل نمود شبی جناب سفیر گفت برسم سفارت مراقبتها و وسایل دول ذی نفع را بدولت متبوع گزارش داده و وسایلی را تقاضا کردم. در جواب نوشتند آنچه را که در عهده کشتی های جنگی دول معظمه است دولت ایران از قلم و بیان سفیر خود انتظار دارد. آیا این تشریفات مشکلات سیاسی و اداری را حل میکند.

سال ۱۳۲۳ خورشیدی در تبریز از اینجهت که وصول اضافات کارمندان تعلیماتی بتاخیر افتاده بود و آقایان دبیران با تحریس ایادی مرموز تحریک شده و اداره فرهنگ و کفیل وقت فشار می آوردند، آقای سلیمی از نگارنده نفاضا کرد که در معیت او به تلگرافخانه رفته و وضعیت محل و اصرار سودمندان بوزارت گفته شود. اجابت شد و بتلگراف خانه رفت و مراتب بامخابره حضوری بامضای هر دو بعرض رسید، در جواب و عده دادند که در ایصال حقوق قانونی دبیران تسریع نمایند.

سپس از شخص نگارنده باتکاء غیرت آذربایجانى تسکین واسکات دبیران را



خواستند در جواب عرض شد غیرت و کفایت در اقدام و تسریع عمل است. نه از بنده حرف های عادی و مهمل.

## خدمت برجسته تربیت

برجسته ترین خدمت آن مرحوم ازدیاد عواید فرهنگ شد باین ترتیب که بادیستاری وطنخواهان مرحوم حاج میرزا آقافرشی را توانست بطهران اعزام دارد که در باب کمک مالی بفرهنگ آذربایجان از اعلیحضرت فقید استمداد کند، و این تشبث و اقدام مشمر شد. یعنی شاه مبرور قولا پانصد هزار ریال سالانه بعواید فرهنگ افزود و عملاً اعطاء و انجام فرمود.

کتابخانه که اکنون بیشتر از ده هزار جلد کتاب دارد، بمرور ایام کمیون مخصوصی برای محافظت و مساعلات بآن مؤسسه آبرومند باین ترتیب که در هفته یک روز در کتابخانه تشکیل جلسه داده و باهمو مربوط بکتابخانه رسیدگی نمایند دایر بوده. باستثنای سه یا چهار سال اخیر که بقم هجرت کرده نگارنده نیرمدام در انقسمت تشریک مساعی نموده است.

اخیراً آقای محمد نخجوانی که الحق در توسعه کتابخانه از زحماتشان قدیم بوده بنگارنده نوشته بود که انجیل قدیمی باچه ترتیب جزو کتابهای موجود کتابخانه شده و اهداکننده آن کیست. پاسخ داده شد که، کتاب مقدس مذکور تورا است نه انجیل و آن در زمان ریاست آقای تربیت وارد کتابخانه شده باین ترتیب که در قدیم مطبوعات یا کتب خطی و بعضی اشیاء عتیقه که میخواستند از ایران بخارج حمل نمایند برای بررسی و بازدید ب اداره فرهنگ می آوردند و پس از تشخیص سن و تمیز دادن اینکه جایز است از ایران بخارج شود یا نه بگمران می بردند. و اگر جواز فرهنگ نداشت اداره گمران بفرهنگ

نداشت اداره گمرک بفرهنگ عودت میداد . توراۃ موجود از آنها بوده که میخواستند بی معاینه فرهنگ بخارج حمل نمایند ، گمرک مانع شده و برگردانده بود چون بازرسی این قسمت هم در جزو مسئولیت های اداری نگارنده بود برای تشخیص سن آن که در حدود هزار سال بوده چند روز در اداره فرهنگ ماند و مرحوم تربیت از جریان کار مسبوق شد که عاشق کتاب و کتابخانه بود با اطلاع و اهتمام اسمعیل خان امیر لشکر و حکمران آذربایجان صاحب کتاب راقانع کرد که ان کتاب مقدس بجای حمل بخارج در آذربایجان و کتابخانه دولتی نگهداری شود .

## آقای ابوالقاسم فیوضات

چنانکه در پیش اشاره شد از اوایل تاسیس اداره فرهنگ آذربایجان سمت معاونت اداری داشته و معروف بمدير معارف بوده . پس از طی دوره نمایندگی مجلس شورای ملی بسمت ریاست معارف و اوقاف بتبریز برگشته و بانجام خدمات صادقانه خود آغاز نمود .

پیش از آنکه بقسمتی از کارهای فرهنگی فیوضات اشاره شود نگارنده از نقل یکجمله از کلمات حکمت آیت علی بن ابی طالب (ع) ناگزیر است :

حق در عالم اندیشه و خیال مانند آب زلال صاف و سهل است . ولی وای بران روزیکه بمرحله عمل قدم گذارد . چه قدر سخت و دشوار است بوجود آوردن آن .

آقای فیوضات از بدو ورود و ماموریت خود بعملی کردن بعض نیات اساسی اقدام نمود . در درجه اول مسئله توحید زبان و ترویج ادبیات فارسی در آذربایجان بود که بوسیله فرهنگ و فرهنگیان آنرا بهتر می توان رایج کرد . و از زمان سابق هم جزو مرام وطن خواهان و روشنفکران محل بوده است ؛ اما نه بآن ترتیبی که بعض مامورین اعزامی قدم برداشته اند ، نه باتشدید و تحکم که آن نتیجه عکس و اثر بدبخشد .

هنوز جماعتی از پیرمردان بیاد دارند که مرحوم آقا میر آقامعروف برابط که جزو وطنخواهان آذربایجان و مردی صافدل و بی غش بود باهمه قدمان خود تصمیم کردند که بفارسی گفتگو کنند ، اگرهريك از آنها بترکی حرف زنند دوریال بصندوق اعانت بفقرا پیردازد ، چون مرحوم رابط کم سواد و شغل او دلالی تجارت قند بود ، بهر تجارتخانه میرفت و فارسی حرف میزد (البته شکسته بسته) شنوندگان بآن سیدایرانخواهی خندیدند نگارنده هماره بامامورین اعزامی از مرکز در آن باب مخالفت اصولی داشته و تذکراتی داده است ولایتقطع آثار و شواهد درستی نظرو صداقت خود نسبت بکشور از بام و درریش داشته ولی توجه علاقه مندان از رتبه داران مشاهده نشده است .

در زمان فرماندهی سرتیپ آیرم در باب ترویج زبان فارسی در استانداری کمیونی تشکیل شد نگارنده و مرحوم دکتر رفیع امین عضویت داشتند ، کمیسیونرا به نظریه خود مدعن و قانع نمود ولی در عمل به تشکیل کنگره تصمیم شد . و معمول گشت ، سرتیپ هم در آن کنگره حضور یافت و نطق ها ایراد گردید ، در نتیجه همان سال عکس العملی بظهور رسید که سابقه نداشت : در ایام عید نوروز چند فقره کارت تبریک چاپی از شهر و اطراف بنگارنده رسید که باغت ترکی نوشته بودند .

در زمان حکمرانی یکی از استانداران غدغن شد که آقایان اهل منبر فارسی صحبت کنند و روضه بخوانند ، این مسئله از یکطرف اسباب خنده و مسخره مردم واقع و از طرفی سبب دلسردی حضرات و دیگر اهالی محل شد ، تا اینکه مجامع ختم «ام من یجیب المضطر اذ ادعاه» دایر گردید دیری نگذشت احضار استاندار بمرکز با این پریشانی احوال و کدورت مصادف شد .

آقای فیوضات برای فراهم آوردن وسایل توحید لسان مراسله ذیل را بوزارت فرهنگ نوشت :

اداره معارف و اوقاف آذربایجان مقتضیات محلی را در نظر گرفته و از تقدیم معروضات ذیل ناگزیر است . البته از مردم و حسنات توحید اسان خصوصاً در يك مملکت

مستقل و بالاخص در محیطی که عدم مرکزیت نسبت به آن سم مهملکی<sup>۱</sup> است و بهیچ وجه محتاج باقائمه برهان نیست. و نیز قابل انکار نیست که مسئله لسان و ادبیات و تربیت فکری هر مملکت از نقطه نظر سیاست خارجی و سد تلقین و تزریق بیگانگان لامحاله باندازه یکقوه نظامی دیسیپلینی حائز اهمیت است، پس تصدیق می فرمایند که تعمیم لسان مرکزی ایران خاصه در بلاد و نواحی آذربایجان از الزم و اهم ضرورات بوده و تهیه وسایل و عمل کردن آن از وظایف مهم وزارت جلیله معارف می باشد.

اسهل و اقصر طرق برای نیل باین مقصدمهم همانا توسعه معارف و تکثیر عده معلمین فارسی زبان است و باسرهراه میتوان باجرای آن نائل و توفیق حاصل گردد. اول تأسیس دارالمعلمین با فرستادن چند نفر معلم کافی از مرکز تا در محل معلمین فارسی زبان تربیت نمایند که مدارس نقاط جزء آذربایجان هم از وجود تعلیم یافتگان استفاده کنند.

دوم تغییر پست معلمین مدارس دولتی آذربایجان با معلمین مدارس مرکزی یا نقاط دیگر فارسی زبان نظر باجرای پیش نهاد دومی عده واسامی معلمین مدارس دولتی که از بودجه مصوب یا عوارض محلی اداره میشوند تقدیم میگردد که در صورت صلاح بتدریج تغییرات معروض را مبذول و معمول فرمایند.

سوم نمایشات ادبی و اخلاقی در زبان فارسی مشروط باینکه بلیطهای نمایش مجانی و باقیمت بسیار نازل باشد و باهمین ملاحظه ارسال بیسپای فارسی تحت نمره ۴۲۸۰ از وزارت فرهنگ تقاضا شده بود.

و نیز برای نیل بمقصد فوق بعرض دو فقره دیگر جسارت می ورزد. در صورتیکه قابل توجه هیئت محترم دولت باشد طرح و اخذ تصمیم فرمایند.

۱ - تسطیح و شوسه کردن راه تهران و تبریز که وسایل ربط و آمیزش در میان این دو نقطه مهم سهل و آسان گردد.

۲ - در این موقع که دولت بخلع اسلحه عشایر موفقیت حاصل کرده عشایر

نقاط مغرب و جنوب را به نقاط آذربایجان کوچ داده و نقل عشایر شمال غربی را بنقاط  
مربور امر فرمایند .

## منع از اتلاف عواید فرهنگ

چنانکه در پیش اشعار شده نامدتی پس از تاسیس اداره فرهنگ آذربایجان از  
خزانه دولت بودجه و مساعدت به فرهنگ داده نمی شد . رفع نیاز مختصر و محدود از وجوه  
ماخوذی محلی بنام عوارض معمول بود . و کیفیت صندوق از حیث عاید و هم از جهت  
صادر مختل بود یعنی نه مقدار عاید حتمی و مسلم بود و نه مقدار خرج آن برخلاف بودجه  
مدون و منظم . و اختیار خرج سپرده ایادی متصدیان وقت بوده خواه بمحل لزوم و خواه  
مورد غیر لازم و این ترتیب خود موجب تلاطم و تشنج در کار و سبب توقعات منسویین  
معارف شده بود .

دومین قدم اصلاحی که آقای فیوضات برداشت ولی بمنزل و مقصد نرسید حقیقتی  
بود که در کام و دهان ابناء زمان طعم تلخ داشت . و آن عبارت از جلوگیری اتلاف عواید  
اداری و وجوه عوارضی بود که فی الحقیقه یک نوع مالیات تحمیلی بود که مؤدیان برای  
ایجاد و توسعه معارف متحمل بودند و بایستی صرف بمالایده می شدند . کیف یشاونه  
در ارضا و اعاشه اشخاص . متأسفانه این رشته از دست رفته و دوثلث آن عواید در چاه عمیق  
پرسنلی مستهلک میگردید .

آقای فیوضات این کار اساسی را از نزدیکترین دوستان خود که ماهی ۳۰۰ ریال  
باحکم وزارتتی در مقابل کاری بسیار پر زحمت و مهمی می گرفت آغاز و بحسابداری  
ابلاغ کرد که مبلغ سی تومان کمک خرج فلانی داده نشود چون گیرنده آن مبلغ  
اصولا موافق بود بادل و جان راضی شد و آن ضرر را خیر تلقی کرد .

اماد یگران علم مخالفت بلند کردند و پیش نرفت . هنوز هم کس جرئت نکرده  
باین موضوع دست زند و روی یک قاعده و اصول عمل کند ، اگر چه صیغه عوارض متروک

شده و تمام مصارف از صندوق دولت و بترتیب بودجه بندی است . اما لیست پرداختی عینا بی بودجه منتقل شده مانند مستمریهای زمان قاجار بدون کنترل وارد مخازن اشخاص می شود .

## اینهم فضیلت است

در مدت متمادی که آقای فیوضات و بعض همکاران و دوستان او هم که هم نفوذ محلی داشته و هم در رأس کار فرهنگ بودند . از موقع خویش استفاده نکردند و بهیچ وجه نسبت بمنسوبین و متعلقین خود کار را رجوع نکردند ، و بیت المال ملت را وسیله اعاشه و ارتزاق کسانشان نمودند .

باید مردانه این نکته اصیل را ایرانیان هم اذعان کنند و ایمان داشته باشند که محصول مالی کشور باشخاص خاص تعلق ندارد و خوان احسان نیست . بلکه مزد خدمت است آنهم بکسانی که اهل خدمت باشند .

## اقتباس می شود

در همین موقع که نگارنده به تسطیر این اوراق مشغول بود در موضوع فوق در یکی از مطبوعات مرکز شرح موجز ذیل را که ترجمه بود قرائت نمود که محض استفاده هم میهنان نقل میکند :

چنانکه خوانندگان تا اندازه ای اطلاع دارند در اروپا و آمریکا یعنی اصولا در کشورهای متمدن اصول پارتنری بازی وجود نداشته و هیچ وزیر یا نخست وزیر یا رئیس جمهور حق ندارد در زمان قدرت از موقعیت خود استفاده نموده افراد فامیل خود را به نوائی رسانده و آنها را بمقامات بالاتر ارتقا دهند . اگر چه لایق بعضی از مقامات باشند برای آنکه مبدا مردم تصور نمایند که فامیل آنها از موقعیت آنها استفاده کرده ترقی نموده اند .

چندی پیش آقای ترومن رئیس جمهور امریکا در این مورد بروزنامه نگاران گفت : یک عمومی بانفوذ و بزرگ برای بعضی برادرزاده ها و اعضای فامیل نه فقط افتخار

نیست بلکه خیلی باعث بدبختی است .

امروز برادرزاده‌های من خیلی عصبانی هستند که مثل من عمومی دارند که رئیس جمهور است چون بهیچ وجه نمی‌توانند ترقی نمایند .  
آقای فیوضات پس از ورود بکار معرفی نامه‌ی زیر را دریافت و تحکیم سمت بازرسی نگارنده باتکاء دستور جدید وزارت‌ی صادر نمود :

۳۱۹ آقای محمدعلی صفوت بموجب حکم ۵۸ وزارت جلیله معارف و اوقاف بسمت مفتش ایالتی معارف معین شده و نسبت بتمام امور محوله بادره معارف و اوقاف آذربایجان از قبیل مدارس داخله و خارجه ، اجازه و دیپلوم اطبا و دندان سازی داخله و خارجه و دوا فروشان و کلیه عواید و مصارف رقبات اوقاف و کلیه کتابخانه‌ها و مطابع و مکاتب قدیمه حق تفتیش کامل را دارند . رئیس ایالتی معارف و اوقاف آذربایجان ابوالقاسم فیوضات  
هوشمندان دانند که عهده‌دار وظایف فوق در میان مردمان رشوده و رشوده‌خوار و غوغاگران بازاری چه روزگاری گذرانده .

## ابتکار ات فیوضات

بادر نظر گرفتن اینکه هر محصلی جز اشغال يك صندلی در ادارات دولتی غایب و غرضی نداشت (و ندارد) و این ترتیب روزی اسباب زحمت دولت و بضرر مملکت خواهد بود و این وضعیت باوضاع عمومی کشور غیر قابل تحمل است ، و مدرسه صنعتی هم نبود آقای فیوضات با تهیه آلات و ابزار لازم در دبیرستان فردوسی کلاس نجاری و کفاشی دایر و معلم متخصص استخدام کرد . بارون هراج معلم نجاری بود که نگارنده در سال‌های بعد برای ساختن مبل و قفسه‌های موجودی کتابخانه دولتی بکار گذاشت .

### باغچه اطفال یا مدرسه کودکان :

در موقعیکه در پای تخت و در نقاط دیگر کشور دبستان کودکان معمول و دایر

نبود ، فیوضات برای اولین دفعه در تبریز بادیستاری و معلمی میرزا جبار معلم این بندر افشانی و گل کاری را بابترین وجهی بنام باغچه اطفال تاسیس نمود ، و مورد حسن قبول و امتنان اهالی واقع شد .

ازان بعد چندین باردستان کودکان بادیست ایرانی و خارجی دایر شده و بهم خورده از قرار مسموع بازاین ایام که تیرماه (۱۳۲۹) میباشد ، باغچه اطفال بوسیله اداره فرهنگ تشکیل یافته است ،

## کتاب الفبا

اولین اثریکه بافکرو خامه فیوضات بظهور آمده کتاب الفبا بوده است ، که بی اغراق ناسخ نوشته های زحمتکشان سلف و واقع و خدمتی گرانها و شایان تقدیر بوده رساله مبحث نور - مجموعه (مضرات الکلی) هم از تالیفات چاپ شده ایشانست .

بالجمله بعض همکاران تعلیماتی و اداری خواه از راه رشک و حسد و خواه بطمع انتفاع شخصی در داخل و خارج بکار شکنی پرداخته چنان مرد واراسته و استاد کار را بکنار گیری مجبور کردند .

آنکسی کش مثل خود پنداشتی      زان سبب با او حسد برداشتی

چنانکه درپیش اشعار شده بحکم وزارت اداره را به نگارنده تحویل داده و خود بلادرنگ و بادل تنگ عازم مرکز شد ، ازان بعد مکرر خواسته اند که بسر پرستی فرهنگ آذربایجان بمولد خود برگردانند نخواسته برگردد ، و این مدت طولانی را گاهی بریاست کل اوقاف و گاهی بریاست فرهنگ شیراز و اکنون بریاست فرهنگ مشهد وقت گذرانده . پس از انتقال فیوضات بمركز چنانکه اشاره شده شادروان محمدعلی تربیت روی کار آمد لیکن بیشتر حقوق بران تعلیماتی و اداری توتعاتی از او کردند و دستمزدی از او خواستند که در عهده اش نبود لذا دیر نماند . باز بحکم وزارت اداره را بنویسنده این تاریخچه تحویل داد . اما در موقعیکه شیرازه کار و انضباط از هم دررفته بود .



جز خواست و نباید خدا محملی نبود که در اندک زمان جوشش‌ها خاموش گشته و آنانکه (لاکل الاکل کخضم الابل) جست و خیز داشتند بدون اعمال شدت حد خود را بشناسند .

هنوز از یاد نرفته که رئیس دبیرستان دولتی روزی در دفتر کار حضور یافته و گفت کار اداری ندارم محض ادای وظیفه وجدانی و اخلاقی برای تشکر آمده‌ام که جز آهنگ فرهنگ نواز صدائی از محیط معارف شنیده نمیشود ، کمتر از یکسال گذشت چنانکه پیش‌بینی می‌شد طلیعه رئیس فرهنگ غیر آذربایجانی نمودار شد ، یعنی آقای هادی اشتری باتعین مقام وزارت از سوی آقای دکتر احمد محسنی «رئیس تشکیلات معارف آذربایجان و مأمور فوق‌العاده» وارد شد ، بدون معارفه و سابقه برسم بازرس بماموریت خود آغاز نمود ، از اتحادیه معلمان اثری نجست ، و غیر از اجرای وظیفه از کس نفسی نشنید ، گردش هر کار را در محور خود دید و تعجب کرد و بتدریج از در دوستی و ارادت وارد شد و دست مصادقت داد و هنوز در شمار دوستانست .

شاید کسی منکر نباشد که آقای اشتری از زاد مردان است برادر و تربیت شده میرزا احمدخان اشتری جزاین نباید باشد ، اگر در نزدیکی تهران (قم) با آن قرب معنوی که هست دیدار ایشان میسر نگشته و دریاداران و پرسش سوت دلان کمتر بوده‌اند ، خاصیت پای-تخت و غوغای ازدهام جمعیت و گرفتاریهای داخلی و خارجی بدین حال انداخته و گرنه هادی اشتری از نیکان و پاکانست .

|                                         |                                     |
|-----------------------------------------|-------------------------------------|
| (ما را به بحر هستی بیمی ز جزر و مد نیست | کشتی نشستگان راست با قلزم آشنائی)   |
| (از مهر ورزی چرخ بگذر که آسیار          | روشن بود که از چیست با گندم آشنائی) |
| (نادید گانم از اشک هر شب ستار مرز است   | دارم بهجر آن ماه با انجم آشنائی)    |

## شاد روان دکتر احمد محسنی

سال ۱۳۰۵ شمسی دکتر احمد وارد تبریز شد . اما بآباد و بروت آمد . پس از

آنکه بکار آغاز کرد بخشنامه‌ای توسط دفتر فرهنگ بمؤسسات مربوط شهر و ولایات صادر کرد. که از این ببعد عنوان مراسلات ادار را بدینگونه بنویسند: مقام ریاست کل تشکیلات معارف و اوقاف آذربایجان.

در اثنای مکالمات نزدیکی و معارفه خود را بمرحوم تیمورتاش بتصور پیشرفت کار گوشزد می‌کرد. آقای دکتر شدید العمل بود، نگارنده فراموش نکرده که روزی دوتن از مدیران دبیرستان ملی که در قسمت تعلیماتی کارمند اداره و حقوق بگیر هم بودند و در میان فرهنگیان عنوانی داشتند، نیمساعت در دهلیز اطاق ریاست. روی نیمکتی که بود نشتند و هنوز اجازه ورود داده نشد، البته این رفتار برای آنها تلخ بود اما چکیده و مکیده آن بدخواهی و ریزه خوانی که در قبال معامله محترمانه سلف کردند از چشیدن این طعم نامطبوع ناگزیر بودند.

آقای دکتر با بعض نمایندگان دول معظمه مراد داشت و آنرا وسیله و مقدمه موفقیت خود می‌پنداشت لیکن این تظاهر مفید نشد، بلکه عکس العمل بروز داد. خیلی زود در مساجد و منابر زبان انتقاد گشادند.

آقای دکتر اصرار داشت که همه حتی مستخدمین سرپائی فارسی حرف بزنند، روزی بحسین نامفراش اداره گفت پسر هنوز ترکی حرف می‌زنی و فارسی یاد نگرفتی، حسین گفت حضرت رئیس تودارای هوش و سواد و کمال هستی دو کلمه ترکی یاد نگرفتی من با این بی‌سوادی و پریشان فکری چگونه فارسی یاد گیرم، (کوه در درد صدایی اختیار افتاده است) شنوندگان و رئیس بسخن او خندیدند.

## خانم فرانسوی

آقای دکتر یکنفر خانم فرانسوی را برای یکی از دبیرستانهای انثا استخدام کرده بود، مورد تعرض و هجوم گردید. جمعیت زیاد بخانه او که در همسایگی استاندار وقت بود (بنی آدم شریف الدوله) ریخته، الحق هم رئیس خود را نباخت و هم بیشتر از آنکه

استاندار بصدايش برسد و اقدام كند، معارفخواهان محلى پيشتياني دكتر بر خاستند و آتش فتنه را خاموش كردند .

بعضيها معتقد بودند كه بعضي از حالات و تظاهرات مرحوم محسنى تصنعى و براى مصلحت كار بوده ولى در عمل ثابت شد كه باقتضائى فكر و فطر تست ، آنچه ميكند و ميگويد اقتضائى طبيعت اوست .

موقعى كه در هفته يكر و ز در سالون دار المعلمين براى فرهنگيان كنفرانسى داير بود كه اغلب مرحوم محسنى خود سخنرانى ميكرد ، بوسيله دفتر حاضر و غائب بحضور و غياب دييران و آموزگاران اهتمام زياد داشت . و دستور داده بود كه در ساعت فلان مقارن شروع كنفرانس در را به بندند و گنفرانس تمام نشده باز نكنند ، روزى مطابق دستور در ساعت مقرر در مدرسه رابسته بودند، نايب اكبر در بان آمد گفت جناب آقاى منصور استاندار در مى زند آقاى محسنى گفت چون پنج دقيقه از وقت گذشته باز نكنيد تا بر گردو بعد از اين مواظب اوقات خود باشد .

نگارنده مكرر اتفاق افتاد كه همراه آقاى محسنى بدعوتى برود و ديد كه او بانهايت دقت وقت را رعايت ميكند كه يك دقيقه هم بوده از موعد مقرر پس و پيش حضور نيابد .

از مهر ماه - ۱۳۰۵ شمسى كقاى محسنى بتشكيلات فرهنگى آغاز نمود با اين ترتيب هر مامورى را كه بكارى ميگماشت خواه در شهر و خواه در ولايات ، اگر چه خود بطور مستقيم لازم ديده بود ، بايستى نگارنده كتباً آنشخص را بهمان كار پيش نهاد كند.

دو چيز سبب شد كه در همان او ايل ماههاى ورود آقاى دكتر بفكر خود از نگارنده دلسرد شد . يكى آنكه روزى گفت چرا بانجا (يعنى بمنزل) نمى آئى جواب داد كه همكارى مادر اداره است كه يك دقيقه دير آمد و كوتاهى ندارد، در منزل شخصى شما آنهم بى دعوت كارى ندارد ، البته اين رك گوئى در مذاق ايشان تلخ بود زيرا انتظار داشت كه مانند ديگران بله بله قربان گويد و صبح وشام بدر خانه اش برود .

دوم از مقام وزارت مراسله مستقیم از تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۰۵ بشماره  $\frac{۴۰۴۸}{۱۹۲۷}$  به

نگارنده رسید که مضمونش بقرار زیر بود . آقای ..

ذیلاً تبصره ماده ۲ نظامنامه رسمی اداره تفتیش کل را برای اطلاع شما نگاشته و ابلاغ می نماید که در هر موقع از جریان امور حوزه معارف ایالتی آذربایجان مستقیماً با اداره تفتیش وزارت معارف اطلاع دهند و کسب دستور نمایند ، و ضمناً با مراجعه بماده ۸ قانون تشکیلات اداری مصوب ۲۸ شعبان ۱۳۲۸ وظایفی را که در آن قید شده مفتشین ایالتی در حوزه مأموریت خود عهده دار خواهند بود . البته مفاد این حکم وزارتی را دقیقاً اجرا نمایند . خلیل تقی

بفاصله چند ساعت که شب بود و در منزل مرحوم حاج میرزا مسعود مجتهدی دعوت داشتیم . آقای دکتر بطور معمول پرسید اطلاع تازه چه دارید ! از روی یکرنگی و درستی وصول مرقومه وزارتی را خبر داد ، مایل شد که ببیند عین مرقومه را ارائه داد وقتی که ملاحظه کرد در نگش پرید و حالش تغییر یافت ، نگارنده بفوریت گفته خواجه را متذکر شد : « هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد » و فهمید که خط مشی آقای رئیس تشکیلات فرسنگها از طرز فکر و عمل امثال نگارنده دور است ، پاداش صافدرونی و یکروئی را باید منتظر شد .

ناگفته نماند که آقایان هادی اشتری خود را حریف اخلاق و همکاری آقای دکتر ندیده از هر راهی بود وسیله احضار و مراجعت بمرکز خود را فراهم آورد و حکم عودت او از وزارت رسید و دوری جست .

( نخست درس من آزر من عشق و دلداری است )

( بهر کجا پس از آن درس علم و فن ای دوست )

براستی اخلاق آقای دکتر محسنی غیر متعارف بود . در عین حال اگر او را دیر پیوند و دیر گسل تعبیر و توصیف کنیم نباید انتقاد کرد زیرا که آن از اوصاف خردمندان

و تجربت دیدگانست ، چرخه نظار اصلی از نگارش این اوراق تاریخچه فرهنگ است نه شرح حال و ذکر بیوگرافی اشخاص تنها بقل یک قضیه از لحاظ فایده اخلاقی و عبرت برای خوانندگان اکتفا میشود .

نگارنده روزی در اداره مشغول بود . گماشته جناب حاج میرزا خلیل مجتهدی وارد شد و گفت آقا تقاضا دارند یکچند دقیقه در منزل با ایشان ملاقات نمایند فوری برخاسته و بمنزل آقا رفت جمعی از روحانیون هم حضور داشتند . علت احضار را استفسار نمود . آقا بگوشه اطاق اشاره کرد و فرمود جناب آقا شیخ عبدالله اردبیلی که مهمان منست میخواست شما را ببیند . نزدیک رفته بعد از معارفه و مصافحه و مذاکره معلوم شد از علمای اردبیل است و میل دارد با رئیس تشکیلات در منزلش ملاقات کند . محض رعایت احترام مقام جناب شیخ بنظر آمد که ملاقات ایشان با رئیس مایب ضرورت و سابقه مناسب نباشد پرسید چه چیز سبب این ملافت شده است ، گفت داماد من در اردبیل میرزا مصیب معلم است ، میخواهم دو تومان بحقون او بیفزاید . نگارنده انجام آنرا تعهد کرد و گفت اگر منظور از ملاقات رئیس این است انجام آن تعهد می شود محتاج باین مقدمات نیست (الطیر یطیر مع شکله) شیخ را قناعت حاصل نشد . برگشته و تقاضای او را بدکتر رسانید ، گفت بیاید بداره پس توسط فراش پیغام داد . همان ساعت بداره آمد و باطاق رئیس رفت بفاصله دو دقیقه نگارنده نیز احضار شد . دید که جناب شیخ پهلوی صندلی رئیس بزمین نشسته . محض اعظام شیخ در زمین نشست ، رئیس پرسید این آقا چه فرمایش دارد عرض شد مقصود ایشان از جنابعالی دیدن کردنست و بس . آنگاه از خود شیخ پرسید بامن چه کار دارید شیخ خیال کرده بود که آقای دکتر مقدم اورا معتنم شمرده و مورد اعظام و اجال خواهد بود ، چون قضیه را معکوس دید گرفته و ملول گشته و بسؤال رئیس جواب هم نگفت . ناچار نگارنده اظهار کرد که آقا دامادی دارد در اردبیل که با ما همکاری است و سمت معلمی دارد و هم تصدیق میشود که جوان مستعد و کار آمد و با هوش است و جا دارد که محض تشویق مستعدان که آن خود ترویج معارفست از طرف

اداره توجهی در حق او بشود ، رئیس گفت بچشم ، دیگر غیر از این با جناب شیخ مکالمه و مجامله ننموده و شیخ برخواست و خدا حافظ گفت و رفت ، اما رئیس از روی صندلی دسته دار خود تکان نخورد .

## دنباله حکایت

چون از اطاق بیرون آمدیم ، شیخ یواشکی گفت میخوام شبی در منزل تو باشم عرض شد با کمال منت انشاء الله فردا شب « کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست » نشانه گرفت و در موعد تشریف آورد ، قدری از آداب و اصول معارفه و معاشرت اسلامی صحبت و فصلی از اخبار توقیر کبار و تعظیم علما بیان فرمود ، در جواب گفته شد مولانا با تصدیق این مراتب با اجازه شما از تذکار دو چیز ناگزیر است . اول آنکه یکی از پیشروان معنی طلب گوید : تعظیم علما واجب است ، اگر خودشان علم را تحقیر ننمایند . و یکی از پیشوایان معصوم (ع) بملك معاصر خود در جواب اینکه تقاضا کرد که آنجناب بحضور رود وفایده دهد نوشت :

من يطلب الآخرة لا يصحبك کسی که اهل آخرتست بمصاحبت تو مایل نباشد و آنکه اهل دنیا است لا ينصحك نصیحت کردن بر تو صلاح او نخواهد بود .

(بجز دوشیزه طبع هنرمند برای خویشتن همسر نگیرم)

(بخوبان و اگذارم ناز خوبان بفصل کل بجز دفتر نگیرم)

عرض دیگر آنکه نشر و پخش این آداب و دیگر تربیتهای اسلامی تکلیف و وظیفه شما حضرات اعلام است که عامه مردم مهجور از آنها متغط و مستفید باشند ، تنهادانستن خود شما بدان ماند که فلان آدم برای خود گنجهای پر از زر و گوهر دارد اما کسی را از آن خیری نمیرسد پس مشمول آیه وافی هدایه خواهد بود : **الذين يكتزون الذهب و الفضة ولا ينفقونها فی سبیل الله** (البته تصدیق دارید که سخن محمد عبده مصری بجا و مورد بوده که گوید : الاسلام محجوب بالمسلمین .

## مقدمه تبعید

در اوایل بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و پنج (۱۳۰۵) روزی در اداره خبر رسید که مهمانی از خارج بمنزل وارد شده . فوری کس فرستاد که بخاری روشن کند و چائی بدهد تا خود نیز سروقّت او برسد ، و چون رفت معلوم شد که نماینده معارف اردبیل است ، چون بی سابقه و بی اجازه آمده بود فکر کرد که شاید از مقام ریاست عتاب و اهانتی ببیند برخلاف اصول مهمانداری پرسید چه اتفاق افتاده که در این فصل زمستان محل مأموریت خود را بی اجازه ترک گفتی ؟ گفت با اداره دارائی اختلاف حسابی رخداد ترسیدم اعمال شدت و اهانتی نسبت بشخص من اتفاق افتد عازم تبریز شده و باینجا پناه آوردم .

مابدين در نه بی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا پناه آمده ایم .

بیش از دو ماه نماینده و نوکرش هم آتش بود . آقای دکتر از حال او و علت مسافرتش جوینا شد و نپرسید . بالاخره نگارنده با آقای علی اصغر طالقانی رئیس دارائی آذربایجان ملاقات و موضوع نماینده را مذاکره نمود که پس از احراز بدهی نماینده با اقساط و امهال از او بگیرند . این تقاضا را قبول و اجرا فرمود .

اوایل فروردین ۱۳۰۶ مرقومه از آقای رئیس تشکیلات بمضمون ذیل زیارت گردید:

۲۳  
۹۱۹

آقای ... نظر باختلال و اغتشاشی که در امور معارف اردبیل پیش آمده لازم است بفوریت عازم آنجا شده و تفیشات لازمه نموده راپرت جامعی بدهید . مخصوصاً همین امروز حرکت کنید که بعد از عید فطر در موقع افتتاح مدارس در محل حاضر باشید . با سابقه که جنابعالی دارید احتیاجی بدستور جزئی نیست خودتان میدانید چه باید بکنید . احمد محسنی .

ناچار بنماینده هم منزل گفت اگر صلاح میدانید که در تبریز بمانید مانعی نیست

همین پذیرائی ساده بانبودن من فرقی نخواهد کرد و اگر مایل ببرگشتن باشید مناسب است که همراه من بسر شغل و کار خود برگردی. بمراجعت تمایل کرد و فردای آنروز بسوی اردبیل روانه شدیم. بعد از ورود به قصد یکمده از فرهنگیان و ادارات دولتی و اهالی محل بر حسب معمول بدیدن ما آمدند. در آن ضمن شنیده شد که تسابلی دبستان دخترانه راشبانه دزدیده و برده اند. بر رئیس شهر بانی که سابقه آشنائی داشت گفت این یعنی چه. بصدای رسا گفت البته رسیدگی و پیدا می شود ولی آهسته بگوشم گفت اگر دوزخ توقف کردی خواهی دانست که این یعنی چه.

پس از دوسه روز شنیده شد که شبانه یکتن از مخالفین فرهنگ بدرخانه امین العلماء که مردی روشن و دانش دوست بوده رفته و به بهانه پرسش مسئله ای او را از خانه بیرون آورده و در تاریکی قمه را بشکم آن بیچاره فرو برده و همانجا کشته است.

تاحدود امکان ماموریت خود را انجام داده و پس از چند روز از راه مشکین شهر بسوی اهر عازم و در آنجا بمنزل میرزا خلیل خان بهار نماینده معارف (۱) وارد شد و بوضعیت فرهنگ محل رسیدگی بعمل آورد. در صدد تهیه وسایل نقلیه بود که بطرف تبریز حرکت نماید خلیل بهار تلگرافی اراسته داد که رئیس تشکیلات فرهنگ با و مخابره کرده و از نگارنده سراغ گرفته است. دستور داد که جریان امر را در جواب بگوید که فلانی در اهر و عازم تبریز است. با اندک فاصله بطور مستقیم بدینمضمون تلگرافی رسید:

(۱) مرحوم خلیل بهار جوانی درستکار و مؤدب و اهل کوشش و کار بود. پس از چند سال که مدارس ارامنه در تبریز دولتی شده و کارمندان آنها نیز از فرهنگیان انتصاب یافتند. یکی از دبستانها هزار دانش آموز و کلاس مکرر داشت و آنگاه نگارنده متصدی امور فرهنگ بود بهار را احضار کرد و بمدیریت آن دبستان بگماشت. وقتی که ارتش متفقین وارد شدند بعضی ارامنه بکارمندان آن مدارس اذیت کردند. بهار در آن جریان و سر خدمت بمرضسکته در گذشت.



آقای صفوت بیست روزه عازم مرکز هشتم شمابر گردید در اردیبل منتظر باشید. (معلوم شد که مدت تبعید طول خواهد داشت) ناچار باردیبل برگشته در منزل یکی از دیران تبریزی (اسلامی) منزل کرد.

بنخیا خودآردم بیخته والکم آویخته بود. مشغول مطالعه روحیات اهالی محل و علل مخالفت مجتهد اردیبل با فرهنگیان شد. و در ان ضمن دریافت که وجود او در محیط اردیبل نسبت بشیوع فحشا سدسدید است و بمحض فقدان او شرب الیهود مشهود خواهد بود.

در همین ایام که ۲۳ سال از آن تاریخ گذشته و مرحوم میرزا علی اکبر مجتهد رحلت نموده روزنامه شمس ایران منطبعه اردیبل جهت محدود ساختن میخانه ها و فاحشه خانه ها از رئیس شهر بانی محل اظهار قدردانی کرده است.

### مشهودات خود:

هنوز از فوت مجتهد اردیبل یك اربعین نگذشته بود. نگارنده در اردیبل روز جمعه بحمام معروف اوچدکان ملکی حاج یوسف صادقی رفته بود چندتن در داخل حمام مستعربده کن و یاوه گویشاده کرد و بسی زود در رفت.

حاج اسدالله صراف زاده از محترمین تجار محل پس از یکماه از فوت مرحوم میرزا علی اکبر پیش نگارنده آمد و آنچه از فضیحت دیده بود شرح داد و زبان از اوضاع درهم و بی سامان محل بشکوه گشاد که قابل نگارش نیست. اگر معنی و مراد از تمدن و آزادی این باشد. تمدن چنین جزلعن و نفرین ارزش ندارد.

(در این قفس منم آن مرغ پر شکسته که هست سرشک حسرت و لخت دل آب و دانه من)  
(چنین شدم ز کج آهنگی جهان خراب که جعد کمر شود از ناله شبانه من)

بالجمله دو هفته از توقف ثانوی در اردیبل گذشت از وزیر فرهنگ وقت تلگرافی

بدینمضمون رسید:

آقای .. شما با رتبه و حقوق فعلی بریاست معارف اردبیل منصوب هستید اداره را از آقای شیخ الاسلام تحویل گرفته مشغول شوید . تدین .

تادوروز تلگراف را در بغل گذارده و بکسی اظهار نمود زیرا سفر طولانی و دوری از اهل و عائله بعلت فوت مادر احمد و بی سرپرستی خانه و فرزندان غیر آسان بود و ضرورت زیان داشت ، شب و روز متحیر بود که :

نخل امیدی بیاغ و در نشاندن      یا همه کشت امل درودن باید .

گاهی سخن خواجه نظام الملک را که در کتاب خود (سیاست نامه صفحه ۲۶۸) آورده از خاطر میگذراندم که گوید : بخدا زندگانی بقالان و عیش ایشان از من خوشتر است زیرا که بقال بامداد بدکان آید و شبانگاه بخانه رود و روزی که خدای تعالی روزی کرده باشد با اهل و عیال خود بخورد و فرزندان پیش او جمع میشوند و او بیدار ایشان خرم و خوشدل باشد . این فرزند که باین سن رسیده است چند نوبت معدود دیده‌ام . با این همه کاشکی از دشمنان و حسودان ایمن بودمی و چون اوقات بچنین حالات گذران باشد . عیش خوش کی تواند یافت . و بیندگی خدای عز و جل که در وجود جهت آن آمده ایم چگونه توانم پرداخت .

شب رادر منزل میرزا یعقوبخان فکری آشتیانی رئیس اداره دارائی اردبیل دعوت داشت . میزبان از قیافه فکور مهمان دریافت . واقعه رخ نموده که یکباره بساط نشاط را برچیده است ، در کشف آن از طرف او اصرار و از این جانب انکار بدر از کشید ، بالاخره تلگراف را ابراز و برای مشاوره چگونگی امور داخلی خود را نیز در میان نهاد .

مرحوم فکری با بیانی مدلل و مایه دار اقناع کرد که آن حکم را امتثال کند ، سپس فکری گفت تا نفس دارم و در اردبیل هستم از هر گونه کم کمهای محلی فرو گزار نخواهم بود (گفت و از عهده اش برآمد) اردبیل هم جزء آذربایجان و آذربایجان بقول خودتان

جزء لا ینفک ایرانست . مردم از امثال شما خدمتگزاران انتظار دارند که بنام و نوائی برسند نه از معز و ران مزدور . . .

براستی سخنان مرحوم فکری از فکر خانه ولانه منصرف کرد و تصمیم گرفت تا حدی که وسایل و قدرت اجازه دهد از فداکاری دریغ ندارد ، صبح تلگراف وزارتی را بدفتر فرهنگ محل داده پرونده ها را از منزل نماینده بمنزل موقتی خود نقل کرد .

جز چند فقره پرونده چیزی نبود که تحویل بگیرد ، زیرا که اداره در خانه شخصی نماینده و هر چه اثاثیه اگر داشت مال خود او بود .

از اول تاسیس دبستانهای محلی و نمایندگی شیخ الاسلام ، فرهنگ اردبیل بودجه منظم نداشته و هزینه پرسنلی و غیر آن با عوارض محلی اداره شده و چندین بار مؤسسات فرهنگی را به یغما برده بودند ، نماینده رسماً حقوق نداشته بلکه افتخاری بوده است .

در سال ۱۳۰۵ مبلغی کافی برای خرید اثاثیه مدارس و اداره اجازه داده شده و با نجارها مقاطعه بعمل آمده بود اما بهر يك مراجعه شد گفتند باندازه بیعانه بمایول داده اند ، قیمت کتورات باید پرداخته شود ، بمیرزا بهاء الدین منشی و دفتر دار و محاسب اداره مراجعه شد ، از فعل جز انفعال و از اسم و حرف غیر از قال یقال دیده و شنیده نشد ، بالاخره از اجناس و اموال چیز عمده که بارت برده شد همان پرونده ها بود . نخستین روزی که نگارنده عهده دارا مور معارفی شد اطلاع رسید که مدیر دبستان دختران رئیس دژبان نظام (احمد چنگیزی) از ترس اید او اهانت مردم بمدرسه نمی آید و از هفده تن شاگرد یک عده ترك تحصیل کرده و چند بچه دیگر مشغول بازی هستند از قصبه همین گزارش رسید که مالک عمارت دبستان قفلی بدرد مدرسه زده میگوید مدت اجاره تمام شده دیگر راضی نیستم مالک من در تصرف فرهنگ باشد ، اگر تخلیه نکنید خود را آتش خواهیم زد .

از پیش نقشه فعالیت بی زور و زور خود را طرح کرده و تصمیم داشت که تا آخر

تعطیلات بیاری بهر جهت بگذرانند فقط بموجودیت محلی خود کوشش کنند و روزی بسرو صورت دادن تمام ریختگی ها و خرابیها اقدام کند که با سپاه دلهای مردم و جلب علاقه وافکار اهالی اعم از لشگری و کشوری وتوده ناس و عام و خاص مجهز باشد .  
(یدالله مع الجماعة) .

اول سال فرهنگی مهرماه درنمین و درزمینی که متعلق بدولت بود تحت نظر کمیون محلی وباسرمایه واعانت اهلنمین واردییل عمارتی ساخته و آماده شد (شرح ریاضت ها مسکوت بهتر وبچگونگی موفقیت درخشان اشاره میشود )

در اردییل دبستان دخترانه را ازپس کوجه ها بمحل آبرومندی انتقال داده با یکصد دانش آموز دایر کردوبجای تابلوی مسروق تابلوی بزرگ بدردبستان نصب گردید راجع بمحل دبیرستان صفوی (احمدیه سابق) هم در زحمت بودیم نه عمارت کافی پیدا میشد ونه در صورت پیدایش باجاره میدادند ونه در صورت ایجار از عهد طمع وتقاضای مالک برآمدن میسور بود ، برای آن هم عمارتی بسیار آبرومند ومفصل با موافقت جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ ساخته شد که تفصیل آن در محل خود گفته می شود .

## (نامه دوستانه)

(در مهرماه سال اول غربت نگارنده بود جناب آقای تدین وزیر فرهنگ بتبریز تشریف آورد . ومجلس جشن معارف وتوزیع گواهی نامه ها در عمارت دارالمعلمین منعقد شد، آقای حسین واعظ نطقی در آن محفل ایراد فرمود .

چون جریان امر را در جراید محل ملاحظه کرد شرح زیر را خدمت آقای واعظ که همواره ناطق حقایق بوده نوشت :

با استعلام از عافیت مزاج مبارک معروض میدارد ، مدت زمانی مخلص در فکرت

وحیرت بود که اینهمه ابراز وحدت و صفا و جوشش ها که از یاران مختلط دیده می شود پس از مرگ بچه وضعیتی تحول یابد راستی این مسافرت و غیبت که زیاده از ده بیست فرسنگ نبوده و بیشتر از چند ماه نیست که بهر دوستان مبتلا شده . آن کیفیت مجهول را بخوبی در نظر مجسم و مسلم نمود که تظاهرات بوالهوسانه بندگان در هم و دینار چه پایه و مایه و ارزشی دارد . و بعد از پایان زندگی از آن باغ خزان دیده برگ می رسد یانه .

پس چه بهتر که اندرز رهبر بشر علی علیه السلام را سپرده هوش و در گوش نمایم که میفرماید : کن وصی لنفسك .

دائم ای ناله در اندل ز چه تاثیر نکردی

رخنه در سنگ محالست تو تقصیر نکردی

در ایام تعطیلات اطاقی در دبستان نمره (۲) برای نشمین خود تهیه کرد . ضمناً با مالک خانه ای در باب استیجار آن مذاکره کرد که اداره را در آنجا تشکیل دهد . شیخ احمد طالقانی از سوی وزیر داد گستری (مرحوم داور) برای تشکیل عدلیه اردبیل آمده بود . با تطمیع مالک ائاثیه خود را بخانه مذکور نقل کرد و فرهنگ در مقابل عمل انجام یافته واقع شد ، عصر آن روز خبر آوردند که بامر فرماندار و مساعدت فرمانده تیپ ائاثیه طالقانی را برداشته و به میدان پیر عبدالملك ریخته اند . به جله پیش فرمانده رفت که او را از این عمل ناهنجار تخطئه کند . دید که طالقانی بیخبر از نگارنده آنجا حضور یافته و زبان با اعتراض گشوده . سرهنگ کلبعلی خان بی پروا گفت ای شیخ بدی از تو صادر شده و ما همه با جان و دل خدمتگزار فرهنگ هستیم از یک رئیس عدلیه غیر منتظر و زشت است که در معامله دیگری مداخله کند ، (برو فرهنگ جو فکر دگر کن)

سپاس خدا را که بتوفیق او و جانبداری و همکاری مردمان حقیقت جو و پرهیزی اردبیل بانجام خدماتی موفق شد و مورد توجه و پذیرش عموم واقع گردید . شب و روز در محیط مأموریت خود اوقات را بهدر نداد و صرف آسایش خود

تنمود ماهها گذشت و هنوز نوبت به ترتیب سامان وزندگانى خصوصى نرسید . نهار را در منزل آقای دکتر محمد حسن شمس حکیمی که از پاکان و نیکان معاصر است صرف و شب را با نان و پنیر یا ماست میگذراند . خادم خصوصى هم نداشت که کارهای داخلی را فراهم نماید تا آنکه روزى جوانى رشید و بلند قد آمد و گفت من نوکر فرماندار هستم (على لشگرى) امر فرمود بیایم اینجا و به خدمتگزاری شما مشغول باشم پرسیدم سواددارى گفت نه گفتم چه نامدارى گفت ولى بلبلى گفتم بسیار خوب همینجا باش چون شبهای پاییز وزمستان رسید از کتاب الفبا تألیف جناب مخبر السلطنه ، بلبلى را تدریس کرد در آخر دوسال مدت مأموریت امتحان کلاس شش را داد و پس از تغییر مأموریت نگارنده ولى را بمعلمى دبستان مشکین شهر فرستادند . موقع تعطیلات بود که برای دیدن رفیق منزل و معلمش بتبریز آمد و از چوب از گیل عصائی سوقاتی آورد .

(سیجعل لهم الرحمن ودا)

بالاجمال بخانه اشغالی شیخ احمد طالقانی انتقال یافته و اداره فرهنگ را باتیئه انانیه لازم تشکیل داد . و چون در گذشته اداره در خانه شخصی نماینده و دارای وضعیت خاص بود . بیشتر مردم آگاه نبودند که آن هم مانند سایر ادارات دولتی است . يك پرچم آبرومند و بلند را بالای در اداره برافراشت و بکار رسمی و ملی خود مشغول گردید (راجع بفرهنگ اردبیل باز مطالبی گفته خواهد شد)

مرحوم دکتر احمدخان محسنی هفت سال تمام سرپرست فرهنگ آذربایجان بود براستی در طول این مدت آثار گرانقدر از خود بیادگار گذاشت . بشماره دبستانها و دبیرستانهای شهر و اطراف افزود : دارالمعلمین - دارالمعلمات - دبستان قطران - دبستان صائب - دبستان نبات پهلوی - دبستان سردرود - دبستان باسمنج بالاخره در شهر و اطراف در حدود شصت مؤسسه فرهنگی ذکور و اناث دایر کرد .

مرحوم دکتر محسنی بر حسب اهلیه دولت بودجه رسمی برای فرهنگ آذربایجان تشکیل داد و اصول عواید محلی که عوارض نام داشت و سبب اختلال اوضاع اداری

و تعلیماتی و اتلاف مال بود و در زمان سابق از روی ناچاری معمول شده بود بهم زده شد .  
در اثر همین بودجه بندی از خزانه دولت عواید اوقاف شهر و اطراف رادر بانك جمع  
آوری کرده و از آن محل برای دبستانهای اسکو و خسرو شاه درسه فرسخی شهر  
عمارت کافی و آبرومند ساخته شد . و در شهر تبریز دانشسرای دختران بدستکاری نگارنده  
بنا گردید .

ناگفته نماند آنچنانکه دکتر محسنی در شخصیات بتمام معنی مقتصد بود در بودجه -  
بندی و اشل حقوق آموزگاران نیز مؤثر شد . موقعیکه نگارنده برای جلب آموزگار  
برای دبستان دخترانه اردبیل سفری به تبریز کرد و قرار شد از فارغ التحصیلای انست  
دارالترتیه همراه خود باردبیل ببرد و در آن باب با مرحوم جلیلی (حاج ارفع الملك)  
رئیس انجمن دارالترتیه مذاکره کرد . باقید و اطمینان اینکه تحت نظر نگارنده خواهند  
بود راضی شد که دو تن از دوشیزگان رابسمت آموزگاری در اختیار بگذارد . لیکن  
وقتی که از حقوق آنها اطلاع یافت (دکتر محسنی یکصدریال معین کرده و به تصویب  
وزارت فرهنگ رسانده بود) راضی و حاضر نشد .

محض ابقاء نام و ذکر خیر بموقع است که راجع بشادروان جلیلی چند سطر  
بنویسد . مشارالیه از نیکان و پاکان زمان خود و از یاران اجتماعی بود . مدتی صدارت  
مجمع دارالترتیه که خود تشکیلات مفید ملی بوده باو مفوض گردید و آن مؤسسه ای  
بود که فقیران و بیچارگان و عجزه از زن و مرد که هر يك تشکیلات خاص داشت در آنجا  
اعاشه می شدند .

دارالترتیه دو باب مدرسه ذکور و اناث هم داشت که اطفال یتیم و بی کس را تعلیم  
و تربیت میکردند . تمام هزینه آن دو باب مدرسه بعهده انجمن و نظارت و بازرسی باجرای  
برنامه و تعیین آموزگار بعهده اداره فرهنگ بود .

مرحوم جلیلی مرد کار و کوشش و بسیار دقیق و صحیح العمل و در عین حال یکی  
از ثروتمندان محل بود . سدکنونی رودخانه شهر معروف بمیدان چایی و ساختمان

مجلل و آبرومند کنونی شهرداری از یادگارهای پایدار آن مرحوم است که در زمان ریاست شهرداری او و با مراقبت فوق العاده ساخته شده است .

## لباس متحدالشکل :

در زمان ریاست فرهنگ مرحوم محسنی با دستور وزارت برای دانش آموزان کشور لباس متحدالشکل از پارچه وطنی گازرونی معمول گردید ، پس از سنجش قیمت پارچه و مزد خیاطی ملاحظه شد که برای بیشتر اولیاء اطفال گران تمام میشود ، بملاحظه ارفاق بادستکاری نگارنده و همکاری مدیران مدارس پارچه وطنی از کارخانه پارچه بافی حسین تبریزی بقیمت مناسبتر تهیه گردید ، (پرونده مفصل و مخصوص دارد) همچنین دوخت لباسهای دانش آموزان با دعوت و حضور جمعی از خیاطان و کلاهدوزان بمناقصه گذارده شد علاوه بر آن بهر یک از فقیرترین شاگردان مدارس ملی و دولتی يك دست لباس مدرسه بطور مجانی داده شد . (دجل آن از قرار زرعی دهشاهی از فروش کارخانه بود)

درخصوصی مدارس مسیحی اعم از ارامنه و امریکائی و فرانسوی و روسی با اداره فرهنگ نوشت که اگر موافقت دارند اقدام شود ، پاسخ ذیل رسید .

آقای . .

۱۵۱۴۹

شماره (۲۸۲) ملاحظه گردید اداره بانظریه شما موافق است و هرطور صلاح میدانید شخصا اقدام فرمائید ، ضرری ندارد ، احمد محسنی .  
پس مدیران مدارس مسیحی نیز دعوت و مطالب لازم در باب اتحاد شکل لباس شاگردان خود اخطار گردید آنها نیز با امتنان اشتراك نمودند .

پس از انجام وسایل مقتضی و عملی شدن آن یکروز برای دفیله عموم دانش آموزان مسلمان و مسیحی که بچندین هزار بالغ برزند معین شد ، طرز ترتیب و حرکت بوسیله



بخشنامه ابلاغ گردید، در آن قسمت هم مسئول انتظامات و تهیه آسایش آقایان مدیران و معلمان در عهده نگارنده بود، از مرکز شهر تاپل آجی یکفرسخ یا بیشتر فاصله دارد، هر مدرسه با فراشتن پرچم مخصوص خود بسوی مقصد رهسپار شدند، اگر دیگران فراموش کرده اند، شادی آنروز و آن منظره از یاد زحمتکشان و دلدادگان فرهنگ کشور نرفته است،

## (دیسبیلین)

کارمندان اداری و تعلیماتی در زمان سرپرستی محسنی با اصول اداری و انضباط بیشتر آشنا شدند در موقع امتحانات نهائی (بمسئولیت نگارنده) در سر در اطاق دفتر نوشته بود. ورود بی اجازه ممنوع است یکروز برای سرکشی بامور امتحان آن مرحوم بدفتر امتحانات آمده بود چند دقیقه دم در ایستاده و وارد نشد. نگارنده پیش رفته و گفت چرا وارد نمیشوید. گفت منتظر اجازه بودم.

## دارالمعلمین :

آقای دکتر احمد در اوایل ورود خود در اطاق در اداره فرهنگ برای تشکیل دارالمعلمین تخصیص داده باسم نویسی دانش آموزان آغاز شد. باین ترتیب که مراجعه کنندگان بطور مجانی مشغول تحصیل باشند مشروط بر اینکه پس از طی دوره تحصیل و دادن امتحان نهائی پنج سال در دبستانهای دولتی آه-وزگاری نمایند. پس از مدتی این قرار ملغی گردید. تعیین مدیر آن مؤسسه بعهده نگارنده محول شد. میرزا ابراهیم ادیب را که سمت دبیری در دبیرستان فردوسی داشت. و از قدیم ایام مدیر مدرسه نوبر دبستان هم بود پیش نهاد نمود که با حقوق دبیری انجام وظیفه نماید و بهمین قرار عمل شد.

سپس با جلب موافقت دوات عمارت اندرونی ولایت عهده بان قاجار برای دارالمعلمین تخصیص داده شد. پس از تعمیرات لازم با آنجا انتقال یافت.

پس از آنکه نگارنده دو سال در اردبیل مانده و تاحد امکان اوضاع فرهنگی و اوقافی آنجا را با مساعدت مردمان بومی و ماموران دولتی سروصورتی داد به تبریز برگشت ، مسئولیت دارالمعلمین را که بمثابه طفل چهار ساله زبان باز و بجست و خیز آغاز کرده بود بعهدہ گرفت ، و در زمانی کم آن مؤسسه را نیز پیشرفت شایان حاصل شد سالهای متمادی در موقع امتحانات نهائی شاگرد اول و دوم امتحان دادگان آذربایجان ازدانش آموزان دارالمعلمین بوده و بسی مایه مسرت بود که در امتحانات دانشسرای عالی مرکزی هم غالباً دانش آموزان اعزامی از آن مؤسسه شاگرد اول شدند . (۱)

اگرچه این قبیل پیش آمدها را شانس و یا تصادف باید نامید و البته ناشی از استعداد ذاتی و هوش محصل باید دانست . بی گمان مایه افتخار و مسرت زحمتکشان مؤسسه هم می باشد .

مرورو ایام هجوم آلام نامه های برگزیدگان فرزندان روحانی و تربیتی را از یاد برده باز چندتن از آنها را شاهد درستی گفتار و گزارش توان آورد :

ابراهیم صفری - عسجدی - بدرایرانی - صدرالدینی - دکتر جعفر رئیسی - مهدی روشن ضمیر - محمدعلی نورقالیچی - اورنگی - مرندیان - دکتر سعید حکمت مهندس خوئی - علم الهدی - مهندس فکری - فیاض - مهندس کوششی - داوران (رئیس فرهنگ قزوین)

بالاجمال موقعیکه نگارنده وارد کار تعلیماتی شد با چهارتن از دبیران فرانسوی مدتی همکار بود تا آنکه یاری خدا از باغ فرهنگ گلو میوه های معطر و مفید بدست آمد و از استخدام معالمن فرانسوی بی نیاز گردید . اسامی همکاران فرانسوی بدین قرار بود : مسیو بودو - مسیو لافون - مسیو لانیل - مسیو تساک .

---

(۱) بهمین مناسبت قرار بود که حسب الامر جناب علی اصغر حکمت باخذ نشان علمی از درجه اول نائل شود تغییر دادن نظامنامه اعطاء نشان موجب تاخیر شد . تا آنکه جناب مرآت وزارت رسید . بعلمتی که در همین تاریخچه ذکر خواهد شد . منتفی گردید .

## (انضباط)

روزی در اطاق مدیریت نشسته بود سر و صدای غیر منتظر برخاست . آقای ناظم بسراغ آن رفت و پس از تفحص و تحقیق معلوم شد کسی که حرکت خلاف نظم از او سر زده بـسرمن احمد بوده . دستور داد که در موقع سیاحت او را توبیخ کند . چند روزی گذشت باز آن وضعیت تکرار شد . این دفعه هم توسط ناظم اخطار لازم شد . هفته دیگر باز احمد شلوغ کرد و من با اجرای وظیفه شروع . یعنی در زنك سیاحت در میان دانش آموزان پس از توبیخ از مدرسه اخراج گردید (اخراج موقت) و اصولاً بـاداره فرهنگ گزارش داده شد (۱) بفاصله یکساعت آقای دکتر احمد بوسیله تلفن پرسید احمد صفوت کیست که از مدرسه اخراج شده . گفته شد بـسر صفوتست ، گفت اگر من شفاعت کنم پذیرفته است ؟ عرض شد در شفاعت طلبی شما تردید هست .. گفت بـسرت بادیگری فرق ندارد گفته شد چرا اما تفاوت معکوس است :

(جوانی را جنون سر بسرین      عدوی خانگی از بدبترین)

همین اجرای قانون سبب شد که انتظام دارالمعلمین از تمام مؤسسات فرهنگی پیش افتاد معلم و معلم وظیفه خود را بهتر آشناسند .

تاسه روز که احمد از مدرسه مطرود بود با حرفی نزد روز چهارم که بر طبق آیین نامه پذیرفته شد ، باتذکر نکات اخلاقی از او دلجوئی نمود :

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| من جهانرا کو بکو گردیده‌ام   | کلبه هاو کاخ‌ها بس دیده‌ام  |
| جز در آرم و محبت بی گمان     | از سعادت نیست در جائی نشان  |
| پاک قلب و تابناک اندیشه باش  | عشق آرم و شرف رازیشه باش    |
| من ز تو می‌خواهم ای آرام جان | آنچه خواهد از گل خود باغبان |
| نو گل مهر و وفای من توئی     | آخرین برک و نوای من توئی    |

---

(۱) پس از کنجکاوی معلوم شد که میر مصطفی نام برادر دفتردار مدرسه محرك بوده است .

من ترا پرورده ام با خون دل

گاهوار نساژتو کانون دل

مرحوم دکتر محسنی در نتیجه طول مدت توقف هویت اشخاص را بخوبی شناخت  
عرضه و جریزه، هر کس را در عمل به مرحله آزمایش آورد. از بعضی نمایشهای سریع و  
بی مطالعه خود عذر خواهی نمود.

هر سال موقع تعطیلات دوسه ماه برای انجام کارهای اداری و شخصی به تهران  
می رفت و نگارنده را در اداره مشغول میکرد. از تعطیلات تابستان هم برخلاف تمام  
همکاران تعلیماتی استفاده نمی شد، نگارنده هم روی علاقه بر خدمت کشور متحمل بود  
(نسخه یکی از ابلاغات تابستانی)

۲۹۲۶۰

۷۲۸

### آقای میرزا محمد علی خان صفوت :

در این موقع که حسب الامر بمرکز احضار شده ام شمارا تا مراجعت خود برای  
رسیدگی بکارهای اداره ایالتی معین می نمایم، و شرح لازم در معرفی شما بدارات  
دولتی نوشته شد. لازم است مرتباً مشغول امور محوله باشید که کارها از جریان خود  
بازماند. احمد محسنی.

چنانکه در پیش اشاره شد از محل فروش زمین فرهنگ (از اراضی ارک دولتی) در  
غیاب دکتر محسنی مطابق نقشه مهندس شهرداری و دستور ایشان یک دستگاه عمارت  
در دارالمعلمین و یک دستگاه در دبیرستان فردوسی بمسئولیت و نظارت نگارنده در یکی  
از تعطیلات تابستان ساخته شد.

رئیس دبیرستان فردوسی مثل هر سال با استفاده از تعطیلات بمرکز رفته بود  
عمارت جدید البناء مدرسه انجام یافت و موقع افتتاح مدارس رسید هنوز از سفر برگشته

بود. نگارنده دفتر اسم نویسی و برنامه دروس و تعیین ساعات آقایان دبیران را فراهم کرده و بتدریس آغاز شد. تا اواز مرکز بازگشت. خودهنوز از صافدرونی و همکاری صادقانه خودمحظوظ است.

## از سخنان دکتر محسنی :

آقای دکتر گاهی بی اطلاع قبلی و از روی یگانگی بدرویش منزل میآمد و يك ساعت می نشست. روزی پرسید بافلان و کیل آذر بایجانی مجلس شورای ملی ارتباط داری گفتم تاراه مخصوص را پیدا نکرده و و کیل نشده بود ارتباطی در میان بود ، چون بوكالت رسید و ترقی کرد رابطه قطع شد ، گفت او ترقی نکرده بلکه مجلس شوری تنزل کرده است . روزی گفت عربانه های دو چرخه گاهی که بسنگلاخ میرسد و جستن میکنند محمول خود را تکان و زحمت میدهد امانمی ایستد تاردمی شود . انسان نیز در مشکلات امور نباید بایستد بلکه باید راه خود را طی و کار خود را تعقیب کند (ولو بزحمت) تا از سختی ها بگذرد و بمقصد برسد .

در یکی از سالهای آخر ماموریت خود بمرکز میرفت موقع عزیمت آهسته گفت دیگر بر نمیگردم . بعد از دو سه ماه مراجعت نمود نگارنده بطور خصوصی پرسید چه سبب شد که برگشتید گفت ناز نوکری محدود است .

از سال ۱۳۰۸ مسئولیت امتحانات نهائی را هم آقای دکتر احمد محسنی بعهده نگارنده محول نمود سال ۱۳۱۲ روز آخر خرداد در حوزه امتحانیه مشغول بودم آقای دکتر آمد و آهسته گفت بطهران رفتنی هستم چون از کار فارغ شدی بیا بمنزل تا چگونگی را حضوری مذاکره کنیم . موقع غروب بمنزل دکتر رفتم از جناب نخست وزیر (مخبر السلطنه) تلگرافی ارائه داد که آقای دکتر را بمرکز احضار فرموده است . رئیس گفت از فردا باید در اداره مشغول کار باشید . و پس از آن که من

حرکت کردم با آقای نخست وزیر عزیمت مرا تلگراف کنید . من از زحمات شما هم شرمنده ام و هم خرسند .

آقای دکتر پس از ورود بمرکز بکفالت وزارت فرهنگ تعیین و انتصاب یافت و نگارنده را بر طبق مرقومه<sup>۲۳۸۳</sup> ۸۰۵۶ وزارت بی بکفالت اداره فرهنگ و اوقاف آذربایجان معین نمود .

نگارنده در ضمن تبریک منصب جدید خواهش نمود که برای ریاست و تصدی امور اداری مامور دیگری را در نظر بگیرند ؛ باز در خدمات داخلی و خارجی فرهنگ کوتاهی نخواهد کرد . بفاصله دوسه ماه آقای سعیدی بسمت ریاست معارف آذربایجان اعزام شد .

### جمع و تفریق در تمام شئون حیات

آقای دکتر احمد محسنی که در آغاز تعطیلات تابستان با ترفیع مقام بتهران احضار شد پیش از آنکه بمرکز عزیمت کند بودجه سال فرهنگی آذربایجان را در حدود دو میلیون ریال اضافه تشکیل داده و به مقام وزارت پیشنهاد کرده بود سپس بکفالت وزارت فرهنگ منصوب شد انتظار میرفت که در مرکز بودجه پیشنهادی خود را تصویب کند و بفرستد . و این پیش آمد را علاقه مندان محلی شانس آذربایجان تفسیر میکردند . آنگاه که آقای محسنی در رأس تشکیلات فرهنگی کشور جای گرفت بتمام ارقام پیش نهادی خود قلم نسخ کشید .

پس جا دارد از این واقعه پند گرفت و فهمید که باید همیشه در تمام شئون و حوادث فردی و اجتماعی و اداری و غیر آن عمل جمع و تفریق را بکار بست . ( الشاهد یری هالایری الغائب )

شاید همین معنی را پیشوایان تربیتی انصاف نامیده و مکرر تاکید و توصیه فرموده اند

که انما ترك بر انگيختگان و از اصول مشترك ادیانست .  
علی بن ابی طالب (ع) در وصایای خود بفرزندش حسن فرمود : **اجعل تسك ميزانا  
فتمانك وین غيرك...**

## یاد آوری ییاداش خدمت

آقای دکتر محسنی چون دوره کفالت وزارت فرهنگ را طی کرد باستانیاری  
کرمانشاه و سپس ماموریت دیگری را انتصاب یافت . در آن اثنا یکدفعه هم بتبریز آمد  
لیکن از ورود ایشان کس مطلع نبود فردای ورود اداره معارف آمده اطاق نگارنده  
را سراغ گرفته باکسب اجازه وارد شد و گفت بس خوشحالم که شما را تندرست یافتیم  
و بسیار مغتنم است که شما هنوز در اداره فرهنگ هستید . پس از پرسش اوضاع و احوال  
فرهنگ گفت : بهتر است رفقای ادار بر اخبار کنید و اجازه دهید در خدمت شما بیایند هم دیگر  
را بینیم همین طور اقدام و تلافی و اکرام بعمل آمد

## آقای احمد سعیدی :

چند ماه از کفالت وزارت دکتر محسنی گذشت بر حسب تقاضای نگارنده آقای  
سعیدی بریاست اداره معارف و اوقاف آذربایجان منصوب و اعزام شد . و بکارهای جاری  
فرهنگ مشغول گشت .

دو چیز سبب شد که آقای رئیس ابتکاری بروز نداد . اول آنکه از ماموریت  
خود در خارج از تهران راضی نبود و هویدا بود که بدون میل و رغبت این سمت  
را پذیرفته است .

دوم بسیار محتاط و در کارهای رسمی و سواسی بود ، حتی در امضای مراسلات  
و اسناد اداری فکر میکرد و میگفت سهل نیست مسئولیت جزائی دارد .

یکی از کارمندان گفت هر وقت چیزی برای امضا پیش رئیس می بریم رو بدیوار

میکند مثل اینکه از پرونده قهر کرده ، (البته اگر بحد افراط نرسد باید فضیلت شمرد)  
 آقای سعیدی فرنگی مآبان دو آتشه را مسخره میکرد . ایرانی معتقد بود ،  
 موقعی که کتاب میزان الانسان (تألیف نگارنده) را ملاحظه کرد باصرار واداشت که  
 مناسب هر فصلی از آن فقه علاوه شود . با اینکه تازه چاپ شده بود با اضافه کردن مسائل  
 فقهی از نو بطبع رسید . بی شبهه مؤلف را زیان مالی و زحمت فراهم شد . اما کتاب را برای  
 کسب نظر و اجازه شورای معارف بوزارت فرهنگ فرستاد و تصویبش را بوسیله مرقومه  
 ۱۱۵۴۲-وزارتی ابلاغ و مدتی در دبیرستانهای آذربایجان تدریس شد .  
 ۲۷۱۹۶

آقای سعیدی بر حسب دستور و توصیه کفیل وزارت فرهنگ . شروع بساختن  
 دانشسرای دختران را (ایراندخت) که از سابق در نظر بود قبلا بانگاراننده مذاکره نمود  
 و گفت آقای کفیل وزارت فرهنگ سپرده است که این کار را شما عهده دار باشید . عرض  
 شد خدا گواهد است که از کثرت کارهای اداری و تعلیماتی رهقی نمانده که يك چنین  
 کار دشوار را نیز انجام دهد . جوابی نداد و ساکت شد ، لیکن پس از دوازده روز بشماره  
 ۶۵۶۰-ابلاغ کرد که ساختمان عمارت مدرسه دارالمعلمات در محل حیاط مسجد استادشاگرد  
 ۱۴۴۱  
 (۱) بطور کلی از خرید مصالح و تهیه لوازم دیگر و نگاهداری محاسبات دقیق آن باصواب  
 دید شما انجام خواهد گرفت :

کارهای مالی ادارات دولتی معلوم است که مانند کارها و هزینه های شخصی نیست  
 بلکه تابع تشریفاتی است از قبیل مناقصه و مزایده و غیره ، البته واضح و متبکر این  
 آداب و رسوم با نظر صرفه جوئی و کنترل قرار داده ، اگر دزدیها و تقلبات بی پایان در خلال

---

(۱) از مساجد بسیار قدیم تبریز است وجه تسمیه آن معلوم نیست . حیاط بسیار وسیع  
 دارد . لیکن از دیر زمان محل برف امدازی همسایگان و ریختن زباله محل واقع شده بود کثر  
 محسنی آنجا را برای عمارت دانشسرای دختران تعیین و درش قفل زده بود .



همین رسوم و احوال بهتر بکار برده میشود . آن از سوء نیت و تربیت ولوث اخلاق عمومی است .

چیزی که هست انجام تشریفات آنهم در محیط آلوده و کثیف موجب تأخیر ذات عمل و لاقیدی از تشریفات ذنب غیر مغتفر میباشد . بهر صورت بعد از عمل به تشریفات رسمی بوسیله حاج محمد علی معمار بکار ساختمان شروع گردید ، در آن میان موقع امتحانات تجدیدی رسید . چون مسئولیت آن کار حساس و مهم هم بعده نگارنده بود ، شرحی بداره نوشت که برای رسیدگی بکار ساختمان در المعلمات کس دیگری بگمار ندر جواب تقاضای مشروع نگارنده نوشته شد :

### آقای صفوت رئیس دارالمعلمین

راپرت ۱۳۱۳ شما ملاحظه شد راجع بمسامحه معمار اخطار لازم بمشار الیه شده است . در خصوص اعتذار از رسیدگی بامور ساختمان دانشسرا بواسطه افتتاح دبیرستان و شروع امتحانات تجدیدی و غیره اظهار میدارد که نظریات شما کاملاً صحیح است ولی از آنجائیکه از روز اول اینزحمت را تحمل و مساعدتهای ذیقیمت در کارهای اداری نموده اید باز انتظار میرود که به نحو مقتضی از مساعدتهای دائمی خود دریغ ننمایید و ضمناً بشعبه تفتیش دستور داده شد که در قسمت نظارت امتحانات بشما کمک نماید .

بالاجمال دو سال متوالی باستثنای زمستان با مراقبت مستقیم نگارنده بناکاری شد تا عمارت دانشسرای ایراندخت خاتمه یافت و مجموع هزینه آن یکصد و پنجاه هزار ریال بالغ شد که هشتاد هزار آن از عواید اوقاف که از پیش در بانک تودیع شده بود و بقیه از صندوق دولت بمصرف رسید . نگارنده این دو شعر را در تاریخ اتمام آن ساخت :

عمر کردم صرف بر فرهنگ با فضل خدای      شکر باد اورا که آرد آرزوهایم بجای  
شد معالی کاخ فرهنگی پیا تاریخ شد      «از برای بانوان آماده شد دانشسرای»

۱۳۱۳

پس از اتمام ساختمان دانشسرا و تهیهٔ صندلی برای کلاسها، دارالمعلمیات بعمارت جدید انتقال یافت. و چون سالن عمارت نیز مبله شد. ادارهٔ فرهنگ بقدر گنجایش محل از وجوه اهالی اعم از فرهنگی و غیر دعوتی کرد. سه ساعت قبل از موعد نگارنده برای سرکشی با آنجا رفت و قتی که بسالن وارد شد دید که نجار غافل از اینکه امروز در سالن دعوت و اجتماعی هست، بصندلیها روغن زده و رفته است ولی هنوز قطرات آن میچکد البته با آن وضع ممکن نبود که دعوت شدگان روی آن صندلیهای روغن زده به نشینند و صندلیها زمین کو بند حمل و نقل و تعویض نیز ممکن نیست. و پاك کردن آنها کار فراشهای چیق چاق کن هم نیست.

ده تن از دوشیزگان را خواسته و آنها را از جریان امر مطلع کرد گفت اکنون چه چاره دارید که عصری ما و شما از مهمانها شرمنده نشویم. گفتند روغن صندلیها را باید پاك نمود. گفت این عمل از مردان چیق کش و دانش آموزان بازی کن ساخته نیست آیا شما می توانید چنان پاك کنید که هیچ اثری از روغن نمانده باشد و باروی باز و بی نگرانی و شرمساری از مهمانها پذیرائی شود. گفتند آری متعهد می شویم، زیرا در مقابل دوسال زحمات فوق العاده شما اگر یک ساعت قبول زحمت کنیم بسیار ناچیز خواهد بود فوری مقداری کاغذ در دسترس آنها گذارده، در اطاق مدیر متظر نشست، بی اغراق در ظرف یک ساعت تعهد خود را انجام دادند و بطوری صندلیهای خیس شده را پاك و خشك کردند که بالمره نگرانی مرتفع شد.

### (دانشسرا موقع ورود ارتش متفقین)

پس از آنکه ارتش متفقین بصلاح خود وارد تبریز و در نظامیه جا گرفتند، يك عده از افسران ایرانی را اسیر و آنها را در عمارت دانشسرای ایراندخت که در مرکز شهر واقع است نگاه داشتند، و چند ماه در تصرف ارتش بیگانه بود، پس از مرخصی اسیران فرهنگ تصاحب کرد و از نوبتدريس دوشیزگان آغاز شد.

## (دانشسرا موقع حزب باری طاغیان)

دردوره متجاسرین پس از آنکه در گورستان کوی شتربان عمارتی برای یکباب دبستان ابتدائی شش کلاسه ساخته شد. در بالای خیابان پهلوی در محل قبرستان قاسم-خان هم برای دانشسرای دختران عمارت جدید خواستند بنا کنند، نگارنده بوسیله اداره فرهنگ اعتراض نمود که دختران از محلات شهر نمی توانند بآن محل بروند و برگردند، گفتند با اتوبوس برده می شوند، باز قانع نشد و گفت برای اشکالات آن اولیاء دوشیزگان راضی نیستند، بالاخره نام دانشسرا مسکوت ماند اما از ساختمان عمارت مدرسه بی نام صرف نظر نشد و برای هزینه آن بوسیله اشخاصی که از ذکر اسامی آنها صرف نظر میشود از اهالی شهر مبلغی جمع آوری شد، در انجمنی عمل سران حزب فرار کردند، ارتش ایران وارد شد، عمال کار نغمه و قیافه را عوض کردند، از پولهایی آوردند نگارنده اطلاع ندارد که رسیدگی شد یا بمزدکار برداشتند.

## حوادث حیرت زا و عبرت افزا در فرهنگ

هنوز درودرگاه دانشسرا ساخته نشده بود رئیس فرهنگ عوض شد پس از اتمام کار بنائی لوحه از آجرهای کاشی در سر در مدرسه بکار گذاشتند که چند شعر در آنها منقوش و بنای آن مؤسسه را بوزیر وقت جناب علی اصغر حکمت نسبت داده بودند. رئیس متوقع شد که نگارنده تاریخچه دانشسرا را بعنوان سالنامه بنویسد و بچاپ برسد چندی به تعلل گذراند تا این تقاضا تکرار شد، نگارنده گفت باید اختلاف نظر مرتفع شود آنوقت سالنامه نوشتن آسانست، گفت اختلاف یعنی چه، اظهار کرد که جز نگارش حقایق از من ساخته نیست، باین معنی که تعیین محل و تهیه بیش از نصف قیمت هزینه بنائی و دستور شروع بکار حتی تأسیس دارالمعلمات کار دگر محسنی است باید آنطور هم نوشته شود، نه تملق نامه، راضی نشده بوسیله کس دیگر مولود بی پدر و هادری را بوجود آورده و بجای دسته گلی به تهران فرستاده شد..

پس از چند سال عمارت دانشسرای پسران در تبریز و عمارت دبیرستان صفوی در اردبیل (تفصیل گفته خواهد شد) بامر جناب آقای حکمت ساخته شد و برای هر یکی آجرهای کاشی دارای اشعار مدح در حق حکمت از تهران رسید که بکار گذاشته شود در آن میان وزیر عوض شد، دستور کتبی و تلگرافی رسید که آجرها را نصب نکنند، از این راه چند هزار تومان نفع شد و آجرها در انبار ملزومات بحبس ابد محکوم و ضایع شدند، (و هکذا ینذهب الزمان علی العبر)

### (آیا حیرت را نیست؟)

پس از اتمام ساختمان دانشسرای ایران دخت، از وزارتخانه نوشتند که عمارت آنجا بامساعی کدام یک از کارمندان محلی ساخته شده تا از زحمات او تقدیر شود، این مراسله اصولاً از دفتر بشعبه حسابداری فرستاده شد، آقای سلیمی حسابدار اتفاقاً غائب بود، یکی از کارمندان آن شعبه پیش نویس جواب مرقومه وزارت را تهیه کرد و خود را بوزارت معرفی نمود، و همینطور بامضای رئیس وقت رسید و بمرکز فرستاده شد و بنام همان کارمند از سوی وزارت تقدیری صادر و واصل گردید.

### فرهنگست یا میدان جنگ:

موقعی که دبیرستان شمس تبریز (دارالمعلمین) رونق گرفت و دهنها از نخوانی آن لبریز بود آقای طاهر خوشنویس دبیر مشق خط، خطوط خوب دانش آموزان همه مدارس را جمع و مذهب کاری کرد و در اطلاق متصل بسالن آینه کاری دارالمعلمین نصب نمود. و یکی از نقاشان محلی عکس قلمی دکتر احمد محسنی را رسم کرده و باو هدیه کرده بود، دکتر هم چارچوبه و شیشه اش را درست کرده بمرسد فرستاد که بیادگار مؤسس دارالمعلمین همانجا حفظ شود محض اینکه در دور دست محصلین واقع و مصون گردد در همان اطلاق خط و رسم بدیوار نصب شد، روزیکه پست کفالت وزارت آقای

محسنی تغییر یافت ، رئیس فرهنگ وقت که نسبت باو دل صاف نداشت بمدرسه آمد و باطابق مذکور رفت و بهیر احمد فراش امر کرد عکس محسنی را بزیر آورد و در گوشه انبار ملزومات انداخت ، سپس ضایع و تلفش کردند ..

نه هر خامی ز پایان شب عاشق خبر دارد      که فصل آخر این قصه را پروانه میخواند  
اگر فرهنگ بر خرد و دانش اطلاق شود آیا لازم نبود که عکس و اثر تمام وزرا و رؤسای وقت و زحمتکشان عمده فرهنگ در گوشه یکی از مؤسسات بحکم خرد و منش آدمیت حفظ شود ؟ سعادت باچنان اخلاق چه ربط و نسبتی دارد .

(من بر آنم که یکی روز رسد در گیتی      که پراکنده شود کاخ سخن را بنیان  
بی گمان مهر در آینده بگیرد نیرو      چیره بر اهرمن خیره سر آید یزدان)  
آقای سعیدی جداً از صاحب منصبان پاك وزارت فرهنگ و دامن او از هر گونه آلاش منزّه بوده . چهارده مجلد جنگ مملو از ذخایر علمی و ادبی داشت ، از هر بوستان گلی و از هر خرمن سنبلای چیده بود ، از قبیل حکمیات - ادبیات - امثال - حکایات تاریخ و غیر آن که از بعض آنها نگارنده نیز استفاده کرد .

و چون بفضایل سعیدی تاحدی آشنا شد ، موقعی که کتاب (خريطة الفصوص من النوادر والنصوص) تالیف نگارنده را برای مطالعه خواست . بالینکه آنرا میرزا طاهر خوشنویس بامر کب چاپ نوشته بود و هوا خوری ضایعش میکرد ، دریغ نمود .

آقای احمد سعیدی سال دوم ماموریت خود (۱۳۱۳) ریاست تحقیق اوقاف را هم باین تعمیر که در هفته یکروز و روزی دو ساعت بکارهای اداری و تعلیماتی نگارنده ضمیمه نمود ، مسئولیت این پست مهمترین کار اوقافی است ، نگارنده خود همواره از این قسمت در زحمت بود . زمانی آقای حاج سید ابوالفتح علوی را برای این کار معین ، و مدتی آقای سید عبدالحمید غیائی را منصوب کرد ، و بالاخره از جناب میرزا محمدعلی خیابانی معروف بمدرس که از علما و فضایی زحمتکش تبریز میباشد استدعا شد که بهمکاری تنزل فرماید ، ناگفته نماند که سانی که از این جهت مدت طولانی

نگار ندر اباورزیدگی و در ستکاری خود آسوده و فارغبال نموده اند آقای عبد الغفار نیشابوری تبریزی لیسانسیه معقول و منقول و آقای قضائیان بوده اند .

بالاجمال شنیده شد که آقای سعیدی قصد سفر تهران را دارد ، پیش دستی کرده از اینکه مبادا موقع عزیمت امور اداری را بعهده نگارنده گذارد ، اعتذار نمود که بلکه بتواند مانند همکاران تعلیماتی يك فصل تابستان از کار کناری جوید و رفع خستگی کند . و از طرفی با آقای امیرخیزی موضوع را بمیان آورد خواهش کرد که یک دفعه هم باشد کفالت اداره را در عهده بگیرد و بکارهای اداری نیز آشناتر و نزدیکتر شود ، و آخر کار موفق شد و آقای سعیدی عازم مرکز گردید .

برای گذراندن ایام تعطیل پیش خود نقشه ها طرح می کرد ، همکار محترم يك سره بر خیالات نگارنده خط بطلان کشید و گفت شرط کفالت من در کارهای اداری همکاری تست . ( البته با تکلیف دوستانه )

باز از تعطیل نتوانست استفاده کند ، « ترك كام خود گرفتیم تا بر آید كام دوست » جز اینکه در خدمت ایشان سفری بمرآغه کرد . البته آنهم برای انجام کار مهم ، یعنی عمارات تمام مؤسسات فرهنگی که ملکیت آنها متعلق بدولت بود احتیاج مبرم به ترمیم و تعمیر داشتند پس در محل بتشریفات لازمی و مناقصه حضوری و مراقبتهای صادقانه بوجه احسن و باقیمت اهون بنمایندگی سید مهدی طلوعی در مرآغه و قصبه نواب فیصله یافت .

( سل ۱۳۰۱ بنابتقاضای جناب آقای مخبر السلطنه برای جلوگیری از جنگ و اختلاف مرحوم امیر ارشد و خوانین چالسیانلو با رفاقت آقای امیر خیزی سفری بقراجه داغ نمود بمفهوم الرفیق ثم الطريق از همراهی ایشان بی اغراق ملتذ و مستفید شد و در معنی جمله مذکور همانوقت این چند شعر را ساخت :

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| گفت آن پیر طریقت الرفیق     | الرفیق اید وستان ثم الطريق |
| الرفیق اما رفیق هو شمند     | الطریق اما طریق سودمند     |
| عندلیبا نرا ز نام گل چه سود | هر درختی را نباید گفت عود  |

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| دوست چو نمغز است ان از پوست به | در جهان از هر چه گوئی دوست به |
| هر کسی بالان سعادت جفت نیست    | گوهر نایاب لیکن مفت نیست      |
| همچو گرگان گلهر اندر کمین      | آه از آن نامحرمان ناامین      |
| در بنی کفتا برو جانا بخوان     | آنکه او داده روان جاودان      |
| لیتنی لم گفت از حق دور شد (۱)  | هر که بانامردمان محشور شد     |
| دربه است از آدمی رویان بد      | آدمی بی شبهه به باشد زدد      |

با ملایم شو مصاحب ای پسر

الحذر از نا ملایم الحذر

### آقای رضافهیمی :

چون جناب آقای خلیل فیهمی باستانداری آذربایجان منصوب و اعزام شد در همان اوان آقای رضافهیمی که از صاحب منصبان وزارت فرهنگ بود بریاست اداره فرهنگ و اوقاف ان استان تعیین و اعزام گردید . در دوره ماموریت آقای فیهمی واقعات فرهنگی زیاد اتفاق افتاده تا جائیکه حافظه و اسناد یاری کند (ولوپس و پیش) نگاشته میشود .

### کلاسهای شبانه :

دستور تشکیل کلاسهای شبانه در شهر تبریز و ولایات تابعه از مرکز رسید و اقدام گردید . برآستی این فقره از بیشتر کارهای فرهنگی الزم و اهم بود . تصدی این قسمت در جزو مسئولیتهای دیگر بعهدۀ نگارنده سپرده شد .

در بدو تاسیس برای آذربایجان هشتاد کلاس داده شد که در خور اهمیت و جمعیت هر محل تقسیم گردید . مخصوصا در پیشرفت ان کار خدا پسند بس ساعی و شوقمند بود روزنامه نگاران را واداشت که در هر شماره شرحی از متعلم و معلم این رشته تشویق نمایند . از شاعران خواهش کرد اشعاری در فضیلت دانش و نکوهش بی سوادی بسازند

(۱) لیتنی لم اتغد فلانا خلیلا .

هستقل یاد جراید چاپ کند . اثر دانشمند ارجمند جعفر خامنه دران باب فراموش نشدنی است .

در هفته یکروز ساعتی مدیران ومعلمان کلاس ها درسالن دارالمعلمین گرد آمده بعض مطالب علمی و اخلاقی در حضور ایشان مذاکره می شد که شبها بایان شیوای خود در ضمن تدریس بگوش نوآموزان برسانند ، بالاخره در این موضوع رساله باسم « دانشنامه نوآموزان » نوشت .

سه تن از آقایان دبیران بدادن حقون مختصر معین شدند که شبها کلاس هارا بازرسی کنند و در پیشرفت کار مساعدت لازم مبذول دارند و روز گزارش خود را بشعبه مربوطه برسانند : آقای رجوی - آقای دیبائیان - آقای اسلامی -

تاجای امکان بوسیله خود و دیگر علاقه مندان از کتابهایی که از مرکز برای همین قسمت می فرستاند از بازار خریده و بققرای نوآموزان مجانی داده می شد .

روزی دوساعت بمکاتبه ادارات دولتی صرف می شد که فراشهای اداره را بکلاس شبانه راهنمایی وتشویق کنند . باینکه از وزارتخانه هر اداره در آن باب دستور رسیده بود نباید پنهان داشت که همراهی لازم در کار نبود . مخصوصاً اداره معارف ساعی بود که شهر بانی پاسبانان را بکلاسهای شبانه روانه کند و این فرصت را از دست ندهند . افسوس . نگارنده خودش و روز در شهر و اطراف از بذل وقت وجهد بدون انتفاع مادی دریغ نمیداشت . اما « یکدست محالست صدا داشته باشد » مع الوصف کسان بسیار توانستند با سعی خود به خواندن ونوشتن خوب آشنا گردند . نگارنده با آنهمه گرفتاری این اشعار را ساخته چاپ و منتشر نمود :

### بر نوآموزان .

|                         |                        |
|-------------------------|------------------------|
| داند این معنی لطیف آنکس | کا شنائیش با کتاب بود  |
| زنده را زندگانی از آبست | سخن حق چه در ناب بود   |
| دربنی هم خدا چنین فرمود | علم و دانش بسان آب بود |



تخم گل را اگر نه آب دهی      کی از آن گل ویا گلاب بود  
 هر زمینی که نیست آنجا آب      دانه سوزنده و خراب بود  
 آدمی زندهٔ ادب باشد  
 بی ادب مرده در حساب بود  
 دانش آموز تا شوی زنده      زندگی نی به نان و خواب بود  
 دانش از بهر آدمی جانست      علم و دانش چو آفتاب بود  
 حجر از خور شود درو گوهر      وز خوران سنگ کامیاب بود  
 دانش اندر مکاره ایام      یار باشد توان و تاب بود  
 پس برادر بجوی دانش را  
 تا ترا دورهٔ شباب بود

## رفع حجاب :

در زمان ماموریت آقای فیهیمی دستور رفع حجاب از مرکز رسید و از بانوان فرهنگی آغاز شد. نگارنده در همان روز بر رئیس فرهنگ تذکر داد. پیش از آنکه این عمل بخانمهای دیگر سرایت کند و دستهای دیگر وارد کار شود. شما می توانید تاجایی جاو منافسات و رقابتهای خانه بر انداز را بگیرید زیرا از لحاظ استخدام و اطاعت سخن شما شنیده می شود. و می توانید لباس تمام قد آبرومند را در میان مستخدمات رواج دهید شاید دیگران هم پیروی کنند، گفت فردا باز اجتماع دارند ممکن است خودتان بیایید و آنچه را که لازم میدانید بخانمها برسانید.

البته این جواب طفره و تعلل بود زیرا که رئیس خود میدانست که این سخن از من رسمیت نداشت و شنوندگان مجبور باطاعت نبودند. صرف نظر از حسن و قبح ذاتی عمل یک هفته نگذشت که تند رویهای بوالهوسانه بظهور آمد و بکار افتاد. «حاجت به علم نبود مشق جنون را»

## دانشسرای مقدماتی پسران

چون پی کئی و بنای عمارت دانشسرای مقدماتی پسران تبریز را در زمان ریاست فرهنگ آقای فہمی شروع شدہ تاریخ عمومی انرائیز در اینجا می نگارد .

از زمان دکتر احمد محسنی در نظر بود کہ در زمین سر بازخانہ قدیم عمارتی برای تاسیس مدرسہ صنعتی ساختہ شود ایکن عملی نشد . همان زمین بامساءدت جناب آقای خلیل فہمی استاندار بادارہ فرهنگ واگذار شد . وزارت فرهنگ ساختمان عمارت آ- برومندی را برای دانش سرا در نظر گرفت و نقشہ آن توسط مسیو سیرو مہندوس وزارت ترسیم و از سوی جناب آقای حکمت وزیر فرهنگ اجازہ شروع بعمل صادر شد و اعتبار ہزینہ آن بوسیلہ ادارہ دارائی ابلاغ گردید .

روز ۱۶ فروردین ۱۳۱۵ بہ پی کئی شروع و آقایان بارون او انسیان مہندس و حاج ابوالقاسم معمار استخدام و باتشریفات قانونی بخیریدن مصالح بنائی اقدام شد . و آقای محمد علی گرگانی بسمت ناظر مخصوص بہ تبریز ورود نمود (مامور متین و دستکاری بود)

در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۱۵ ساعت شش عصر با حضور رؤسای ادارات لشکری و کشوری و وجوہ اہالی شہر کہ از طرف ادارہ فرهنگ دعوت داشتند اولین سنک عمارت دانشسترا بدست شاگرد اول آن آموزشگاہ بنام والا حضرت محمد رضا پهلوی (اعلی حضرت شاہ والا جاہ امروز) گذارده شد . و یکقطعه لوح فلزی کہ کلمات زیر در آن نوشته و حکاکی شدہ بود در پی بنا گذاشتند :

ہنگام شاہنشاهی پادشاہ ایران پناہ سردودمان پهلوی  
رضاشاہ کہ زندگانیش دراز بان نخستین سنک ساختمان  
دانشسرای تبریز در این جایگاہ فرخندہ نہادہ شد  
(ار دی بہشت ۱۳۱۵ خورشیدی)

مجموع محیط ساختمان از جهت مساحت بیست و یک هزار و نهصد و بیست و چهار متر و هشتاد سانتیم بوده . (۲۱۹۲۴٫۸۰) و از این مقدار دوهزار و پانصد و پنجمتر ۲۵۰۵ زیر بنا میباشد .

مقدار زمین سربازخانه تحویل شهرداری کمتر از مجموع مساحت مذکور بود . سال ۱۳۱۵ جناب آقای حکمت وزیر فرهنگ موقع مسافرت به تبریز دستور فرمود اراضی و املاکی که در اتصال دانش سرا واقع شده از صاحبان آنها خریداری شود بنا بر این مستغلات و اراضی مجاور که در زیر نوشته می شود ابتیاع و بر مساحت دانش سرا اضافه گردید :

آقای ناصر بقائی خانه باغچه بمساحت ۳۹٫۱۱۹۸  
از آقای شمس الدین مجتهدی چهار دانگ و نیم از کاروانسرای کلانتری و ۱۴ باب دکان و یک قطعه حیاط .

از آقایان محمودیه شش دانگ یک باب کاروانسرا و دو باب دکان .  
از آقای عبدالله مشیری شش دانگ یک باب کاروانسرا و چهار باب دکان  
از آقای جواد گنجی یک قطعه زمین محصور .

گزارش تفصیلی معامله املاک مزبور بدر ازا کشد تنها دانستن این نکته کافی است که دارندگان اراضی و املاک در صدد فروش آنها نبودند آنان را نگارنده راضی و حاضر کرده از روی رغبت و علاقه بکمتر از ارزش عادلانه روز بفروشد . چنانکه مجموع قیمت ابتیاعی بمبلغ ۱۶۴۰۰۰ ریال بوده است .

پس از وضع ۲۵۰۵ متر زیر بنا باقی عرصه و زمین بچهار حیاط تقسیم شده یک حیاط برای مستخدمین و فراشهای سرپائی و دو حیاط برای باغچه بندی و گلکاری و یک حیاط وسیع برای گردش و ورزش و فوتبال ، چون زمین حیاط بسیار پست و بلند داشت برای تسطیح آن ۲۳۳۰۳ متر مکعب خاک ریزی شده است .

عمارت دانش سرا مشتمل بر سه قسمت میباشد : بخش اول تعلیماتی است که عبارت

است ارزش کلاس در مرتبهٔ تحتانی و چهار کلاس در طبقهٔ بالا که همهٔ آنها رو بجنوب بوده و مساحت آنها طولاً هفت و نیم متر و عرضاً شش متر و ارتفاع آنها چهار متر و ۲۵ سانتیم می باشد و در هر کلاس ۴۴ تا ۴۸ دانش آموز می تواند تحصیل نماید و کف کلاسها بدولحاظ آجر فرش است :

۱ - فرش آجر در زمستان اطاق را گرم میدارد .

۲ - فرش آجر مانع از انعکاس صدا میشود .

در بخش تعلیماتی علاوه بر کلاس های تدریس در مرتبهٔ تحتانی «آمفی تیاتر» و آزمایشگاه تاریخ طبیعی و آزمایشگاه شیمی ساخته شده ، در لابراتوار شیمی میزهای بتونی با ۱۸ شیر آب بعلاوهٔ دوش آب برای جلوگیری از سرایت آتش و اطفاء آن در موقع لزوم پیش بینی شده است .

در مرتبهٔ فوقانی آزمایشگاه فیزیک ، اطاق رسم فنی ، اطاق نقاشی ، مخزن کتاب ، اطاق مطالعه ساخته شده است آزمایشگاه فیزیک یکمیز بتونی با سه شیر آب و اطاق تاریک که برای عملیات ضرورت دارد با اثاثیه لازم ترتیب داده شده و همهٔ اطاقهای بالا با مبلهائی که احتیاج دارند نیز آماده و مبله شده است .

بخش دوم شبانه روزی (پانسیون) در مرتبهٔ بالا دو اطاق برای خوابگاه که هریک برای بیست و پنج نفر کفایت دارد ردو اطاق برای سرپرست دانش آموزان همچنین مستراح و دست شور در جنب آنها ساخته شده و برای بخش شبانه روزی در مرتبهٔ تحتانی اطاق نهار خوری آشپزخانه و آبدارخانه و دستشور خانه با شانزده شیر آب بنا شده و راه مخصوص بطبقهٔ بالا دارد . بدون اینکه بساکنین و محصلین مرتبهٔ پائین مزاحم باشد ، غرض اینکه احتیاجات دانش آموزان شبانه روزی از جهت زندگانی و آسایش آنها تهیه و منظور شده است .

بخش سوم تالار سخنرانی است که در اول عمارت و مرتبهٔ پائین واقع شده ، در مخصوص هم بخیابان خاقانی دارد و در مدخل آن جای لباس نیز تهیه شده . گنجایش

سالن مذکور برای ۴۵۰ تا ۵۰۰ نفر و برای دانش آموزان در همان تالار صحنه درست شده که در موقع تیاتر و سینما بکار آید.

## تصادف حیرت انگیز

(سال ۱۳۳۰ قمری موقعی که روس های تزاری در تبریز تجاوز خود را بجائی رساندند که وطنخواهان و روشنفکران را گرفته و در همین سرباز خانه که اکنون دانش سرای مقدماتی پسران است بدار میزدند که از آن جمله شهید الفضیله میرزا علی نقی الاسلام و مرحوم شیخ سلیم و رفقای آنها بوده اند ، از تصادفات عجیب است که محل نصب چوبه دار اکنون در تالار سخنرانی دانش سرا جایی است که منبر خطابه گذارده شده . این نکته را نگارنده به آقای رجوی دبیر ادبیات تذکر داده و او در ضمن چند شعر چنین گوید :

در زمینی کاندرا آن احرار آذربایجان      بر فراز چوب دار دشمنان دادند جان  
از پی آموزش اولاد آن آزادگان      این چنین دانشسرا هاسر کشد بر آسمان  
برای اینکه در تمام نقاط ساختمان آب لزوم دارد و باید بسهولت مورد استفاده شود زیر شيروانی منبعی که حجم آن سیصد و هشتاد متر مکعب است توسط تلمبه برقی بمنبع آب داده می شود .

عمارت دانشسرا در مدت سه سال با تمام رسیده زیرا که قطع نظر از بزرگی عمارت موقع پی کنی بدو بست و پنجاه و پنج چاه بعمق پنج متر مصادف شد و این پیش آمد موجب ازدیاد هزینه و تعویق کار شد ، وی گمان در مجموع این مدت سیصد و شصت روز به مقتضای فصول سرما کار ساختمان معطل مانده است .

آغاز ساختمان چنانکه در پیش گفته شد در زمان ماموریت آقای فهیمی بوده لیکن بیشتر سر پرستی و تحمل زحمات ان با آقای حسن ذوقی رئیس وقت فرهنگ بوده است .

آقای گرکانی ناظر مخصوص نیش از چند ماه توقف نکرده و بمرکز مراجعت نمود. آقای سلیمی رئیس حسابداری که عمل ارتباط مستقیم با شعبه داشت. بسیار زحمت کشیده. آقای محمد علی اخباری کارمند اداره فرهنگ که مأموریت او رسیدگی بکار تعمیرات عمومی فرهنگ بود بالاخص در این کار مهم ازدستیاری و نظارت دائم فرو گذاری نکرد، همچنین نگارنده در مواقع تصدی و کفالت امور اداری سهم این افتخار تاریخی بوده

جناب آقای حکمت وزیر موقعی که در تبریز تشریف داشت. قرار شد که سه کلاس دانشکده طب هم در همان عمارت دایر شود. دانشجویانی که از تبریز یا ولایات آذربایجان بطهران میروند. سه سال اول را نیز در تبریز مشغول تحصیل باشند تا سن ایشان مناسب مسافرت و اغتراب بوده باشد. لیکن این نظر در اثر اینکه مقارن اتمام ساختمان دانش سرا وزیر عوض شد عملی نگردید.

## حل معضل

پیش از آنکه عمارت دانشسرا آماده و ساخته شود سالی یکبار اداره فرهنگ از حیث محل امتحانات دانش آموزان درسختی و زحمت بود محلی نبود که همگی در یکجا گرد آیند. گاهی درد و جا: دبیرستان شمس تبریز و دبیرستان فردوسی که متصل بهم بودند بزحمت جا میدادند و در وسط حیاط چادر زده می شد. سالی در نظر است که یکمده را در سالن کتابخانه و قرائتخانه دولتی جا دادند. حتی سالی در مسجد جمعه میز و صندلی گذاشته دانش آموزان را آنجا امتحان کردند باضافه زحمت با اینحال نظارت در امتحانات دچار اشکال بود لیکن ساختن دانشسرا اینمشکلات را آسان کرد زیرا وسعت عمارت مزبور برای امتحانات کفایت نمود.

## اعطاء نشان علمی

جناب علی اصغر حکمت در سفر خود بتبریز از نزدیک بامور فرهنگ و هویت هر

يك از كارمندان ادارى و تعليماتى آشنا شد تشويق و نوازشى فرمود به بعضى ها مدال  
افتخار و ب بعضى نشان علمى داد و اين حكم نيز بنگارنده اين تاريخ اعطا گرديد .  
۸۲ سيار

۱۳۱۴ ر ۴۱۱

نظر بلياقت و كفايت و خدمات معارفى كه ابراز داشته ايد بموجب اين حكم يكتعه نشان  
درجه دوم علمى بپاس خدمات بشما اعطا ميگردد . وزير معارف و اوقاف : على اصغر حكمت  
**تاريخ آغاز بنای دانشسرا**

آقای اسماعیل امیرخیزی (هنر) در شروع بساختن دانشسرا اشعارى ساخته  
كه اين دو شعر از آن جمله مى باشد . (همه اشعار در دسترس نبود)

شاد زى اى شهر تبريز ايكه اندر روزگار      نقد آزادى زى نيروى تو شد كامل عيار  
شد ز بخت پادشاه آغاز و «بخت پادشاه»      سال آغاز بنا آمد درست اندر شمار

۱۳۱۵

نگارنده اين سطور هم در تاريخ اتمام بنای دانشسرا اشعارى بيادگار ساخته بود كه

در زير نوشته مى شود

|                                   |                                      |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| فصل بهار و شبنم برك و نوا مبارك   | زى شادمان و خرم بگشای عقده غم        |
| بيگانه راست نعمت بر آشنا مبارك    | اين كاخ علم و «حكمت» در زير پرچم شاه |
| باشد بدرد مندان دارالشفاء مبارك   | داروى درد نادان فضل و ادب بود ز آن   |
| از بهر ما فقيران ان كيميا مبارك   | باور مكن كه جز علم معنى است كيميا را |
| گشته ز مشعل توضوء و بها مبارك     | در اين جهان تاريخ اى علم جل باريك    |
| در بوستان جان باد ذوق و صفا مبارك | بنگاه هوش دانش نزهت كه روانست        |

تاريخ افتتاحش صفوت چنين سرايد

«ازيمن و جاه شاهى دانش سرا مبارك»

۱۳۱۸

## مهماندار بودم یا بختیار

نگارنده برای انجام کاری باردیبل رفته بود تلگرافی از اداره فرهنگ رسید که فوریت بتبریز برگردد از این احظار متعجب شد که چه واقعه مهم رخ داده ناچار کار تمام نشده برگشت . معلوم شد . وزیر فرهنگ بتبریز آمدنش را اطلاع داده و در نظر است که در دارالمعلمین از ایشان پذیرائی شود . برای تهیه وسایل مقدماتی خواسته اند که دستیاری کند ، با سرعت تمام آنچه مقتضی بود انجام داد تا آنکه جناب آقای حکمت وارد شد و یک هفته اقامت کرد و در آن میان دو روز هم برضائیه رفت . و در مراجعت تلگراف فرمود که شب ورود را در بنده منزل بسر میبرد بشرطی که غیر معارفی نباشد . بهمان قرار عمل و امتثال شد . شبی بسیار خوش و روحانی گذشت . «تاریخ عیش ماشب دیدار دوست بود»

## گوشه ای از تاریخ معاصر و فرهنگ

سال ۱۳۲۵ خورشیدی پیشه وریان دانشسرا را بعمارتی دیگر در کوی ششکلان انتقال داده و در جای آن با استحضار دولت وقت دانشگاه تشکیل دادند ، اگر ظواهر کار آراسته بود . از حیث معلم و استاد و دانشجو عرصه تنگ و پای کار تنگ بود . بنابر این از دعوت بعضی دکترهای محل و دبیران ناچار شدند . نگارنده هم از دعوت شدگان بود که در هفته دو ساعت ادبیات فارسی تدریس کند . اگر خوانندگان تفسیر مالا یرضی صاحبه نکنند (تفسیر برای) براستی آن دعوت را موهبت الهی شمرد . زیرا که بدانوسیله میتوانست حداقل در مجمع شصت تن از جوانان ایرانی مسلمان از زبان ملی و دین و اخلاق اسلامی بقدر توانائی و امکان دفاع کند و با بودن خطر خدمتی انجام دهد .

در حلقه کارزار جان دادن      بهتر که گریختن بنامردی





# درس یکم

## بسم الله الرحمن الرحيم

پیش از بیان بعضی از مطالب ادبی و فصاحت زبان فارسی و مزیات آن راجع بکلمه ادب و تاریخ اجمالی آن اشعار میشود که : ادب کلمه تازی است . در زبان باستان لغت ادب را در مورد دعوت بر ضیافت و مجلس اطعام استعمال میکردند . ادبه یعنی دعاه الی الطعام . ماده مجلسی بوده که برای خوردن طعام منعقد میشد . پس از ظهور اسلام نیز در کلمات بزرگان و پیشوایان علم و ادب به همین معنی استعمال شده . حضرت علی بن ابی طالب (ع) در نامه خود که بحاکم بصره نوشت از کلمه ماده مجلس ضیافت قصد کرده : **یا بن حنیف فقد بلغنی ان رجلا من فتیة اهل البصرة دعاك الی مادة فاسرعت الیهها** ♦

از زمان ظهور اسلام تا قرن یکم و دوم ادب را بمعنی دین و اخلاق و عادات حسنه و شعر استعمال کردند . یعنی در حقیقت دعوت بر ضیافت و اطعام مادی و جسمانی دعوت بر تغذیه روح و اجتماع برای تقویت روان انسانی تبدیل یافت .

نابلسون معروف گوید : بقدریکه صحت بدن ضرورت دارد فضیلت نیز برای روح همانقدر لزوم دارد . البته چنانکه جسم محتاج به تغذیست . روان که از عالم امر و مجرد است و گاهی از آن نفس و عقل تعبیر می شود هم بتغذی مناسب و ملایم خود نیازمند میباشد . جلال الدین مولوی گوید :

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| مائدة عقل است بی نان و شوی  | نور عقل است ای پسر جان را غذا |
| نیست غیر از نور آدم را خورش | از جز آن جانرا نباید پرورش .  |

• بالاجمال ادب بمعنی تربیت استعمال شده ادبه ای هذب • تعلم فلان الادب عن فلان •  
یعنی تخلق باخلاقه و به اقتدی •

از استادان فارسی زبان نیز ادب را بمعنی تربیت بکار برده اند . شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه گوید :

هر که در خردیش ادب نکنند      در بزرگی فالاح از او برخاست  
باز دریکی از حکایات گلستانست : مصلحت آن بینم که عقل و ادب پیش گیری  
و لهو و لعب بگذاری .

هر معلولی مشابه علت خود میباشد . مثلاً وقتی که هوا گرفته و سایه شد . مشابه  
علت خود گردیده یعنی گرفتگی معلول ابريست که بالای سرما ایستاده و اگر هوا صاف و  
روشن شد بی گمان اناره بی مانع آفتابست که هوا را روشنی داده . پس تخلف معلول از  
علت ممکن نیست . در قسمت ادب و تربیت نیز بدین منوال است . یعنی اگر حیات بهیمی و  
انهماء در مشتمیات نفس غایه و علت زندگی قرار گیرد و تقویت عقل و روان را توجه و  
اهتمام نشود . اتصاف بصفات انسانیت : مانند عدل و انصاف و رحم و عطوفت و راستی و  
درستی و وفا و صفا و مانند اینها نخواهد بود . و انتظار سعادت دنیا و پاداش دائمی اخروی  
سبکسری و سفته است .

می توان کرد عمارت چو شود کعبه خراب      وای بر سنگدلانی که دلی را خستند  
چه خیالست که در روز جزا سبز شوند      دانهائی که درین شوره زمین پابستند  
حفظ اشعار هم که در میان عربها بسیار معمول بوده از لحاظ تنویر فکر و تهذیب نفس  
و تحسین عادات بوده است . یکی از رجال معروف صدر اسلام به پسرش وصیت کرد : یا بنی  
احفظ من احسن الشعر یحسن ادبک •

در اصطلاح اهل فن و دانش رسوم و سنن کمال مطلوب را هم ادب گویند : مثل آداب  
محاوره و آداب مناظره و آداب مخالطه و آداب معامله و آداب تعلم و آداب تعلیم و هکذا  
که همه آنها در معنی کلمه ادب و تربیت مندمج است .

در عصر امویها تاریخ را هم ضمیمه ادبیات کردند و در آن زمان معلم را مؤدب نامیدند  
ادب المؤدب فالانای علمه الاخبار والانساب والایام والشعر .

تاریخ را جزء ادب کردن درست است زیرا که آن درس عقلا و پرورش ادکیا  
و سینمای طبیعی است نه صنعتی . «ان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب»

در شکارستان دنیا آنچه می باید گرفت شاهباز دیده روشن دلانرا عبرتست  
در ترجمه لفظ ادب و سیر افقی و حرکات عرضی آن سخنانی گفته خواهد شد .  
آنچه از گفتار امروزی می توان استنباط کرد این است که هر شاعری ادیب نیست خواه  
نثر نویس باشد یا شعر گو . بلکه ادیب کسی است که با شعر و نثر و خطابه و بیان آراسته  
و شایسته دارای استعداد تربیت غیر باشد . بآدب درسی و لفظی قناعت نکند . زیرا تا  
ادب نفس را مهم نداند ادب را از حرکت عرضی آن باز داشته و مانع شده است .  
البته این قابل انکار نیست که از شرایط و ارکان ادب اعم از نظم و نثر در قدم  
نخست درستی الفاظ و فصاحت و جذابی سخن و بیانست کسی که در دوسه سطر نوشتن  
یا گفتن غلطهای چند و یادردو سه بیت شعر چندین گره و بند را دارد چهارجی خواهد  
داشت . گره و بند سزای نظم و نثر نیست بلکه آن برای زلف دلبند مطلوبست . عنصری  
گوید .

زلف تو کمند است پراز حلقه و بند خالی نبود ز حلقه و بند کمند .

اگر بآثار استادان و غزل سرایان ایران دقت شود کلمات حلقه و چین و شکن  
و گره را در وصف زلف معشوق بکار برده اند .

میرزا علی لنگرانی حکیم گوید :

هر لحظه از آن زلف گره در گره افتد دیگر گرهی در گره مشکلم ایدوست  
خواجه شیرازی گوید :

شرح شکن زلف خم اندر خم جانان کو نتوان کرد که این قصه دراز است  
اختر شیرازی گوید :

گر پیریشان کنی آنزلف خم اندر خم را      ترسم ایدوست که آشفته کنی عالم را  
چین زلف تو فکنده گرهی در کارم      بگشا بهر خدا این گره محکم را

## در زمان ماموریت آقای فهیمی

این دستور بشماره - ۲۱۰۷۷۱۰۳۰ - مورخ ۲۵ ر ۱۴۰۵ با داره معارف و اوقاف رسید .

### آقای رئیس معارف و اوقاف آذربایجان شرقی

نظر بر اینکه وضعیت طلاهای موجود در اردبیل در معرض خطر است بشما اجازه داده می شود با حضور نمایندگان حکومتی و مالی و نظامیه محل طلاهای مزبور را برداشته با کمال دقت پمچیده و پس از تنظیم صورت مجلس بوسیله خیلی مطمئن بمسئولیت خود آن را بر کز حمل نمائید .

بوزارت مالیه و وزارت داخله و اداره نظامیه هم نوشته شد که بمامورین محلی خود دستور دهند که در این قسمت مساعدتهای لازم را بنمایند . منتظر است که در این باب کمال دقت شود که اندک خسارتی وارد نیاید . لازم است آقای صفوت را مخصوصا به اردبیل اعزام نمائید با حضور ایشان این امر انجام بگیرد .

وزیر معارف و اوقاف . علی اصغر حکمت

## ابلاغ حکم وزارتی

اداره ایالتی معارف تحت نمرة  $\frac{9899}{9235}$  با ارسال سواد حکم فوق بنگارانده بدین -

مضمون ابلاغ نمود . لازم است فوراً با ردبیل حرکت نموده مطابق دستور با حضور نمایندگان دوائر دولتی اردبیل طلاهای موجود موضوع مراسله فوق الذکر را برچیده و در جعبه محکمی گذاشته و سر آنرا قفل و لاک نموده و بمهر تمام نمایندگان که در مراسله وزارتی ذکر شده است رسانده خود نیز مهر نموده توسط پست مستقیماً بوزارت معارف و اوقاف بفرستید . و چون کار زیادی نیست باید در ظرف یکی دو روز خاتمه یابید البته

برای این اقدام صورت مجلسی جامع و مضبوطی در پنج نسخه تنظیم نموده و با مضای تمام نمایندگان رسانده خود نیز امضا کرده يك نسخه بنمایندة حكومت و يك نسخه به نمایندة معارف محل تسلیم نموده و دو نسخه دیگر را در ضمیمه راپرتی كه از نتیجه اقدام خود خواهید داد با بار نامه و قبض پستی بدارة ایالتی بفرستید پس از عزیمت و ورود بمقصد معلوم شد كه هنوز بر رئیس اداره دارائی محل در آن باب دستور نرسیده است . وبدون وصول دستور حاضر باشراك در عمل نیست . بنابراین مراتب تلگرافی بدارة معارف اطلاع داده شد كه هم اقدام نمایند و هم ملتفت باشند كه در ظرف یكی دو روز قابل انجام نیست .

بالاخره بدارت دیگر هم دستور لازم واصل شد . مقداری طالع مربوط بمقبره شیخ صفی از زمان اسبق در اداره دارائی محل ضبط بود و مقدار بیشتری را نگارنده در ضمن همین ماموریت در زیر آستانه (مدخل) مقبره شیخ صفی رحمه الله با تصادف پیدا كرد بی گمان خدام سلف آستانه آنجا را مامن دانسته و مخفی کرده و تصرف ننموده اند و با این كار نمونه ای از اخلاق و ایمان و امانت مردمان زمان اسبق باقی گذاشته اند «رحم الله معشر الماضین» و یك عدد قلیل از فداكاران و خدمتگزاران زمان معاصر . فرهنگ تقویت همان اخلاق و ایمان را لازم دانند و در تقویت و ترویج آن میکوشند « مذهب عاشقز مذهبها جداست »

بالجمله زیاده از ده من طلای خالص تمام عیار با حضور نمایندگان ادارات بسته بندی کرده و بمسئولیت خود و بوسیله پست بطهران فرستاد . پس از ارسال آن بقدر چهار یا پنج مثقال از شكاف بعض درو پنجره های آستانه شیخ بادستیاری و قلم زر گردر آورده جدا گانه توسط پست فرستاده شد .

## عبارت دبیرستان صفوی اردبیل

در سال ۱۳۱۴ یا ۱۵ جناب آقای فهیمی استاندار و فهیمی رئیس فرهنگ و نگارنده

هر يك بمنظور و مأموریتی باردييل سفر کردند . آن دو برادر در منزل آقای حاج حسن وهابزاده مهمان شدند نگارنده در منزل آقای دکتر شمس حکیمی شب را بسر آورد « کبوتر با کبوتر باز باباز » صبح پیش والی رفت از طبقات اهالی هم بدیدن آقای استاندار می آمدند . مرحوم حاج کاظم زمانی بایک عده از وجوه اهالی چون رئیس فرهنگ را در آنجا ملاقات کردند . تشکیل سیکل دوم دبیرستان را تقاضا نمودند . در جواب آنها گفته شد تهیه محل از سوی شما . تشکیل کلاس چهار و پنج و شش بتدریج بعهده فرهنگ باشد . ایشان گفتند ما هم قبول داریم بشرط اینکه آقای صفوت که از حسن تصادف در اینجا هستند و میان اهالی مسموع الکلمه است یک چند روز در اینجا بماند و این مطلب را بنحوی که مقتضی بداند عملی کند . رئیس گفت همینطور باشد . بعد از دوسه روز برادران فهمی برگشتند . نگارنده برای اتمام مطلب توقف کرد . صبح وعصر در اطراف ساختمان عمارت مدرسه با کمال شوق و رغبت صحبت بود و هزینه ساختمان بر آورد می شد . یکدفعه حضرات سست شدند . جهت فترت را از گوشه و کنار تجسس کرد معلوم شد پیردیری که خود او هم از ثروتمندان درجه يك اردییل می باشد رفقای خود را پشیمان و ملامت کرده است . و چون مصادف بماء صفر بود کسانی در مجالس روضه خوانی به مردم تبلیغ کردند که زیر بار نروند . باید دوات خود عمارتی برای دبیرستان اردییل بسازد . فلذا قرار مذکور سرنگرفت .

اردییل براستی يك دبیرستان شش کلاسه بی نهایت محتاج بود . زیرا که اولیاء دانش آموزان مجبور بودند پس از آنکه سیکل اول را امتحان دادند آنها را به تبریز یا ب طهران بفرستند و این کار هم برای فقرا و هم برای اغنیا آسان نبود . نگارنده موقعی که در سال ۱۳۰۸ - از اردییل به تبریز احضار و اداره دبیرستان شمس تبریز را ( دارالمعلمین ) عهده دار شد . دانش آموزان اردییل بعلمت نبودن سیکل دوم و بمناسبت اینکه نگارنده سابقه آشنائی با طبقات مردم اردییل داشت با آموزشگاه مزبور مراجعه کرده و سپرده شخص من بودند .

بالاجمال توسط اداره فرهنگ بمقام وزارت پیش نهاد کرد که دروجه طلاهای ارسالی اعتباری دهند تا برای دبیرستان محل عمارتی ساخته شود و این نظریه را پذیرفتند در آن ایام آقای فیوضات که سمت ریاست کل اوقاف را داشت . برای تهیه مقدمات کار بتبریز سفری کرده و در آن باب با نگارنده مذاکره نمود . این بنده چنین صلاح دانست که آقای اسماعیل دیباج که از جهت درستی عمل معتمد است و در قسمت مهندسی هم بی اطلاع نیست برای نظارت و انجام امور ساختمان باردییل اعزام شود . همین نظر موقع قبول یافت و مومی الیه بمحل اعزام و بکار ساختمان شروع شد . در طول مدت و تا اتمام عمل خود نیز گاهی باردییل رفته و از نزدیک نظارت و مساعدت لازم میکرد . تایادگار پایداری بوجود آمد . امید است اهالی صافدرون محل یادخیر خود را پاداش این عمل فرمایند . «خوشدلم زانکه درین باغ نهالی دارم» پوشیده نماید که مقصود از نگارش برخی از جریبان امور فرهنگی آذربایجان و شیرازه بندی این دفتر با همین نظر است . یعنی صاحب دلان آینده و معاصر از عابرو ناظر روان از دست رفتگانی را که از زحمت لذت برده اند بیاد خود شاد دارند .

ماهر دو میرویم از این رهگذر ولی تو میروی بجمله و من میروم بگور .

### (نقل اموال عتیقه شیخ بتهران)

ماه دوم سال ۱۳۱۴ زمان ریاست آقای رضا فهمی بر حسب ابلاغ  $\frac{۳۰۸۹}{۶۱۳}$  مامور شد که همراه مسیو گدار مدیر کل عتیقات و موزه و آقای مهران مفتش وزارت به اردبیل رفته اشیاء عتیقه بقعدرا با تطبیق صورتیکه در زمان اقامت نگارنده تنظیم شده بود برای حمل بطهران بآقای مهران تحویل بدهد .

ناچار باردییل عزیمت کرد و ماموریت خود را انجام داد .

ضمناً مقداری کتب و قرآن مذهب خطی و اشیاء دیگر که در زمان اقامت

۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ - از منزل مسئول و نگهبان بقعه بدست آورده و در اداره محل ضبط بود با آقای مهران تحویل داده مراجعت نمود . مجموعه سی صندوق اشیاء بمرکز حمل شد که بدون تردید مقداری از آنها نادر الوجود و مقداری بی نظیر بود . ظروفی که از چینی - خانه شینخ علیه الرحمه حمل شد پشت آنها بامهر شاه عباس صفوی محكوك و همپور بود (كلب آستانعلی عباس)

## شرکت در گشایش دبیرستان زنجان .

سال ۱۳۱۵ شمسی قرار بود که دبیرستان نوین یاد زنجان با حضور جناب علی اصغر حکمت افتتاح شود . یکمده از نمایندگان معارف ولایات هم دعوت شده بودند و چند تن از صاحب منصبان مهم وزارتت نیز حضور داشتند . مرحوم رهنما که معاون وزارت فرهنگ بود هم حضور داشت . از آذربایجان آقای رضا فهمی و نگارنده این سطور دعوت و عازم زنجان شدند .

نگارنده در آن سفر بیشتر از هر چیز ملاقات جناب آقای رهنما را مغتنم شمرد از دیر زمان ارادت غائبانه داشت . مردی عارف سیرت و حکیم طریقت و دانشمند بود بوسیله برادرش رهنما که رئیس دادگستری تبریز بود دورادور بمعارفه موفق و در سفر زنجان تشرف بحضور حاصل شد . و در همانجا باستماع کنفرانس ایشان نائل گردید .

(بروای یار که فردوس مکانت بادا باد همواره روان تو عزیز انوار)

دبیرستان زنجان بس زیبا و مناسب حال و حوائج معارف بود . یک هفته فرهنگیان حاضر محل مهمان وزیر بودند . روزها وقت ناهار در سر سفره وزیر گرد آمده صرف غذا میکردند ولی شبها غالب آنها غائب بودند گویا در منزل نماینده معارف تغذی میکردند . آقای صادقی نژاد را که آنوقت پست خدمت او در رشت یابندر پهلوی بود هم تلاقی اتفاق افتاد . از اینکه تقاضای پدرش درباره انتقال خدمت او عملی نشده و فوق اختیار نگارنده بود خجلت زده شد . اکنون رئیس فرهنگ موقت آذربایجان شرقی است .



مومی الیه تبریزی و پسر مرحوم معین الرعایا میباشد. پدرش از یاران اجتماعی مابودمردی بالادب و متین و مهربان و نازک بین بود. اما با اخلاقیات پسر از لحاظ دوری و عدم همکاری آشنا نیست. (در ظاهرش عیب نمی بینم و از باطنش غیب نمیدانم)

روزی دعوت شدگان و اطرافیان وزیر برای دیدن مقبره شاه خدا بنده بسلطانیه رفتند نگارنده چون در سوابق ایام دیده بود همراهی نکرد. در باغ و منزلی که در اتصال باغ و منزل آقای وزیر تعیین شده بود تنها نشسته و در اختلاط بررو بسته بود. از سوی وزیر توسط محمدخان احضار شد. قریب دو ساعت از فواید محضر معظم له استفادہ حاصل گردید.

بخت مساعد شد که در زیر سایه درخت و روی تخت یکزحمتمکش بی مایه از مخزن علم و ادب گاهی شعر و گاهی تفسیر آیه می شنید. وزیر وقتی از معارف و زمانی از معارف می پرسید و گاهی در این انشای کامیابی که جز در خواب کمتر رخ دهد. پستی همت و سیرت ملازم خدمت رامی سنجید، اما هیات:

الاهمه سود خویش کی بیند آن بنده که کار با خدا افکند.

یکروز سرناهار جناب وزیر به نگارنده فرمود. شما سالهای متمادی مشغول خدمات معارفی بوده و از حق قانونی مرخصی هم استفاده نکرده اید. من چهار ماه مرخصی بشما دادم که بتهران بیایید. مهمان من باشید و بمنزله ندران سفری کنید تا برای شما اعاده قوت و صحت گردد. آری از این استیفاء حقوق قانونی ممنون شد. تا با اعاده صحت بتواند خدمات کوچکی بسود کشور انجام دهد.

چون افتتاح رسمی دبیرستان بعمل آمد و روزهای مهمانی وزارت سپری شد هر کس بجای خود ماهم بآذربایجان مراجعت کردیم. نگارنده بر حسب مذاکره حضوری و اجازه مرخصی وزیر شروع به تهیه سفر تهران کرد. از شما چه پنهان لباس نو و پالتو خن خرید تا در چشم همکاران مرکز حقیر ننماید و خود بتذلیل خود کمک نکرده باشد. آقای فهمی از هر نیت و نظر بود این مرخصی را بتعویق می انداخت. بالاخره

گفت عجله نکن زیرا من هم بطهران خواهم رفت و من شمارا بتهران میرسانم . اول ماه بهمن مقارن طلوع آفتاب تلگرافی آوردند . فوری بامضای تلگراف نگاه کرد . علی اصغر حکمت بود سپس مضمون تلگراف را بدینسان قرائت نمود :

معارف آقای صفوت اداره را از آقای فهیمی تحویل گرفته صورتهای لازم در قسمت محاسبات تنظیم بمرکز بفرستید . کفالت اداره بعهده شماست . باید کمال مراقبت را

۲۴۸۸۱

بنمائید. ۶۸۲۸۰

(در کنار اوست آرامم ولی از پاس شرم حاصل قریم کم از محرومی دوریم نیست)

(آه از این بیطالعی یارب که چون ملک خراب گنج در دل دارم اما بخت معموریم نیست)

امریه وزیر شادی نوید مرخصی را بر باد داد . اداره را طبق صورت مجلس محاسباتی تحویل گرفته و در آن بحبوحه زمستان بکار مشغول شد بدو لحاظ تا آخرین روز کفالت دواهای روزانه را روی میز چیده و ناهار را هم آنجا میخورد یکی از لحاظ کوتاهی روزها که فرصت فاصله دادن بکار نبود . دوم از روی حفظ الصحه و صرفه جوئی از تنفس در هوای آزاد و سرد ،

سه ماه تمام بقرار مزبور مشغول بود در آن ضمن مکتوب خصوصی بجناب آقای حکمت عرض واستدعا کرد که مامور دیگری از مرکز بریاست معارف آذربایجان اعزام دارند . جواب ایشان را عینا در ذیل درج میکند :

### آقای محترم

با اعلام بوصول نامه مورخ ۲۵-۱۲-۱۷ بطوریکه مرقوم شده است نسبت بان انتخاب رئیس معارف اقدام و آقای ذوقی که از مامورین لایق هستند بسمت نمایندگی معارف و اوقاف آذربایجان انتخاب و قریبا عزیمت خواهند نمود بنابراین تغییراتی که باید در بودجه معارفی آنحوزه داده شود . و همچنین نسبت به تغییر یا انتقال محل خدمت کارکنان فعلی مؤسسات معارفی آنجا البته بعد از ورود آقای ذوقی مطالعه خواهند نمود با کومک فکر شما در این باب پیشنهادهای لازم بمرکز ارسال خواهند داشت . و امید

امت هرچه زودتر بطوریکه منظور نظراست اصلاحات اساسی درمؤسسات معارفی،  
آنحوزه بعمل آید. ۱۲۸۵ علی اصغر حکمت

## تغییر کار و کاریر آقای فهیمی

چون آقای فهیمی ازجانب وزارت متبوع بمرکز احضار شد باندکفاصله پست خدمت او ازوزارت فرهنگ بوزارت کشور انتقال یافت. و علت تبدیل پست ودوری از فرهنگ اوتاکنون برای ما معلوم نشده.

## ادب پروری فهیمی

تریت ادبی آقای فهیمی قابل یادداشت وتوجه است ودر آن باب بحکایت زیر اکتفا میشود که در اواخر ماموریت مشارالیه دستوری از وزارتخانه رسید که تاحلول عید یکعده ازدانش آموزان دبیرستان های دولتی را بتهران اعزام دارید. وقرار بود که دانش آموزان انتخابی رضائیه نیز بتبریز آمده درمعیت هم باسرپرستی شایسته دبیر ورزش بمرکز عزیمت نمایند. درخلال همان روزها که آقای فهیمی اداره را بنگارنده تحویل داد شاگردان با اوتوبوس روانه گردیدند. پشت سر آنها آقای فهیمی هم عازم مرکز شد دردوسه منزلی شهر از کثرت برف از راه ماند همچنانکه دانش آموزان بهمان علت ودر همانجا مانده بودند. البته از این پیش آمد و تاخیر. آقای فهیمی دلتنگ بوده روزی با عصبانیت وعصا پیش شو فر آمده وگوید: پدر سوخته جنابعالی که نمی توانستی درموعد خود مسافران را بمقصد برسانی چرا تعهد کردی.

## ابتکار در فرهنگ

بامر رئیس اسبق بهمه مؤسسات و دوائر فرهنگی آذربایجان شرقی بخشنامه صادر شد که ملزومات خود را پس از گزارش و تحصیل اجازه می توانید تهیه و اتباع

نمائید . بنابراین برای خریدن يك آبخوری گلی که ده شاهی قیمت دارد بایستی يك نمره گزارش و تقاضا بنویسند و يك نمره جواب بفاصله چند روز از سوی اداره اعم از رد یا قبول نوشته شود . دیگران که عهده دار امور اداری و یا تعلیماتی بودند بجه زحمت مصادف شدند باید خودشان نقل نمایند . اما نگارنده از غایت دل تنگی در دارالمعلمین بهمقطاران خود دستور داد که ملزومات جزئی و روزانه و یافوتی و فوری را بحساب مدیر اکتیاع کنند .

روزی از بازار فرشی خریده در اطاق خود انداخت تا بواسطه ورود و خروج دیران و یا مراجعه کنندگان خارج گرد بلند نشود . مرقوم فرمودند : اموال شخصی در مؤسسات دولتی صورت قانونی ندارد (بخلاف اموال دولتی در منازل شخصی که آن از ارکان اساسی وطنخواهی است) .

در اردبیل که هوای آنجا کوهستانی است . آنچه از خارج بشهر می آید در صورت آمدن برف و بارش فوری قیمت اجناس ترقی فاحش میکند . مثلاً دغال از ۱۴ شاهی بدو ریال میرسد . هیزم که هر بارش دو تومان است بچهار تومان فروخته میشود . بنا بر این سالی که نگارنده متصدی امور آنجا بود زمستان نزدیک شد و اعتبار خرید سوخت نرسید . محض رعایت صرفه برای اداره و مدارس باعتبار شخصی هیزم خرید و اسناد آن را بداره ایالتی فرستاد سند را عودت داده و نوشتند که بدون صدور اعتبار تحصیل و اجازه چرا خریده شده .

پس از حلول زمستان يك قطعه جاجیم برای پرده خریده شد . آقای حسابدار عین سند جنس اکتیاعی را عودت داده و نوشت که چون بی تحصیل اجازه بوده پس فرستاده شد . لیکن دل تنگ نباشید در اینم وارد جریان کار منظور است نه اشخاص . (در زمستان اردبیل مراسلات اداری اگر زود مبادله شدی یکماه طول داشت )

(مرهم نمی نهد بجراحت نمک میاش نوشم نمیدهی بدلم نیشتر مزن)

## اعتبار مالی

(در دوسال ماموریت اردبیل نگارنده خیلی بیشتر از بضاعت مالی خود اعتبار و توانایی داشت و آن را دو علت بود. یکی آنکه مرحوم فکری رئیس دارائی محل مساعدت های خارج از حد معمول در حق این زحمتکش مبذول میداشت. در آخر هر ماه اعم از اینکه حواله برسد یا نرسد حقوق کارمندان را می پرداخت. غالب اوقات از آقای اسماعیل نقی زاده که طرف حساب دارائی بود دریافت و باداره دارائی حواله می شد. همچنین در باب هزینه اداری یکدقیقه هم دچار تنگدستی و تأخیر نبود)

دوم دوفتر از تجار مهم تبریز: آقای حاج محمد باقر کلکته چی و آقای حاج محمد نخبجوانی بطرف معامله خود در اردبیل. اولی بمرحوم زرینه و دومی با اسماعیل نقی زاده نوشته بودند که بالغ بهر مبلغی باشد اگر فلانی وجهی بخواهد فوری پرداخته و بحساب جاری تجارخانه منظور دارید.

هیچوقت از نظر مهجور نمانده روز اول که آقای نقی زاده بمنزل آمد و نوشته نخبجوانی را ارائه داد یک کیسه پول نقره همراه آورده بود باصرار زیاد آنجا گذاشت و رفت. فردا همان کیسه عیناً چون احتیاجی نبود بصاحبش عودت داده شد) آن صبحی که از منزل مرحوم فکری بر حسب احضار روانه تبریز بود فراموش نمی شود که فرمانده و فرماندار و جمع کثیر از اهالی حقگزار اردبیل بدرقه کردند و باریش اشک گرد را در امانی نشانند. و شب را در خدمت آقای فکری و خدا بندلور در قریه نیر بسر برد «شبی بفکر جدائی چو شمع سوخت دلم».

بالاخره از ماموریت خارج رهائی یافت. و دارالمعلمین که با فداکاریها بر شد و نمو رسیده بود بدو علت درش بسته شد یکی آنکه ماموریت های گوناگون اداری فرصت نمیداد که مراقبت لازم نماید و بتواند بتمام معنی مسئولیت را عهده دار شود. دوم آنکه با افتتاح دبیرستان نظام مداخلات ناهنجار و اخلالات ناگوار خارجی بحدی زیاده شد که کار بجنون و جنایت کشید. یعنی نگارنده مانند اینکه انتحار کند با انحلال دارالمعلمین

خود را راضی کرد و خدمات مستقیم تعلیماتی را خاتمه داد .

## آقای حسن ذوقی

آخرین روز ماه فروردین ۱۳۱۶ نگارنده برای سرکشی مدارس خسرو شاه و اسکو (چهارفرسخی شهر) به همراهی آقای رجوی دبیر ادبیات رفته بود نزدیک غروب برگشته و اطلاع یافت که آقای رئیس معارف وارد شده است.

آقای ذوقی بی اغراق مردی بهوش و با ذوق و وظیفه دان و در امور تعلیماتی و اداری فرهنگ بصیر میباشد . پس از آنکه بکارهای معارف و اوقاف آذربایجان آغاز نمود . نگارنده موضوع مرخصی را تعقیب کرد ولی ایشان مایل شدند که بعد از چندی همکاری استراحت و یاسفری نماید . زیرا هنوز بکار و کارمندان محل آشنا نبود و دیر باز و بالاخره شرحی در آن باب بمرکز نوشت که هم تسکین داد و هم بمرخصی رساند این است آنچه بوزارت فرهنگ نوشته است .

۲۴۹۷۴

۱۷۷۱۱

## اداره کارگزینی - وزارت فرهنگ

استحضار ام عرض میدارد آقای محمد علی صفوت از کارمندان سابقه دار این حوزه بوده و طبق حکایت پرونده کارگزینی در طی خدمت چندین ساله از مرخصی های قانونی خود استفاده نکرده و بواسطه ادامه خدمت و فرط خستگی بیمار و برای تأمین صحت و رفع خستگی احتیاج مبرم با استراحت ممتد دارند .

مستدعی است با رعایت مدلول ماده - ۷ از آئین نامه مرخصی کارمندان رسمی از تاریخ ۲۵ آبان ماه ۱۷ دو ماه مرخصی با استفاده از حقوق درباره مشارالیه منظور فرمایند که مشغول مداوا و استراحت گردند .

رئیس فرهنگستان ۳ حسن ذوقی  
آقای ذوقی شاید از روی اعلام صلاحیت قانونی و یا تعیین تکلیف منتظران ارتفاع مقام و یا برای اعلام بمراجعه کنندگان و کارمندان فرهنگی بوده که در اوایل ورود خود

## آقای محمد علی صفوت

نظر بسابقه طولانی و بصیرتی که در امور معارف و اوقاف دارید مقتضی است کارهای معارفی را عموماً و قسمت اوقاف را خصوصاً بموجب این ابلاغ تحت نظر گرفته در حسن جریان و پیشرفت امور بیش از پیش جدیت نمائید. سمت معاونت اداری شما بمقام وزارت پیش نهاد و صدور ابلاغ وزارتتی نیز تقاضا شده است. حسن ذوقی.

آقای ذوقی در مأموریت خود از مساعدت و همراهی در احداث عمارتی برای دبستان کلاس رازشستر دریغ ننمود.

آقای ذوقی در انجام و اتمام عمارت دانشسرای مقدماتی پسران که در هیچ یک از استانها نظیر ندارد سعی وافی بعمل آورد. بدون مبالغه با خدمات فرهنگی لیاقت خود را نشان داد و در ایفاء وظیفه خلاف انتظاری از وی دیده نشد. اختلاف نظری که بظهور رسید در برداشتن دیوار فاصل کتابخانه بود. کارمندان تعلیماتی دانشسرا میخواستند که کتابخانه بدانشسرا تخصیص داده شود. در صورتیکه با نیان آن مؤسسه برای استفاده عموم اهل شهر با هزاران فداکاری دایرش کرده اند. بالاخره به برداشتن دیوار اکتفاء شد.

در موقع مأموریت آقای ذوقی حکم استقلال فرهنگی آذربایجان غربی (رضائیه و توابع) از مرکز رسید و نماینده آن اداره پروندهای مربوط را از اداره استان ۳ تحویل گرفت. در انقسمت فقط بذکر خیر آقای حسین مستشاری که نماینده معارف و اوقاف و از نیکمردان و نجبای محل بود قناعت میشود.

آقای ذوقی آیین نامه کمک مالی بمدارس ملی را از تهران خواست تا وضعیت مدارس اعانه بگیر آذربایجان را با آن تطبیق و بانقسمت سرو صورتی دهد. اما دوره مأموریت او سپری و از اقدام لازم مانع شد.

در اواخر خرداد ۱۳۱۸ تلگرافی از وزارتخانه رسید که جناب آقای مرآتوزیر فرهنگ برای افتتاح دانشسرا به تبریز عازم هستند غدغن نمائید مدارس تبریز تعطیل ننمایند. فوری مراتب بمدیران مدارس ابلاغ گردید تا دانش آموزان را از تعطیل و مسافرت منع نمایند در عزیمت آقای وزیر تاخیر رخ نمود. روزهای چندی گذشت تا مدیران مدارس بداره مراجعه و شکایت نمودند که فصل تابستان است و دانش آموزان را نمی توانند از استفاده ایام تعطیل رسمی بازدارند. بالاخره اجازه داده شد که برطبق نظامنامه تعطیلات فرهنگ عمل نمایند.

راستی نگارنده هم از این پیش آمد ناراضی بود. اگرچه در تابستان نه تنها برای اداره معارف تعطیل نبوده و آن بآموزشگاهها اختصاص دارد. بلکه فصل تابستان از لحاظ رفع نواقص مؤسسات و تعمیر عمارات و تهیه و ارسال احصائیه و گزارش امتحانات شهر و ولایات و غیر آنها موقع زیادی کار اداره است. اما سفر وزیر بعنوان اینکه برای افتتاح دانشسرا تشریف می آورند. موجب مسخره بود نه مفخرت. پس بهتر بود در اوایل مهر ماه که اول سال تعلیماتی و موقع باز شدن مدارس و شروع بدرس است عزیمت فرمایند.

بالاجمال برای سکونت و منزل آقای وزیر با تبادل نظر رئیس با مرحوم حاج زین العابدین هشتروندی ملاقات و تحصیل اجازه کرد که در باغ و عمارت ملکی او که در جاده تهران و اول خیابان پهلوی واقع بود وسایل پذیرائی وزیر تهیه شود. پس از جاب موافقت تا حدی که میسور بود مفروش و مبله گردید و مقدمات لازم فراهم آورده شد. پس از انتظارات جناب وزیر بهمراهی آقای دکتر رضا زاده شفق وارد و در باغ مذکور منزل و اقامت گزید.

آقای ذوقی با بهترین وجهی خود مشغول پذیرائی بود. نگارنده جز در موقع ورود بتبریز حضور آقای وزیر نرسید. تا آنکه روزی آقای وزیر بداره معارف تشریف آورد و بهر اطاقی از بیرون نگاهی کرد و پرسید این اطاق بکدام شعبه مربوط است. در



آنضمن باطاق نگارنده ورود فرمود و نشست . از باب تجلیل و تشویق سخنانی فرمود که از بیان و نگارش آنها صرف نظر میشود .

نگارنده فکر کرد حالا که عقل و منطق در کار نیست . اگر اثر تعمد در جنون (باصطلاح قدما تغفل) هم امتحان شود ضرر ندارد . « دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد » پس از کسب اجازه و تشکر از تفقد و نوازش خاصی که مبذول بود عرض کرد : جناب آقای وزیر باعتاب مقدسه مشرف شده اید از قبیل کر بلا و نجف و غیر آن گفت از این پرسش چه منظور دارید . عرض شد اگر جواب دهنده مقصود بعرض میرسد . گفت مثلاً فرضاً .. عرض شد پاسخ تردیدی کافی نیست . بالاخره گفت آری فرض کنید که رفته ام گفتم اگر رفته باشید قطعاً ملاحظه فرموده اند که زائران و نیازمندان بویژه عربها بدون تصنع مستمندانه منظور و مطلوب خود را بمزور عرضه دارند .

در میان کارمندان دولتی هستند کسانی که میدانند در شغل آزاد کار کم و سود زیاد است اما باقناعت بکمتر دامن بکمر زده پا کد لانه خدمات کشور را ترجیح داده اند .

آیا لازم نیست که موقع فرصت و امکان در اطراف مقام وزارت گرد آمده و دردمندانه در رفع نواقص کار استمداد کنند . آیا تعارفات معمولی در وصول بمقاصد ملی اثری دارد و گاهی از کار گشاید .

ظاهراً آقای وزیر تصدیق کرد ولی در باطن از این لاق چانه دیوانه رنجید و مکرر شد و بفاصله چند دقیقه برخاست و باطاق رئیس رفت .

طاقتش رفت و حالتش آشفت      خشمگین گشت و خشم خویش نهفت  
( توضیح آنکه آنزمان محل اداره فرهنگ و بروی عمارت شهرداری سرخیابان خاقانی . ملکی حاج حسین هشترو دی بود که در زمان ریاست دکتر احمد محسنی نگارنده اجاره کرده بود ) .

آقای مرآت تقریباً دو هفته در باغ هشترو دی کنار استخر و نهر آب باخور و خواب گذرانده و فقط روزی هم بدانش سرا تشریف برده و تماشا کرد و اجازه داد که در مهرماه

دانش آموزان را در عمارت جدید البنا انتقال و جا دهند . آنگاه بدون رسیدگی بوضعیت فرهنگ آذربایجان بیای تخت مراجعت نمود .

متأسفانه عرایض ازل بر آمده و صافدانه را قم در نظر وزیر خارج از اصول معمول و توهین آور جلوه گر شد . پس از آنکه بطهران برگشت چندی نگذشت که در حق این وارسته مستحق این حکم را صادر نمود و معلوم شد که دیوانگی هم خیر و برکت ندارد

۹۱۳۰

۷۸۴۴

### آقای محمد علی صفوت

چون بموجب گزارش ۸۰۴۷ - اداره فرهنگ تبریز تا تاریخ بیست و دوم اردی بهشت ۱۳۱۹ انجام خدمت کرده اید حقوق خود را تا آن تاریخ تمام دریافت خواهید داشت و از آن تاریخ باز نشسته می شوید . اسمعیل مرآت .

پس از چند روز ناسخ حکم فوق بنمره ۱۱۴۷۶ رسید با تصریح اینکه حکم سابق ۱۰۱۴۲

باشتباه صدور یافته است .

( منصبی راجه کنی خواه که از هر نا اهل )

( گه ترض کشی و گاه ترحم بینی )

بالجمله آقای ذوقی مرد عمل و نیک نفس و آراسته بود . هنوز کاهی مکتوبات شخصی او را باشوق وافر مطالعه و کسب روشنی میکند . شرح جزئیات امور معارفی خدمتگزاران شهرستان و استان هم طولانی است و هم ناقص زیرا نه پرونده در دست است و نه جریانهای روزانه در حافظه مانده بنا بر این از نگارش آنها صرف نظر میشود . در مدت ریاست ذوقی بر رسم معمول اداری نگارنده سمت معاونت داشت . تا آنکه از مقام وزارت احضار شد و این آخرین ابلاغ بود که بنگارنده ایصال و بمرکز عزیمت نمود :

## آقای محمد علی صفوت معاون اداره معارف استان سوم

در این موقع که حسب الامر تلگراف رمز ۶۱۰ مقام وزارت متبوع عازم مرکز می باشم. طبق دستور کفالت کلیه امور معارفی و اوقافی آذربایجان شرقی بشما محول و ضمناً اشعار می شود. چون در موقع ورود این جانب به تبریز (۱۳۱۶-۱-۳۰) و تصدی امور معارفی و اوقافی این حوزه نسبت برد و تحویل معمولی اثنایه و اموال که در موقع انتقال آقای فهیمی بعمل آمده بود اقدامی نشده علی هذا کلیه امور بحریان خود باقی و برقرار خواهد بود. رئیس معارف و اوقاف. حسن ذوقی.

پنهان نماند که آقای حسن ذوقی بعد از آنکه بمرکز برگشت چون از مجاری امور فرهنگی محل آگاهی کامل داشت و معایب در نظراء مستور نبود و رفع غالب آنها منوط بتوجه وزارتخانه بود. در غیاب خود نیز از مساعدت های اداری و گرانهای خود بمعارف و اوقاف آذربایجان دریغ ننمود و در تسریع کارهایی که مربوط بمرکز بود کوشش فوق العاده میکرد.

(قدری نگذاریم برایت سروجان را در پای تو ریزیم هم اینرا و هم آن را)

## پیش آهنگی:

پیش آهنگی که در میان ملل متمدنی از دیر زمان معمول بوده و برای تشکیلات و منش پیش آهنگی آیین و برنامه نوشته شده. در کشور ما ایران هم معمول گردید و باستانها نیز دستور تشکیل آنرا دادند. و در تبریز نیز تاسیس یافت. و پیش از مدارس ایرانیان مسلمان جمعیت ارامنه از دانش آموزان ارامنه پیش آهنگ تشکیل داده بودند پس از آنکه از مدارس ملی و دولتی مطابق دستور مرکز یک عده پیش آهنگ تشکیل یافت معلم و مربی برای آنان تعیین گردید و لباس مخصوص پیش آهنگی را پوشیدند. در زمان ریاست آقای ذوقی بود که دستور رسید که پیش -

آهنگان راسفر بری کنند و در این باب مکرر مدیران مدارس بداره دعوت شدند که ایشان هریک به پیش آهنگان مدرسه خود اخطار کند. لوازم سفر مختصر موافق صورتی که داده شد تهیه کنند. بایکوجه مختصری (چهار تومان) وقتی که مجهز شدند اطلاع دهند تا همراه آموزگاران آن قسمت بسفر حرکت نمایند.

آقایان مدیران هر دفعه که بداره دعوت می شدند جز یاس همراه خود نمی آوردند بالاخره روزی باتفاق گفتند که اولیاء دانش آموزان اطمینان ندارند و ازدادن وجه نقد و تهیه ملزومات سفر کوتاهی میکنند.

از لحاظ دستورمرکز اینمطلب نه مورد مسامحه بود و نه جای اجبار و فشار بنابر این نگارنده گفت آقایان مطابق عده که برای سفر در نظر گرفته شده حساب کنند مجموع وجه پرداختی هر قدر باشد نصف آنرا محض تسهیل امرشخصا می پردازد و اما از لحاظ عدم اطمینان باولیاء اطفال برسانند که فلانی هم همراه پیش آهنگان سفر میکند و مسئولیت را در عهده میگیرد اگر باز تعلل کردند و مطمئن نشدند ماهم این تصمیم را یکدفعه موقوف میداریم. باین عمل و تعهد موافقت حاصل و جمعیت کوچ داده شد در سه فرسخی طرف مشرق شهر در کنار استخر حاج ابدال چادرها زده شد و وسایل اعاشه و آسایش را فراهم آورده حرکت کردیم. یکچادر مخصوص بایک نفر فراش برای نگارنده در محلی که بچادرهای پیش آهنگان مسلط بود معین کردند یک هفته بخرج خود وقت گذرانند مکرر آقای ذوقی از شهر برای سرپرست میوه آورد و او هم میان رفقا و همسفران تقسیم کرد. از مواردیکه از سوی وزارت متبوع اظهار خرسندی و تقدیر شده که از نگارش همه آنها خودداری شد یکی هم بمناسبت مساعدت به پیش آهنگان بوده است. (۱)

---

(۱) نگارنده بهتر از هر کسی می تواند ارزش و مصداق کارمندی خود را در اداره فرهنگ با گزارش این واقعه روشن دارد :

در زمان اسبق چند تن از رفقای دانشور در درویش منزل احتفال ادبی داشتند که

## جناب دكتر عيسى صديق وزير فرهنگ :

محض ترويج زبان رسمى كشور و تنوير افكار مردم در هفته يكشعب كنفرانس علمى وادبى و اخلاقى در سالن كتابخانه و قرائتخانه دولتى تبريز داير بود در تحت نظر كميسيون پنج نفرى . آقاى دكتر صديق اعلم در آن اثنا بتبريز و رضائيه سفرى كرد تا از نزديك وضعيت فرهنگ رابه بيند و حوائج آنى و ضرورى آنرا رفع نمايد . قطع نظر از اينكه حائز مقام وزارت بودند از دير زمان از صاحب منصبان عاليقدر فرهنگ و علاقه مند بوده نه ييگانه از كار .

كميسيون مزبور شى را بسخترانى جناب وزير تخصيص داد و اعلان كرد . البته فرهنگيان و روشنفكران بيشتر از شبهاى ديگر براى استماع سخنان وزير رغبت خود را آشكار ساخته و گرد آمدند .

آقاى وزير فرهنگ در باب اينكه كشور ايران چه خدماتى را در زمان باستان به پيشرفت تمدن جامعه بشرى انجام داده است . سخترانى فرمود . هنوز آنانكه آنشب را حاضر بودند بيانات مدلل و فصيح دكتر صديق را شنيده و فايده ها بردند از يادشان نرفته آقاى دكتر صديق در سفر و اوقات ايام معدود خود مدارس ملي و دولتى را بازرسى كردند و هم با فرهنگيان و دييران در تماس بودند . و هم بمقبرة الشعراى كوى سرخاب

چون روز باخر رسيد . مرحوم ميرزا محسن معتمد كه از فضلاى وقت بود گفت آقاى بان رفقا من بيش از يكساعت بود كه افادات علمى وادبى را كه امروز استفاده شد با نهايت مسرت مطالعه مي كردم . بدون برده پوشى از آقاى ميرمهدى معين هيچگونه در افشاني بخاطر نيامد . ليكن در همن حين بغفلت خود بي برده اعتراف مي كنم كه ازوم و ارزش حضور آقا از همه ماها و زين تر و والاتر بوده بانه اين است كه در طول چند ساعت هريك از رقعا در بريان مطلبى كه خواسته قسم ياد كند بطرف آقا متوجه شده و بعمامة او اشاره کرده گفته است . قسم بجد اين آقا . پس اهميت وجود و حضور آقاى معين بيشتر مى باشد ...

( از آثار بدان چون قدر نيكان مى شود پيدا )

( درين عالم وجود ناقص ما هم بكار آيد . )

رفتند . بدیدن آقای میرزا محمد ثقة الاسلام رفته و کتاب ثقة الاسلام شهید را که در شرح حال و آثار مؤلفین شیعه تاحرف د نوشته است ملاحظه فرمودند .

چقدر تماس رجال دانش با اهالی ولایات و بیانات ایشان در ترویج زبان و وحدت ملی و از جهات دیگر مؤثر است . و تاچه حد اثر معکوس دارد که این قبیل مسائل از راه تحکم و تشدید تزریق شود .

بالجمله راجع بفضایل اخلاقی آقای دکتر صدیق این بس که ایام توقف خود را با نهایت سادگی و بازندگانی معلمی گذرانده و در منزل یک که در مدت بیست و اند سال سه بار در راه نیل بآمال فرهنگی یغما دیده بود قناعت نمود .

آیادر آموزشگاهها لوحه زدن (ترکی حرف زدن ممنوع است) تحریک احساسات و تعصبات محلی نیست . و اثر معکوس ندارد ؟

(خدا رحمت کند مرحوم میرزا علی مکتبدار معروف برشید القلم را که در جوار حمام متصل بمکتب خود معروف بحمام میرفتاح این جمله را در لوحه نوشته و نصب کرده بود ، (رو تراشیدن در این حمام موقوف دارند)

چوی متن سخنرانی آقای دکتر صدیق از غایت گرفتاریهای زمان و تحمل نوائب بی پایان دریاد نگارنده نمانده ملخصی از اثر خامه ایشان راجع بتاریخ محض استفاده خوانندگان در این دفتر نگاشته می شود .

## تاریخ :

برای پرورش قوای روحی و تهذیب اخلاق و تقویت وجدان و همچنین برای ایجاد حس میهن پرستی آموختن تاریخ بسیار سودمند و بلکه ضروری است ، آدمی طبعاً کنجکاو و مایل است بداند کشوری که در آن متولد شده<sup>۲</sup> و زیست میکند در قرنهاي گذشته چه صورت داشته و وضع آن از چه قرار بوده . اطلاع بر این احوال همیشه و همه جا کمك بزرگی است برای حافظه .

قوة متخیله نیز از خواندن تاریخ نیرومند و منبسط شود و وقتی که حوادث را آن

طور که واقع شده نقل گردید و علل و اسباب آن ذکر نمودید و عامل آن یعنی اشخاص تاریخی را نام برده شد شنونده یا خواننده بعضی را می ستاید و نسبت بآنان مهر میورزد و برخی را انتقاد میکند و از آنان متنفر و بیزار شود و همین است پرورش دادن قوه تمیز و فهم و فکر .

اهمیت و ضرورت آموختن تاریخ از این لحاظ است که تاریخ درس اخلاق و کوشش و کار است تاریخ همواره دادگرا در مقابل ستمگر و خدمتگزار را در مقابل تبه کار و غلبه حق را بر باطل نشان دهد و در وجدان عشق حق و حقیقت پرورش یابد .

تاریخ مشوق بزرگی است بجد و جهد و سعی و عمل : چه نشان میدهد که تکامل تدریجی است و نباید از کندی پیشرفت نومید شد از مخالفت عامل های موجود مأیوس گردید . بلکه باید کوشید و وسایل تکامل را فراهم کرد .

درس دیگری که تاریخ از نظر اخلاق میدهد عبرت گرفتن از گذشته برای آینده است

(علی امیرالمؤمنین ع فرماید : فی تصاریف الدنیا اعتبار)

(در شکار ستان دنیا آنچه میباید گرفت)

(شاهباز دیده روشن دلان را عبرتست)

ملت ایران از آغاز تاریخ لااقل یک سوم از روزگار خود را تحت رقیت بیگانه زیسته و سلسله هایی چون سلوکید - خلفای اموی و عباسی - غزنوی - سلجوقی - مغول و تیمور بر او فرمانفرمائی کرده است . از اینرو متنبه می شویم که روش پرورش و آموزش ما باید دگرگون شود تا در آینده کشور ما دچار بلیات و ناکامیهای گذشته نگردد :

آموختن تاریخ بیشتر از این حیث ضرورت دارد که کشور را بفرزندان خود می شناساند . مهر میهن را در دل آنان ایجاد میکند ، خدمات مردان بزرگ وطن را معرفی میکند : حوادث گذشته مملکت را نقل میکند . دوران با عظمت و افتخار و اوقات تیره بختی و نکبت نیاکان ما و امیدهایی که داشته و کامیابی ها و فیروزی هایی که حاصل کرده و ستم هایی که کشیده ورنجهائی که برده اند بیان می کند . تاریخ کشور ما را مانند مادری توصیف میکند که بدو پیوند و بستگی داریم و از وی کسستن نتوانیم .

درس تاریخ بمای آموزد که در قرن های گذشته نسل هایی که آمده و رفته اند برای معاونت یکدیگر اقدام کرده اند - هر نسل کار نسل پیشین را پی کرده و نسل های متوالی دست بدست یکدیگر داده وطن را بترکیبی که اکنون هست بما تحویل داده اند و ما باید خدمات آنها را دنبال کنیم و کشور را بصورت بهتر بفرزندان خود بسپاریم .

درس تاریخ باهل کشور نشان میدهد که برای ارتقا و تکامل و نیک بختی و کامیابی باید متحد و متفق شد و باهم کار کرد و برادر وار تحمل نمود که دیگران عقاید و آراء مختلف داشته باشند و بتوانند آنها را براز کنند .

تاریخ هنر های زیبای ایران اواخر در دسترس همه نبود خوشبختانه در سال ۱۳۰۴ پروفیسور پوپ (۱) رئیس سابق بنگاه هنر های زیبای دانشگاه شیکاگو بایران آمد و در این خصوص در حضور رئیس دولت و مردان درجه اول ایران بزبان انگلیسی سخن راند نگارنده آنها ترجمه کرد و وزارت فرهنگ آنها چاپ نمود .

## آقای ملک زاده

پس از آنکه در سال ۱۳۲۰ رئیس فرهنگ که از ذکر نام او خود داری میشود مصادف بآمدن ارتش متفقین بایران گردید و از تبریز بمرکز فرار کرد (تقدیر و ترفیع شد) اداره فرهنگ بدست سربازان روسی افتاد و اثنای بیغما رفت پرونده های راکد و جاری داغون و پراکنده گشت . آقای ملکزاده بریاست فرهنگ آذربایجان منصوب

(۱) پروفیسور مذکور وقتی بتبریز هم آمد کتابی درباره عتیقات و هنر های زیبای ایران باعکس های آنها نوشته بود . در منزل دکتر احمد محسنی رئیس فرهنگ این سخن از او شنیده شد : چه بهتر است اهالی این کشور اخلاق شرقی و ایران باستان را از دست نداده و باداد و اخلاق معاصر مفتون نشوند . تاچنانکه مادر زیر پنجه دیو آسای تمدن عصری دست و پا میزنیم آنها گرفتار نباشند .

(مباش غره به تقلید غریبان که بشرق اگر دهد ، هنر شرقی احترام دهد)



واعزام گردید و سیصد هزار ریال برای خرید اثاثیه از سوی دولت اعتبار داده شد .  
اداره را سر و صورتی داد و اثاثیه خرید و بامور جاری و عادی فرهنگ مشغول گشت .  
آقای ملکزاده پس از اندک توقف و ایفاء وظیفه اوضاع محلی را بمناسبت بودن  
ارتش اجنبی و کوتاه شدن تدریجی قدرت و تسلط مرکز برای ادامه مأموریت و پایداری  
خود موافق ندیده و بمرکز برگشت و دیگر مراجعت ننمود .

آقای ثقفی که همراه آقای ملکزاده و بکارمندی اداره فرهنگ آمده بود .  
بر حسب توصیه آقای ملکزاده در غیاب او بکارها رسیدگی میکرد . در خلال این  
احوال تلگرافی از مقام وزارت زیارت شد که باز تصدی امور معارف و اوقاف را  
بعهد نگارنده تفویض نموده اند . چون ثقفی تازه نفس و جوان بود چنین تصور شد  
که یامید ترقی خود میتواند عهد دار کارهای جاری بشود و خستگی بخود راه ندهد  
جواب عرض شد که بهتر است کفالت اداره را بعهد آقای ثقفی موکول دارند .

(براستی یمش آمدهای اخیر و بهد رفتن کوششهای علاقمندان زحمت کش سستی  
و غفلت اولیاء امور مرکز بکلی نگارنده را خسته و فرسوده کرده بود)

پیش از تعیین واعزام آقای ملک زاده نگارنده بطور خصوصی بوزیر وقت نوشت  
لازم است بانظار جدی و سعی قوی بآذربایجان و فرهنگ آن توجه فرمایند تا باصطلاح  
اطباء قدیم برد الاطراف عارض مزاج کشور نشود که آن از اعلام خطر است .  
در پاسخ وعده اعزام رئیس داده شد که گوئی بکشور آسیبی نرسیده و در  
آذربایجان سوء اتفاقی رخ نداده است .

انتظار میرفت که در آن موقع شخص وزیر اگر چه یکروز باشد بتبریز آید و  
مأیوسان را دلداری داده باشد .

بالاجمال استخوان بندی ثقفی از حمل آنبار گران عاجز ماند و این تجربه را افزود  
که کس نگهبان کس نتوان بود اگر چه پاسدار و مقتدر ترین زمان باشد بلکه لیاقت  
شخصی و شخصیت عملی لازم است . (کل نفس بما کسبت رهینة )

## آقای اسماعیل امیر خیزی

در کار تربیت و تعلیم و خدمت بفرهنگ آقای امیر خیزی مدتی رنج برده و از کسانی است که هر کس و هر زمان بخواهد تاریخ فرهنگ آذربایجان را بنویسد از ذکر نام و پاس احترام او ناگزیر است .

آقای امیر خیزی پس از طی زمان طولانی در خدمات تعلیماتی با آل و عائله از تبریز بتهران انتقال یافت . وزیر دارائی وقت ( آقای تقی زاده ) از یکطرف و وزیر فرهنگ از طرفی در صدد آن برآمدند که از وجود آن پاکمرد استفاده نمایند بالاخره مشارالیه بریاست دارالفنون منصوب و معین شد و چند سال در رشته سابق و مأموس خود بمراتب بصیرت و دانش و خدمات تعلیماتی خویش افزود . تا آنکه سال ۱۳۲۲ خورشیدی بسمت ریاست معارف و اوقاف آذربایجان شرفی بمولد خویش برگشت .

(البته در این مأموریت نظر امیر خیزی صرفاً انجام و ادامه خدمت بود . لیکن اولیاء کار ضمناً نظر دیگر هم داشتند . یعنی کارمندان غیر بومی وزارتخانه که خوش بختانه همواره در رفاه و آسایش بوده و هیچوقت گرفتاری ندیده و با تشویش و غوغا آشنا نبودند در آن موقع از آمدن آذربایجان البته تا سکون و برطرف شدن طوفان خودداری مینمودند) چون ارتباط و صفائی که میان امیر خیزی و نگارنده بود اصولی و فنا ناپذیر بود موقع را مغتنم شمرده و تا حد توانائی از یاری او دریغ ننمود . چنانکه آقای نقی چون بخلق و خوی رئیس وقت آشنا نبود دیر نگذشت که بباز گشت بمرکز متمایل و منتهی گردید .

آقای امیر خیزی بر حسب مسئولیت مستقیم خود اداره دانشسرای دختران را تحت نظر گرفته . بی کفایتی مدیر آن بیشتر جلب توجه کرد . بنابراین آقای عبدالله زاده فریور را که از کارمندان عقیف و عامل کار بود . بالمشاره بمدیریت آنجامعین نمود . در حکم آنروز این عمل فیروزی مهم بود که نصیب فرهنگ گردید . ( متصدیان امور فرهنگ لازم است يك آن قضیه گلین خانم دلاک حمام زنانه قریه پروانلو را در بجنورد از

یاد نبرند (۱)

درموقع ریاست آقای امیرخیزی شورای رسمی فرهنگ مرتباً در هفته یکروز در اطاق رئیس تشکیل میشد. و در کارهای مهم غور و شور بعمل میآمد، روزی نگارنده پیشنهاد کرد که اداره فرهنگ صاحبان کارخانه ها را دعوت کرده و آنها را برای تشکیل کلاسهای اکابر در داخل فابریک وادارد و تشویق کند. در اطراف این موضوع مذاکرات لازم بعمل آمد در نتیجه باتفاق از طرف شوروی پذیرفته و بر حسب معمول مراتب باداره معارف نوشته شد.

اداره معارف اشخاص مذکور را دعوت کرد و راجع بموضوع تعلیمات اکابر گفتگو بعمل آمد. باتفاق گفتند که ما با کمال میل و رغبت بتاسیس کلاس حاضریم با دو شرط یکی آنکه آموزگاران را اداره معارف معرفی کند. دوم آنکه فلانی باین عمل سرپرستی و نظارت داشته باشد. پس از گفتگوی زیاد در آخر قرار شد که با همکاری آقای رسول عطائی مدیر مدرسه سعدی پیش نهاد آقایان عملی شود.

اولین کارخانه که در اجرای این تصمیم و تعهد پیش دستی کرد کارخانه کبریت سازی خوئیلر بود. دوم مؤسسه ای که بفوریت بتسهیة نشیمن های کلاس کارگران اقدام نمود کارخانه نخ ریزی کلکته چی شد.

و دیگر کارخانه نساجی جورابچی بود که با وعده ساختن اطاقهای مخصوص برای کلاس اکابر ما را مشعوف ساخت. و دیری نگذشت مقدمات انقلابات از ما بهتران وضعیت را بهم زد..

---

(۱) گلین خانم تراب نام پسر حسین ۱۹ سال بنام مستمار در حمام زنانه دلاکی میکرد تا سرانجام راز او کشف و دستگیر گردید. • موقعی که از او پروانه کار خواستند گفت ۱۹ سال است که بدون پروانه کار میکنم اگر اصرار نمایند از کار خود دست میکشم زیرا که برخلاف شرع اسلام خود را بیزشک نامحرم نشان نمیدهم.

## احصائیه و تقدیر

در اثنای ماموریت امیر خیزی از تمام مؤسسات فرهنگی شهر تبریز با همه جزئیات آن احصائیه مدرن و بی سابقه‌ای تهیه و بوزارتخانه فرستاده شد که شعبه مر بوطه مرکز آنرا بعنوان مدل بشهرستانها فرستاده و نسبت به کفایت و جدیت کارمندان اداره فرهنگ آذربایجان بمضمونی که در زیر نوشته میشود تقدیر نامه صادر نمود :

۲۲۰۶

## اداره فرهنگ آذربایجان

صورت احصائیه که از مدارس تبریز فرستاده اید جامع و بسیار مرغوب بود وزارت معارف از زحمات کارکنان آن اداره قدر دانی نموده . ضمناً تذکر میدهد که احصائیه مدارس سایر نقاط آذربایجان هم لازم است هر چه زودتر مطابق دستوری که دارد صورتی هم از کلیه مدارس ایالتی تهیه و ارسال دارید .

## جشن فرهنگ

بر طبق آئین نامه مخصوص . ادارات فرهنگ هر محل موظفند که سالی یکمرتبه بادعوت از اهالی محل جشنی برپا کرده از عمومات فرهنگ ذکر و زحماتشان سلف را یاد آوری نمایند . بنا بر این چهارصدتن از جوهر روشن فکران تبریز بسالون دانشسرای پسران دعوت شدند .

آقای امیر خیزی در موقع مناسب و مقتضی مجلس را افتتاح کرده اعلام احصائیه و گزارشی از عمومات فرهنگ را با سخنرانی موجز به عهده نگارنده محول داشتند . پس از عرض گزارش بمیان سخنان زیر آغاز نمود :

## حضار محترم

امتیاز انسان از چارپایان و جانوران با روان و ویژه اوست که آنرا در زمان پارسی خرد و جان و روان و دل گویند . اما نه آن دلی که عضوی از پیکر انسان است . « کش ببرد گربه چو غافل شود » بلکه آن لطیفه موهوبی و ربانی و بی زوالست . (قل

الروح من امر ربی )

ادبا و عرفا نظم و نثر آنچه در باره دل گفته اند مراد همان روانست . ابوسعید ابوالخیر  
گوید : کار دیدار دل دارد نه گفتار (ما کذب الفؤاد ما رای)  
صائب تبریزی گوید :

بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست      نه بسته است کسی شاهراه دلها را  
مولوی یاغیرا گوید :  
صد نشتر عشق برک روح زدند      یک قصره ز وچکید نامش دل شد  
بعضی ها دل را بغنچه تشبیه کرده اند :

غم عالم فراوانست من یک غنچه در د رم  
چه سان بر شیشه ساعت کنم ریگ بیابان را  
دیگری گوید : شد فصل بهار و انشد دل      این غنچه مگر شکفتنی نیست .  
شاعر ترکی زبان که آنرا از آقای حاج ناظم شنیده ام گوید .  
بهار عیشم ز ایدل وصال دلبره قالسون      گشاد غنچه خاطر بهار دیگره قالسون  
هر تعبیر و تشبیهی شود مراد همان روان انسانست (ثم انشانه خلفا آخر) فرهنگ  
نیز مانند روان یا از ظهورات و آثار آنست . پس اگر فرهنگ را از نوع بشر انتزاع کنند  
مزیتی برای او نمی ماند .

لولاہ کان بنو الانسان قاطة      مثل البهائم ترعى خضرة الدمن

لغتی که در زبان تازی مرادف کلمه فرهنگ آمده لفظ حکمتست که آن هم بمعنی  
فهم و خرد و دانش میباشد . (و من یوت الحکمة فقلا و تی خیرا کثیرا)  
در اصطلاح قوم حکمت بمعنی معرفت اشیا بمالها الآثار است که از لفظ فرهنگ  
همین معنی اراده شده دانستن علت و خاصیت هر چیز را بالا طراف حکمت یا فرهنگ گویند  
فلذا پدران و درگذشتگان ما طیب را حکیم می گفتند . زیرا که با علم طب و پزشکی  
مخاصیت ادویه و علل بیماریها و راه علاج آنها را میتوان شناخت . فرهنگ بی علم و ایمان

بمزایای روان انسانی و اخلاق تابناک سبب تنگ و انگیزش شروع جنگست پس اگر این معنی را در تمام شئون حیاتی جستجو نکنیم و میوه آنرا نچنیم نباید آن فرهنگ نامیم. از چند سال پیش بر حسب دستور سالی یکمرتبه دانش آموزان درخت می کارند اما انجام تشریفات و فرو بردن مقداری نهال بزمین کافی نیست. باید آثار و فواید آنرا پی برد و مراقبت بعمل آورد تا ثمر چید.

ظواهر آنشاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست اکنون تمام مزارع و اراضی این شهر را بگردید یکشاخه از درختهایی را که همه ساله کاشته شده پیدا نخواهید کرد. در این صورت آن زارع و باغبانی که از کشت و کار خود باغها کاشته و میوه ها انباشته بر مافور مالیست ها مزیت دارد. بالجمله آنجا که فرهنگ نیست مانند خانه تاریکست که چراغ ندارد. تأمین نیازمندیهای مادی و معنوی اقوام با فرهنگست. ضعف و قوت بنیه اجتماع و تمدن هر ملت بسته بضعف و قوت فرهنگ میباشد.

ناگفته نماند که عرایض بنده نوعی و کلی است نه فرهنگ محل مقصود و نه اشخاص منظور است. تاقضیه آن شاعر اهوازی مصداق پیدا نکند:

دانشمند معروف مرحوم سید جزائری آورده که شاعری از اهل اهواز بکس ناشناسی مصادف شد و آواز شاعر پرسید تو کیستی و کجائی هستی گفت از اهل اهواز مومن عالم ترین و فاضلترین و فہیم ترین و خردمندترین و پرهیز کارترین مردم هستم. شنونده گفت با اینحال بهتر است که این صفات رضیه و ملکات فاضله را دیگران در باره تو بگویند. شاعر گفت سو گند بخدا سی سال منتظر نشستم یک مردیانا مردی پیدا نشد که قدر مرا بشناسد و این فضایل را در حق من بشمارد فلذا خود گفتم.

ملتی را میشناسیم پس از آنکه بفرهنگ ملی و محلی خود خدمات شایسته انجام داده سالی هشت ملیون لیره انگلیسی برای پیشرفت فرهنگ جامعه بشر تخصیص میدهد باین ترتیب که: یک ملیون و شش صد هزار لیره بکسی داده شود که اقدام مفیدی برای برداشتن

جنگ از میان اقوام عالم نموده باشد. و همینقدر بکسی داده شود که در فن طب کشفیاتی دارد که برای تندرستی انسان مؤثر و مفید باشد. همچنین بانکس که در علم فیزیک یا در علم شیمی اختراع کرده که بعالم بشریت سودمند است.

قومی و محلی را هم سراغ داریم که وسعت محلی و شماره نفوس آنها بطور تحقیق از شهر بیچار مثلاً وسیعتر و بیشتر است اما یکعمارتی برای تشکیل دبستانش کلاسه یا چهار کلاسه ندارند.

فرهنگ درختی است که میوه های گوناگون و بی شمار دارد که گواراترین آنها اخلاق راقیه مانند پاکی و هشیاری و غیرت و شهامت و تعاون و انصاف و میهن دوستی و هکذا .. میباشند.

قومی که فاقد روح حمیت و نیروی حکمت و حریت است فرهنگ ندارد. حریت یعنی آزادی از بند هوا پرستی و نفسانیت و خودخواهی. حریت یعنی رهائی از قید بدنفسی و رشک و جاهل و جمود و بدعهدی.

آری آزادی بزرگترین و دیعه الهی است که خداوند متعال بشیر ارزانی داشته و آنرا منشا و سرچشمه تکامل قوای عقلی و روحی و جسمی او قرار داده است. اگر آزادی نبود محدودیتها را امر نمی شد زیرا بحکم عقل و نقل هر چیز را مقدار و میزانی هست. (قد جعل الله لكل شیء قدراً)

اگر فرهنگ واجد این قبیل فضایل نباشد چگونه می توان حکومت فاضله تشکیل داد تا دلائر آن بقول انشتین معروف هر کس بکمال لایق خود برسد.

قومی بجد و جهد گرفتند و صل دوست قوم دگر حواله بتقدیر میکنند. ملتی که بدعهد باشد یعنی تاریخ خود را فراموش کند. رهبران مرده و زنده خود را از یاد ببرد و آنان را پاسداری و حق شناسی نکند فرهنگ ندارد. فردوسی گوید،

هر آنکس که از مردگان دل بشست

نباشد همی دین پاکش درست

## آقای یزدانفر

پس از آنکه آقای امیرخیزی مدتی بالنسبه محدود آذر بایجان دردمندر ابا خدمات پاکدلانه خود بهره مند ساخت . و وضعیت داخلی او ایجاب کرد که از مولد خویش برخیزد آقای یزدانفر بحکم وزارت متبوع بسرپرستی فرهنگ مامور و سایه گستر شد و در اندک مدتی که سرگرم انجام وظیفه بود معلوم گشت که مومی الیه مامور با انرژی و مفیدی است . لیکن نوبت خدمت او بموقعی مصادف شد که اوضاع بحد کمال آشفته و غیر عادی بود چنانکه نتوانست از اندوخته های عملی و تجربی خود بیشتر بر دهد و ثمر بخشد . زمانی بآذر بایجان آمد که اشک دیده درد مندان چون قطرات باران از درو دیوار میبارید .

بخشید اثر ناله مستانه ام آخر البته که در ناله مستان اثری هست .

آقای یزدانفر بی تردید و گمان آنشی را که نگارنده در میان جمعی متشکل از یگانه و بیگانه اشک دیده را چون مشک پاره یا هم چون فواره بگونه اش میریخت فراموش نکرده است ..

آقای یزدانفر اگر چه سرد و گرم چشیده و طوفان دیده بود . اما نه چنان معر که و مهلکه ای که خانما نهارا پراکنده کند و نه چنان صرصری که ریشه کشور را از جابر کند پس ناچار طاقت نیافریده قرار بر فرار نهاد و با طیاره چون باد از سرخوین دلان مبارز شتابان گذشت . (چنانکه نگارنده از سردراز نویسی میگذرد)

راستی خامه و بیان آنقدرت را ندارد شرح دهد که یگانگان ناپخته چه کردند و بیگانگان چگونه مانند ملخ بر سر کشت و کار زحمت کشان فرهنگ ریخته بودند .

خود در دل این سرد دلان از چه شرر نیست

چون در دل هر سنگ بیابان شرری هست

بالاخره این پروانه داسوز در گرد آتش مع شب افروز (فرهنگ) چندان پرزد و پرواز کرد که بالش سوخت یعنی پسر گرانقدر و همرازش را کشتند ..

شدم ز صرصر آفات دهر خاند خراب از آن بگوشه دامان کس غباری نیست  
(ص)



یک فقره از خاطرات ملالت بار و مصداق فداکاری را در این تاریخچه می نگارد تا معیار انحطاط اخلاق بدست آید و معلوم شود که چگونه پس از چهل سال خدمات عاشقانه بجزای سنمار برخورد و چسان معنی :المعروف بقدرالمعرفه را بثبوت رسانید .

مرآپاداش حسن خدمت ای یار      بدادی هم چوپاداش سنمار (ص)

### جای شکر باقی است

در مدت چهل و اند سال آمار با سوادان افزایش یافته و باستخدام دیران خارجی حاجت نمانده و بودجه فرهنگ از صفر به ملیونها رسیده است . ظاهرا کوششها و زحمات علاقه مندان ازین حیث بهدر نرفته . درخت سایه دار معارف حرکت طولی خود را باهر کیفیتی بوده تاحدی پیش برده و چند قدمی را پیموده است . لیکن برآستی و بعقیده صاحب نظران عوامل مؤثر داخلی و خارجی آنرا از حرکت عرضی منع کرده و آنچنان که شایسته و مطلوبست استفاده معنوی و تربیوی بحصول و ظهور نرسیده بلکه اخلاق ارثی و آبانی هم مهجور و منسی گردیده است .

از قضا سر که انگبین صفرافزود      روغن بادام خشکی می نمود :

شاهد گفتار و تایید آنچه اشعار شدهمین پیش آمدناهنجار است که در ذیل شرح میدهد:

### (محکمه اداری)

دیری که از حیث فطنت و استعداد مغبوط اقران خود و از تلامذه مستقیم نگارنده و در قسمت تعلیماتی متصدی شغل آبرومند و مهمی بود . شنیده شد که با معاون اداره فرهنگ که کارمند کمیته پیشه وری هم بود ، سروصدائی راه انداخته و بروی همدیگر پریده اند .

فردای آنروز دیرمذکور از تطاول و تجاوز معاون نسبت بخود چیزهایی از باوه گوئی و دشنام و توهین نقل کرد . البته طرفین پیش آبرو و ناهی اداره که سر دسته قوی پنجه هم بود رفته و هریک به نفع خویش شرحی گفتند . بالاخره بمحاکمه اداری قرار داده شد . اما کسی زیر بار نرفت که در آن کار شرکت جوید و معاون اداره را با آن بساد

و بروت و قدرتی که داشت محاکمه کند: بالاخره ملك نقال بررئیس رسانید که از دیر زمان هر موقع که برای کارمندان اداری یا تعلیماتی شهر و ولایات که محکمه تشکیل شده ریاست آن بافالانی بوده است. حالا هم اورا مامور این کار نمائید. بالین تذکر حکم تشکیل محکمه اداری صادر شد که تحت نظر نگارنده بشکایت طرفین رسیدگی شود «قرعة فال بنام من دیوانه زدند»

پس از وصول ابلاغ بارئیس اداره ملاقات کرد و گفت بالین شرط این ماموریت رامی پذیرد که رای محکمه برله یا علییه هریک از متداعیین صدور یافت بی درنك بموقع اجرا گذارده شود. رئیس گفت در این شرط بندی و اصرار چه منظور دارید. نگارنده گفت چون بالین اوضاع فعلی چنانکه دیگران هم حدس زده و ترسیده اند وارد این کار شدن بسوی خطر رفتن است پس چه بهتر که هر ضرر و خطری آید در قبال احقاق حق و جزا دادن بر مستحق رخ دهد نه در مقابل هیچ. این سخن صاف و درست بی تاثیر نشد و چنین شرطی را بپذیرفت.

سه روز محکمه برسیدگی و استماع اظهارات متداعیین و شهادت شهود مشغول بود. سپس بامراجعه بمحتویات پرونده چنین رای داد که، معاون اداره از این تاریخ از مداخله در کارهای فرهنگ و معاونت اداری دور و معاف گردد. و آقای دبیر از طرف اداره تقدیر و کماکان در سر وظیفه خود ابقا شود. خوش بختانه این نظریه بر حسب قولیکه داده شده بود بی درنك عمل و اجرا گردید.

شخص معزول از بعض گفتارها و تشبیهات ناهنجار در بغ نداشت. و دبیر مزبور از شجاعت ادبی و داد پروری هیئت حاکمه سپاسگزاری نمود.

ان شر الناس من یمد حنی حین یلقانی وان غبت شتم

با ندك فاصله که متجاسرین فرار کردند. و اداره فرهنگ سر پرست مسئولی نداشته و نگارنده هم مریض بود. جزشنیدن صدای تیر تفنك از جریان اوضاع خارج خبری نداشت. از دکتر معالج (آقای دکتر موسوی) پرسید در بیرون چه حادثه واقع

شده این صداهاى تفنگ چیست گفت چون دمو کراتها فرار کردند مردم شادى میکنند گویا نخواست بگوید که صدای رسیدگی بخورده حسابها و تکاليف است . سپس دو نفر از دبیران بعیادت آمده و نقل کردند که در اداره فرهنگ خودسرانه کمسیونى از کارمندان ادارى و تعليماتى تشکیل داده و جمعى را اسم نویسى و متهم کردند از عمال مؤثر کمسیون همان دبیر است که او را از مخاطره و مخصه رهائى داده اى و در رقى اول لیست متهمین اسم شما ثبت گردیده . بمحض شنیدن این گزارش گفت : صدق من قال : اتق شر من احسن الله .

اعلمه القوا فى كل يوم  
اعلمة الرماية كل آن  
فلما قال قافية هجاني  
فلما اشتد ساعده رمانى (۱)

همان ریزه خوانى در چنان طوفان آشوب که سپس نخست وزیر وقت در اعلامیه خود زبان معذرت گشود . سبب شد که رجاله فعاله از پشت بام خانه نگارنده را محاصره کرده و باساس زندگى و اثاثیه اش بتمام معنى آب بستند . ایکاش زیان غوغا همین یک فقره بودى ...

حسدوا التتى اذالم ينالوا فضله  
فالناس اعداء له و خصوم .  
«ژول رومان» گوید علوم در این دوره ترقى کرده ولى خوى و احساسات عزیزى مادر مرحله بدوى متوقف است . هر گاه آن نیز دوش بدوش دانش ترقى میکرد میتوانستیم

(۱) در ظاهر این کمسیون بازى طفلانه از ناحیه دبیرى بوجود آمده و دیگران را در همراهى خود گول زده بود که در سوابق ایام سه بار از وزارت فرهنگ نوشته شده بود که جز کار تعليماتى با و در امور ادارى مداخله داده نشود . در موقع آشوب با سه منظور بآن عمل مبادرت کرد . اول آنکه در واقعه انقلاب اخير خود را بهر نحوى دخیل کارهاى ادارى کرده بود دفع تهمت و توهم نماید . دوم با این تظاهرات انتظار داشت که در کارمندی ادارى تثبیت شود . سوم با توهم اینکه نگارنده هماره از کارمندی ادارى او مانع شده انتقامى بعمل آورد . نگارنده این جریان را با احدى در میان ننهاده یکباره بجزا و جبران خدا وا گذاشت تا در همین ایام نام او را در ردیف مشمولین بندجیم قانون تصفیة ادارات ملاحظه کرد .

(کار خود گر بخدا باز گذارى حافظ)  
(ای بسا عیش که بابخت خدا داد کنی)

بگوئیم که مدنیت انسان هم ترقی کرده است .  
 ابونصر فارابی گوید : تمام سعادت بمکارم اخلاقست چنانکه میوه متمم درخت  
 است . آنگاه ادب نفس نباشد ادب درس سودش ندهد و بدان ماند که کسی طبخ زبر  
 دست باشد اما چیزی از خوردنی ندارد که سد جوع کند .  
 خوشا آنکه برای پرورش انبیا مهین دامن بر کمر زده و انتظاراتی داشتند در  
 گذشتند و امثال این داستانها را ندیده و نشنیدند ...

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| دفتر زندگیم بی پرده         | گشته پیش نظرم گسترده      |
| چون ورق میزنم این کهنه کتاب | قصه ها خوانم از ایام شباب |
| گذر دهستی پر شور و شرم      | سینما وار ز پیش نظرم      |
| پس آزادی ابنای وطن          | اشکهار یخته ام بر دامن    |
| منم آن طایر افتاده بدام     | آشیان داده بیاد ایام      |
| رفته تا غایت اقلیم جنون     | کرده دل جایگاه آتش و خون  |
| لیکن امروز چو نیکو نگرم     | سوزد از آتش حسرت جگرم     |
| ز فداکاری خونیر کفن         | بهر اندوز شود اهر منان    |
| جز پشیمانی و افسوس و شکست   | زانهمه رنج چه دارم در دست |
| دارم امروز دلی خسته و ریش   | گریم از عمر تلف کرده خویش |



## اهداء عطا :

این نگارش بی ارزش و وجیزه ناچیز را به محضر استاد سخن جناب آقای حسین  
 سمیعی (ادیب الساطنه) اهدا نموده و چند بیت از اشعار و درافشانی آن بزرگوار را بقصد  
 استفاده همگانی و خیر ختام این نامه پریشان تقدیم خوانندگان عزیز میدارد :  
 ز دشمنان نکم شکوه گردلم خستند      ز دوستان گله دارم که عهد بشکستند

چه جرم رفت ندانم زما که مغیجگان  
بحکم مفتی شهرار سبوی می بشکست  
فدای همت آزادگان و درویشان  
که پشت پابدو عالم زدند و ارستند

جهان همیشه نیاید پیا یمردی عقل  
هنوز مردم دیوانه در جهان هستند  
خلل بیزم محبت از آن زمان افتاد  
که خوب و بد بهم آمیختند و پیوستند  
مده بدست کسانی متاع رایج خویش  
که بی وقوف و سبک مایه و تهی دستند  
کی آگهند ز دلهای دردمند آنان  
که ساعتی بپراهل درد نه نشستند

## ((پایان))

۱۳۲۹-۴-۲۴

بامید نگارش شرح حال سراسر ملال خویش





جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه)

این تاریخچه که بقدر سبوی از جو برداشته شده باضمانت نویسنده بدرستی  
مندرجات آن پایان رسید . اکنون چند سطر دیگر بعنوان ملحقات بدان افزوده میشود  
آب خواه از جو بجو خواه از سبو  
آن سبو را هم مدد باشد ز جو

### ملحقات :

در آغاز این حکایات فرهنگی باجمال اشعار شد که تا نزدیک بزمان مشروطیت  
تحصیلات علمی منحصر بود بمکاتب و مدارس طلاب علوم دینی و یکده هم در منازل علما  
ودانشمندان وقت بکسب دانش می برداختند . یکی از مدارس مذکور که در میدان  
صاحب الامر واقع بود . اکنون نه از مدرسه اثری مانده و نه از رقباییکه وقف مدرسه و  
مشهور باوقاف میرزا مهدی است خبری .

مدارس دیگر دایر هستند اما تعمیرات آنها بسته بهمت اهل خیر می باشد . زیرا  
رقبات وقفی هر يك از آنها بهضم رفته است .

بزرگترین مدارس قدیم تبریز مدرسه معروف بطالیه است که علاوه بر حجرات  
دارای چهار مسجد بزرگ هم می باشد که یکی از آنها معروف بمسجد جمعه است و تا  
تاریخ ۱۳۱۳ قمری مرحوم حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی در آنجا امامت داشته (از  
ضایعات اسف آوراست که تاریخچه آن مرحوم از سوی اقربا و یادیگر نویسنده گان نوشته نشده)  
در زمان ما چند بار آن مدرسه و مسجد را اهل خیر تعمیر کرده اند . سه سال پیش  
هم (اعلی حضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی) بتبریز تشریف فرما بوده و بمدرسه طالیه  
بقصد ملاقات حضرات علما آمدند و از سوی جناب مستطاب آقا سید کاظم شریعتمداری  
پذیرائی بعمل آمد پنجاه هزار تومان برای تعمیر مرحمت گردید .

سپس آن مبلغ در میان مدارس تقسیم یافت قسمتی هم برای طالیه تخصیص داده  
شد که تحت نظارت و مراقبت چند تن از تجار معتمد محل صرف شود . و چون بینا کاری  
شروع کردند . سهم این مدرسه کفایت نکرد . بنابراین آقای حاج محمد باقر خوئی

کلیته‌چی که خود مراقب و ناظر کار بود مبلغی سهم از مال خود خرج کرده با طرز نو  
واحداث یکباب کتابخانه و قرائتخانه عمل بنائی را با تمام رسانید. از قرار اطلاع موثق  
و مستقیم مشارالیه در صد تهیه مقداری از کتب علمی و ادبی است که برای مطالعه محصلین  
و کسان دانش دوست در کتابخانه مذکور آماده نماید. ایکاش دیگران هم در آن کار  
خدا پسند ملی و اجتماعی تشریک مساعی داشته باشند.

ز درس حکمت و آداب رفتگان مگسل      که این گسستگی خواری مدام دهد  
شعائر پدران و معارف اجداد      حیات و قدرت اقوام را دوام دهد

۲- یکصدم از حالات و کمالات مرحوم حاج میرزا حسن رشیدیه در اول این کتاب  
نگارش یافته. اکنون دایر بر اینکه در اواخر عمر نود و هفت ساله. آن مرحوم در قم  
و آستانه (حضرت معصومه علیها سلام) معتکف بوده می نویسد که با آن کبر سن و خستگیهای  
بی پایان و بی دردی رجال زمان. در این شهر نیز دبیرستان دایر کرده و بتعلیم و تربیت  
اطفال مسلمان ایرانی کوشش فراوان داشته است.

نگارنده مدفن آن بزرگوار را سراغ گرفته و در قبرستان نوبسرها مزار او رفت و  
فاتحه خواند. جای شکر باقی است که در سنگ روی قبر نوشته شده بود: پدر معارف  
ایران: رشیدیه.

کجاست آنکه جوانمردی و فضیلت را      بیاد مردم در مانده عوام دهد  
کجاست مرد جوانمرد و خواستار شرف      که سود خویش ز کف بهر سود عام دهد  
کجاست آنکه بداروی عقل و مرهم عدل      جراحات دل خونینم التیام دهد.

۳- در نگارش چنین نامه که تاریخ فرهنگ نام دارد یاد کسانی که در راه معارف  
کوششها کرده و رنجها برده اند از واجبات وجدانی و اخلاقی میباشد (ولو باختصار) و  
ناگفته نماند که مساعی اشخاصی که ذیلا نام برده می شود در مرحله اولیة نهضت ادبی  
آذربایجان بوده که: «نه از تانک نشان بوده نه از تانک نشان»



مرحومان امین التجار و برادرش متعمد التجار که فرزندان خود را مانند دکترا رفیع امین و سر یتیم محمود امین بارو پا فرستادند. اکنون دکتر شفیع امین هم شاخه از آن درخت است که در علاج بیماران دست مؤثر و قوی دارد

شیخ اسمعیل هشترو دی - میرزا حسین واعظ - میر آقا حسینی - سید حسین زنوزی

مکتب دار - میرزا علی ریجویه - حاج میرزا ابراهیم وکیل که نادره دوران بود شرح حال آن راد مرد را در کتاب داستان دوستان نوشته است. حاج سید حسن عدل الملک پدر آقای دکتر حبیب عدل و برادرش حاج میر ابراهیم خلیل رکن العداله که پدر مرحوم مصطفی عدل وزیر اسبق دادگستری بود. آقای سعید (ناظم دبیرستان سعادت) از جوانان پرشور و علاقه مند بفرهنگ بود. در تهران دبیرستانی باز کرد و همانجا در عین جوانی فوت کرد. میرزا حسین خان کاظم زاده ایرانشهر - میرزا رضاخان تربیت. اولی در سویس و دومی در قاهره اکنون درخت تصوف پوشیده و از تمدن مدهش و مهوع عصری رمیده اند.

سید حسن شریف زاده از احرار پاک و فرهنگ پرور بود. ترتیب که سر موفقیت در امور فردی و اجتماعی است و کمتر کسی واقف و عامل است سنجیده او بود: در اوایل مشروطیت از سوی جاهلان شهید فضیلت گردید. مرحوم حاج میرزا ابراهیم معروف طاهباز وکیل انجمن ایالتی که همگی کل خدمت و صفا بود.

مرحومان حیدر خان عمو او غلو - شیخ سلیم - استاد و پیشرو فرهنگیان عبدالرحیم طالبوف (در کتاب مزبور فوق شرح حال او با جمال نوشته شده) بانشریات علمی و توصیه های ارجدار راه ترقی و تمدن را باز کرد و آزادی بی فرهنگ را بظفل شیرخوار کباب و شراب دادن میدانست.

شیخ محمد خیابانی طباب ثراه از دوستان و ترویج کنندگان سرسخت فرهنگ بوده عمارت دبیرستان فردوسی بدستگیری و همت او بحیطه تصرف اداره فرهنگ درآمد. (اکنون محل دبیرستان دوشیزگان است) با صرف نظر از گزارش حالات و تاریخچه حیات آن فقید چند جمله از سخنانش را که سود معنوی همگانی دارد در این نامه می نگارد

## آزادی و استقلال

اولین لازمه شرافت يك ملت استقلال است.  
يك ملت نمی تواند بدون معارف آزادی خود را محفوظ دارد.  
زنده باد ملتی که برای زنده داشتن آزادی زندگی را دوست دارد.  
استقلال ملت ها را فقط فضایل عالیّه و اخلاق راقیه میتواند محفوظ دارد  
هیچ نوع آزادی را نمیتوان تصور کرد که بما اجازه دهد الی الابد خطا کار باشیم  
درعین آزادی باید محقّق باشی .  
ایران را ایرانی باید آزاد کند.

## تجدّد و ترقی

اولین وسیله ترقی داشتن روح تجدّد است .  
يك ملت زنده و بیدار و هوشیار باید همیشه بطرف تجدّد رهسپار گردد.  
آنچه امروز يك اهل مبجل و مرغوبی است ممکن است فردا منفور و مردود باشد.  
كلّاه امروز شما بقدر كلّاه دیروزی پدران شما نیست و فردا هم كلّاه امروز را  
درس نخواهید داشت.

باید ترقی کردن را واجب دانست. ترقی نکردن مردنست.  
برضد زمان راه رفتن غلط و مجال است  
عوام يك علاقه صمیمی با عادات خودشان دارند و عادات مانع ترقی و تجدّد است .

## (فلسفه اجتماعی)

عوام تابع تلقینات است و هر گاه مدیران اوقابل و صاحب حسن نیت باشند ممکن  
است نتایج حسنه از عوام گرفت  
در حیات سیاسی و اجتماعی آنانکه علاقه مند نیستند بمثا به امواتی هستند که  
حیات از آنان روگردان و گریزانست.  
يك فرد بی علاقه بجامعه خود کمتر از حیوانست.

ترحم بر غاصبین حقوق جماعت خیانت بر جماعتست.  
در میان دو نظریه متفاوت باید بزودی عقل خود را بکار انداخته يك قرارداد  
قطعی اتخاذ شود.

مجازات و مكافات نباید لاعن شعور باشد.  
از افكار غیر متجانس و متضاد نمیتوان نتیجه گرفت.  
اعمال جماعت آنی و غیر ارادی است. مثل یك زلزله ناگهانی عالمی را بهم زده خود  
نیز از میان می رود.  
عوام وقتی که می خوابد كاملاً می خوابد و وقتی که بیدار شد دیگر فعالیت تدریجی  
را قبول نمیکند.

تمام میل عوام بموهوماتست. معرکه و افسانه های یك درویش بیشتر از كنفرانسهای  
يك دانشمند اورا جذب میكند بنام هراکثریتی نمی توان حکم قطعی نمود.  
حادثات اجتماعی محصول و نتیجه عوامل طبیعی است

### (شرایط موفقیت)

انتظام و انضباط يك شرط عمده موفقیت است.  
مقتدر ترین فرقه های سیاسی اروپا فقط با انتظام و دیسملین خودشان امتیاز دارند.  
انسان باید در حیات طوری مشغول کار شود که گویا هیچ نخواهد مرد  
ما فدائیان اولاد خودمان هستیم ما خواهیم مرد تا آنان زنده بمانند.  
باید فداکاری کنید تا آتیه شما و اولاد شما تامین شود.  
اندوختن سهل است و نگهداری مشکل.  
هرگاه صمیمیت و صداقت شما بدرجه کفایت و کمال باشد هیچ قوه متصور  
نیست که بتواند بر شما غلبه جوید.

اضطرابات در حیات افراد و جماعات يك عامل بیداری و احتیاط و تدبیر است  
يك اضطرابات معقول و عاری از عصبانیت بهترین استاد سیاسی است که راههای

رفتنی و کارهای کردنی را بجماعت نشان میدهد.

برای تامین حیات و بقا در این جهان باید از ضعف و ناتوانی دوری گزید  
يك تشکیلات محروم از دیسباین از عدم موفقیت بعدم موفقیت غلطیده همیشه  
طریق سقوط و انحطاط راهی پیماید.  
بلند کردن عمارت فردا فکر دور بین و دور اندیش، فکر تعقل و تدبیر و فکر ایجاد  
و اجرا میخواند.

## (اخلاق)

در دردیف و محاذات حب نفس باید عزت نفس و اعتماد به نفس را هم در نظر گرفت.  
عزم کردن کافی نیست هر عزم باید مبدل بعمل گردد.  
در کلیه امور و حوادث باید وظیفه از غیر و وظیفه تفکیک شود.  
شجاعت یک شرط مهم موفقیت است.  
ترس عامل عمده اسارت ملت است.  
يك ملت ترسو بزودی در چنگال هر مستبد ستمگر گرفتار می آید  
برای گذاردن طوق بندگی برگردن يك ملت ترسو، بیداد گران تر دست با کمال  
آسانی پیدا می شوند.

يك جرئت مسلح با تدبیر و شجاعت، یک شجاعت دور بین و دور اندیش و بیشتر از  
همه يك شجاعت فداکار و پر حرارت. ناجی ملت است.  
شجاعت مادی بی شجاعت معنوی کامل نیست.

شجاعت معنوی عبارت از حاکمیت و تسلط مرد است نسبت با حترافات خودش.  
در مقابل صمیم مردم شجاعت هیچ قوه ای از قوای معلومه بشری فائق و غالب نیست.  
هرگز نباید بخستگی و یاس اعتقاد داشت، بخصوص وقتی که بار سنگین زندگی  
يك ملت از يك موی باز يك آویزان می باشد.  
اعتماد بنفس شرط عمده موفقیت است.

## (ماده تاریخ)

قطعه ایست که درسوگواری وتاریخ شهادت خیابانی بفکر نگارنده رسیده است:

ندیده باغ و گلستان و ناچشیده زمی      گذشت فصل بهار و رسید موسمی  
وزید بادخزان چیده شد بساطچمن      نشاط وزنده دلی رخت بست جمله زحی  
چو عمر بی عوض از دست شد خیابانی      نکرده یکقدم از شا هراه مقصد طی

بناله سال وفاتش ز طبع پرسیدم

جواب داد بگو «صد دریغ باد از وی»

۱۳۳۹

## (تبریز مطاف ار باب حکمت و تمیز)

مزاج سالم و نیرومند آنرا گویند که هیچ يك از اعضا بیمار و خلمدار نبوده هريك از آنها وظیفه خود را ایفا نماید تا از مجموع این افعال عافیت و حیات خوش و خرم بوجود آید. همچنین است مزاج اجتماعی مملکت و جامعه ملت که گهی آنرا سالم و قوی توان گفت که افراد هر طبقه عامل وظیفه خود باشند. «سپاهی تبغ و دهقان داس و مغ کیش» علامت رشد و کمال و استقلال هر قوم عبارت از دریافتن این معنی جامع و مانع است تا حیات طیبه فردی و نوعی شخصی و ملی حاصل شود. (ولخیمیه حیوة طیبه) نه آنکه مخل و مزاحم همدیگر باشند و هم بدانند که حاصل اندوخته های انفرادی بالاخره عاید اجتماع بوده و شريك منفعت هستند. کوشش انسان باخرد و شعور نباید کمتر از سعی و روش مور باشد که هريك یا هر چند تا از آنها بسطاح طبقات زمین و یا به محیط چیزی خوردنی

از آن و این رهسپار شده و از هر گوشه توشه بندگان گرفته و بآشیان خود می برند.  
 آیامتصود از فانتشر وافی الارض و ابتغوا من فضل الله همین معنی نبوده و  
 مراد از سیر آفاق و انفس جز جلب ذخایر نامرئی و یامشهود می باشد؟

ایت شهری ایمت النسک      ام یحی المواب  
 کیف یمحو النسک اثما      وهوائم لت ادری

چنانکه در بسیاری از شهرها و قصبات ایران دانیان برگزیده ظهور کرده آذر بایجان  
 بویژه شهر تبریز هم از این افتخار محروم نمانده است. نه تنها از پروراندن دانشمندان  
 نصیب داشته بلکه تبریز مطاف ناصر خسروها و سعدیها و مولویها بوده تا از شمس شاهرء  
 علم و ادب و معنویت کسب نور و تحصیل فیض و فضیلت کرده باشند (هو الذی جعلکم  
 خلائف فی الارض و رفع بهضکم فوق بعض درجات)  
 پادشاهان مظهر شاهی حق      فاضلان مرآة آگاهی حق.

مولانا جلال الدین رومی برای اقتباس انوار حقایق و دیدار مراد خود شمس به تبریز  
 آمده و او را بهر وسیله و تدبیر بوده با خود بولایت روم برده است. چنانکه بمسافرت و  
 استفاضه خود در مثنوی اشاره کرده و گوید.

اسرحی یا ناقتی حول الریاض      ان تبریز الناعم المغاضی

ساربانان بار بگشا ز اشتران      شهر تبریز است کوی دلستان

فر فردوس است این پالیزرا      شعشه عرش است مر تبریزرا

هر زمانی موج روح انگیز جان      از فراز عرش بر تبریزیان (۱)

چیزیکه اطلاع بر آن برای بنده نگارنده تازگی دارد و ذکر آنرا لازم میدانم  
 اینست که شمس تبریزی متعدد و همه آنان اهل علم و حکمت ادب و عرفان بوده اند :

(۱) حاج میرزا آقاسی وزیر ایران متخلص بفخری      بانسبت باستاد خود فخر الدین عبد الصمد  
 همدانی گوید :

بازاندر سر هوای کوی یار      سوی تبریزم کشد بی اختیار  
 من چو مچنون روز و شب در کوه و دشت      بهر لیلی هتم اندر سیر و گشت  
 طال هجری علمتی داء النوی      ان جسمی ذاب من نار الهوی

- ۱ - ملاشمس الدین تبریزی معروف بشمسای صغیر.
- ۲ - شمس الدین عبدالحمید بن عیسی الخسروشاهی که در سال ۶۵۲ رحلت کرده است
- ۳ - شمس الدین محمد تبریزی معروف بشیرین قلم .
- ۴ - شمس الدین قواس تبریزی .
- ۵ - شمس الحق والدین محمد علی بن ملک داد تبریزی مرید ابوبکر سله باف تبریزی که مطلوب و معشوق ملای رومی است که در مدح او گوید :

شمس تبریزی که نور مطلق است      آفتابست وزانوار حق است  
چون حدیث روی شمس الدین رسید      شمس چارم آسمان رو در کشید  
(ناصر خسرو) در ماه صفر ۵۳۶ قمری مطابق پنجم شهریور بتبریز آمده بنا بر گفته  
خود در آن موقع چهار سال از حادثه زلزله گذشته و قسمتی از شهر خراب و چهل هزار از  
سکنه شهر تبریز مقتول و تلف شده بود تبریز را شهر آبادان دیده و با قطران حکیم  
ملاقات کرده . قطران قصیده راجع بزلزله سال ۴۳۴ ساخته بود که این دو شعر  
از آن قصیده است :

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز  
بایمنی و بمال و به نیکوئی و جمال  
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز  
رمال گشت جبال و جبال گشت رمال

(حکیم قطران) اول کسی است که فرهنگ فارسی بدون ذکر شواهد گرد آورده در  
موقع مسافرت ناصر خسرو بتالیف آن کتاب بنام تفاسیر مشغول بوده است .  
قطران بطن قوی در یکفرسخی شهر در قریه شادباد که آنرا شادبادمشایخ نیز گویند  
مدفونست زیرا جمع کثیر از اولیا و عرفا و فضایل سلف در آنجا دفن شده اند . حتی قبر  
سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی هم که در سال ۷۷۶ فوت کرده در آنجا واقع است  
مسلمان ساوجی در زمان رحلت او مرثیه ای گفته است که این دو شعر از آن جمله می باشد :

ایفلک آهسته روکاری نه آسان کرده  
 ملک ایران را بمرک شاه ویران کرده  
 آسمانیرا فرود آورده ای از اواج خویش  
 بر زمین افکنده وبا خاک یکسان کرده

نگارنده چند سال پیش بامعیت دوسه تن از دانشمندان بشادباد مشایخ رفته بود قبر سلطان اویس را در آنجا پیدا کرده لوحه قبر او را سالم و بی عیب یافتند .

(شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی) در اواخر قرن هفتم به تبریز آمده و با خواجه همام تبریزی ملاقات کرده است . همام از شاگردان خواجه نصیر طوسی و در حسن خط و علوم ادبیه و حکمت و عرفان و حید عصر خود بوده است . از جهات دینوی نیز موقعیت خاص و تمول زیاد داشت . یکصد و شانزده سال عمر کرد و در قسمت اخیر ایام حیات خود تارک دنیا شد و از منصب و مال دست کشید و بمکه مسافرت کرد و چون از سفر حجاز برگشت انزوا اختیار نمود تا آنکه در سال ۷۱۴ یا ۱۳ بدار بقا منتقل گردید .

در قسمت شعرو ادب همام را سعدی آذربایجانیش خوانده اند . از باب تعریض و تائر و یا تواضع و احترام در مقطع غزلی چنین گوید :

پیام ده سوی بلبل که با وجود همام      روا بود که سخنهای عشق پردازای  
 همام را سخن دلفریب و شیرین است      ولی چه سود که بی چاره نیست شیرازی

در میان این دودرویش بزرگوار و لطیف اندیش ملاحظاتی اتفاق افتاده و این حکایت از آنجمله می باشد : روزی در حمام موقعی که هر دو بیرون آمده در جامه کن بودند جوانی زیبا همام را باد میکرد و میان سعدی و آن جوان حایل بود خواجه از شیخ پرسید که اشعار همام در شیراز معروفست یا نه . شیخ گفت بلی شهرتی عظیم دارد . خواجه گفت هیچ از آنها بیاد داری گفت یک بیت یاد دارم و آن این است :

در میان من و دلدار حجابست همام      وقت آنست که این پرده بیکسو فکنیم  
 از جمله مفاخر آذربایجان و نوادر جهان شیخ سعدالدین محمد بن عبد الکزیم بن



یحیی شبستری بوده که آنجناب در تبریز ساکن بوده و بعلماء و عرفای عصر خود مرجعیت داشت نازك بینان دانشمند از اطراف ایران برای استفاده دانش و عرفان بمحضر او می آمدند و بابا کتات معضلات علوم را از آنجناب استفسار میکردند . در اواخر قرن هفتم متولد و اوایل قرن هشتم ۷۲۰ در حالیکه ۳۳ سال داشت از دار فانی بعالم جاودانی انتقال یافته است . (تاریخچه شیخ شبستری بقلم مؤلف در کتاب گل و بلبل نوشته شده) اکنون به تحقیق این نکته میپردازد که علت نبوغ در هر رشته از علوم ادبی و فنی چیست اگر مطابق تعلیم و تعلم است چرا هر جوینده یا بنده نبوده است ؟ باید گفت اگر چه تعلیم و تربیت وسیله ارتقا بمدارج عالیّه بوده و هست . ارسال رسل و انزال کتب نیز روی همین اصل میباشد (بعث لاتمم کارم الا اخلاق) هو الذی بعث فی الامم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة

سعی ناکرده در اینراه بجائی نرسی مزد اگر میطلبی طاعت استادبیر  
لیکن استعداد فطری و موهبت غیبی علت اساسی نبوغ است . ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء  
فیض روح القدس ارباز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیح حامی کرد  
سعدی علیه الرحمه گوید پادشاهی پسری بادیب سپرد و گفت این فرزند را تربیت کن  
چنانکه فرزندان خویش را مرد ادیب در تربیت او سعی ها کرد و رنجها برد بجائی نرسید  
ولیکن فرزندان خود در فضل و ادب منتهی شدند ملک در این باب اورا عتاب کرد و گفت  
وعدده را خلاف کردی و شرط وفا بجا نیاوردی ادیب گفت ای پادشاه تربیت یکمست  
ولیکن استعداد مختلف «از زمین شور بیرون نباشد دانه را»

گفتار علمای تشریح و معرفه الاعضا مؤید این مطلب است که گویند : کله و جمجمه  
اشخاص نابغه و وزن آنها از وزن کله و مغز دیگران متمایز است . و همین اختلاف استعداد  
است که طریق هوش آزمائی را دردنیای امروز بروی کار آورده و این است مبداء تخصص  
و راهنمای تمایل هر کس نسبت بفنی که آنرا تعقیب و تحصیل می کند . (لکل عمل رجال)  
ناگفته نماند که نظریه فوق راهفتصدسال بیشتر مولوی عنوی روشن و صریح گفته است :

هر کسی را بهر کاری ساختند مهر آنرا برداش انداختند  
آنچنانکه عاشقی بر سر روی عاشق است آنخواجهر آهنگری

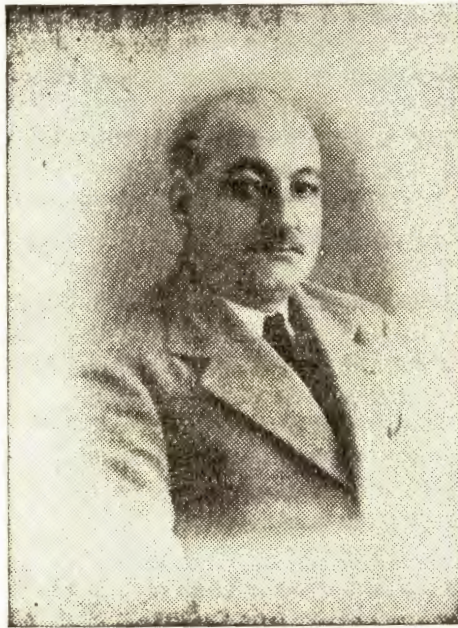
عالم الحقایق حضرت صادق (ع) فرماید : علم با کثرت تعلیم و تعلم نیست . بل العلم نور  
يقذفه الله في قلب من يشاء  
شیخ شبستری گوید :

ورای عقل طوری دارد انسان که بشناسد بدان اسرار پنهان  
بنابر این در لغت فارسی عارف را ویژه درون - روشن دل - و یگانه بین گفته اند . در  
حدیث آمده است تثبت قلبك ولو افتاك المفتون • مولوی گوید :

گفته است استفت قلبك ان رسول  
گرچه مفتی برون گوید فضول  
در آیات و ادراکات دل بانجا رسد که غیب الغیوب را بیند . ما کذب القواد مارای  
در جواب این سؤال که دل چیست تا با صفای آن پی باسرار علوم برده شود و صورت  
هر ظاهر و مستتر در آن نقش بندد . در نزد این بنده پاسخ مفیدتر و مختصر جز آن نیست  
که استاد العارفین مولوی ویا بقول بعض تذکره نویسان مجدالدین بغدادی گوید :  
از شبنم عشق خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد  
صد نشتر عشق بر رک روح زدند بیک قطره از او چکید نامش دل شد  
عنان خامه را در این نامه بالشعار یک نکته که در ناگفتنش عذاب وجدان حتمی  
است نگاه میدارد .

(ناصر خسرو) آبادی تبریز و رفاه حال مردمان آنرا در سفر نامه خود تعریف میکند  
در صورتی که در اثر آفت زمین لرزه چهل هزار تن تلف شده و قسمتی از ابنیه و عمارات  
بهم ریخته و زمانی مدید از وقوع چنین واقعه دهشتناک نگذشته بود .

آیا در این زمان ناصر خسرو تبریز را سیاحت میکرد باز از وضعیت شهر و حال  
سکنه آن خوشوقت می شد و توصیف می نمود ؟ پس اگر جواب منفی باشد از این مختصر  
باید چنین نتیجه گرفت که آثار تمدن عصری صدبار در تولید فقر و فلاکت و دهشت و  
تخریب . وایراث کین و کید و حسد و نفاق و پستی اخلاق . از اثر زلزله ای بآن شدت  
افزوتتر میباشد . تمدن آتشی افروخت در جهان که بسوخت  
ز عهد و مهر وفا هر چه یاد گاری بود .



درسرسودای عشقت دادم از دستم جوانی  
خوش بود و گروقت پیری از تو بینم قدردانی  
(ص)

# خاتمه

## (( انه لقول فصل وما هو بالهزل ))

اگرچه از نظر تاریخنگاری بشرط درستی مطلب از نوشتن واقعات ولو بضرر دیگری نباید دریغ داشت. لیکن با رعایت موازین اخلاق و ادب حتی الامکان از درج بعض داستانها و نامها خودداری شده.

آورده اند در زمان باستان حضرت عیسی علیه السلام با صاحب خود در عبور جسد سك مرده ای را دیدند که آماس کرده و گندیده است. یکی از همراهان آنجناب دست بدماغ گذارده و گفت (ما لشد تنه) یعنی چقدر بوی بد و عفن دارد این حیوان. حضرت عیسی بجسد سك نگاه کرده دید که دهن آن باز و دندانهای سفیدش نمایانست فرمود: **ما اشد بياض اسنانه** یعنی چقدر سفید و قشنگ است دندانهای این سك. با این بیان آنجناب بیاران خود فهماند که هر چیز معیوبی خالی از جهت حسن نباشد. پس بهتر آنست که حسن آن گفته شود نه آنکه جنبه بدیش نشر و پراکنده شود. زی گلستان شو و یکدسته گل تازه ببند

اندر آمیخته از یاسمن و نیلوفر

۲- از افادات دانشمندان و دیران اء- زامی مانند جنابان بهمنیار و همائی و شها بفردوسی و آل احمد و غیرهم دانش آموزان آذربایجان حظ وافعی و فوائد کافی برده اند این زحمتکش دیرین از خدمات فرهنگی فضایی ارجمند بالاصاله و از سوی تربیت یافتگان بنیابت سپاسگزار و منتقدار است.

۳- در طی مطالب کتاب اگر به تصریح یا تلخیص از مؤلف ذکری بمیان آمده از روی ناچاری و تماس نزدیک بجریان امور بوده نه کدر ارتکاب قبیح یعنی خودفروشی و تزکیه متعمد باشد. خدای واحد شاهد است که باتذکر این نکته از ذکر بسیاری از حقایق خودداری گردیده و در حقیقت از همین وسوسه و تردید نگارش این تاریخچه

سالها بتاخیر افتاده و بآفات برخورد کرده است .

خودنمائی پرده بر میدارد از بالای چهل

نیست عیبی در نشستن جامه کوتاه را

۴- بعرض اولیاء وزارت متبوع میرساند که چهل و یکسال از شروع بکار نگارنده میگذرد و در طی این مدت طولانی عرض نیازی نکرده و در پی رتبه و مقام نگشته و یا جویای عطیه و انعامی نبوده . برای صدق مدعا این بس که هنوز بر تبه ۹ رسمی اداری نائل نشده و اکنون هیچگونه تقاضای عنایت را موردی نمانده است . لیکن بخود حق میدهد که در آخرین روزهای حیات این تمنی را پنهان و دریغ ندارد که وزارت فرهنگ نه خود را همپا و هم رنگ دیگر وزارتخانهها پندارد و نه با فرهنگیان از پیر و جوان بیگانگی و بی مهری روا دارد . زیرا فرهنگیان بیشتر باروان سرو کار دارند و یاباید داشته باشند :

رسیده کار بدانجا که بوستانیان را

سرهوای گلو روی باغبانی نیست

۵- اگر آشنایان و همکاران عزیز همواره از این رنج دیده اظهار بی نیازی شنیده و یابنده را لایق نوازش ندیده اند از این بعد که مر حله مرك و میراست و مورد نیاز مستمندانه انتظار دارد که بایادخیر شاد و بتلطیف آغاز فرمایند .

بخاطر مسخنی برگزشت و می گویم اگر حکیم برنجد و گرشود خشنود

دروغ گفت که گفت آنکسی که کاشت بخورد

بسی بکشت و نخورد و بسا نکشته درود

تاریخ طبع دهه اول مهر ۱۳۲۹



## (( شقشقه ))

هر سیه چرده مو فرزده دلبر نشود  
 هنر طفل بجز خوا نیدن ابجد نبود  
 گردد اطراف زمین پر ز سخنها گزاف  
 هر رجز خو ان سبک مغز بمیدان هنر  
 راه آیین بجز راه دل و جان نبود  
 هر محصل که نیا موخت ز استاد ادب  
 هر کسی دم زند از صدق و صفا در عالم  
 بر سر آدمی افسار زدن مشکل نیست  
 تا خرده هست نمایان شود از راست کجی  
 مال اندوخته از رشوه و بازار سیاه  
 عجب از آنکه بکف نان و نوائی دارد  
 قبر از فقر نکو باشد علی گفت چنین (۱)  
 واعظ از گفته خود گر بپذیرد اندرز  
 تا بر غبت دل و جان روی بفرمان نکند  
 تلخی زندگی از غیر دروغ است مگر؟  
 کار سهل است اگر شهنه نگر دد سر مست  
 هر جهان سیر و فضا گردد هوا پیمارا  
 شرر تیر جهان سوز سیه روزیر است  
 هر کسی پیشرو جنگ تواند بودن

هر دلباز و کله بر سر و سرور نشود  
 بچه یکمرد خرد مایه کشور نشود  
 خاک و خاشاک و لیکن زرو گوهر نشود  
 شور و غوغا فکند لیک مظفر نشود  
 هر سفر بر بخدا قائد و رهبر نشود  
 از سعادت نبرد بهره و بافر نشود  
 لیک آهنگر کم حوصله زرگر نشود  
 لیک او تابابد بارکش و خر نشود  
 خواجه تحت الحنک شیخ سلندر نشود  
 سود و سرمایه عزت بستمگر نشود  
 خواهد او گرسنه از فقر مکدر نشود  
 با چنان گرد ، هوا تیره و مغبر نشود؟  
 دیگری هم شنود حرف مکرر نشود  
 یکدم آسوده و راحت بشر از شر نشود  
 زهر در کام بلی شهید مز عفر نشود  
 مست آگاه ز پاداش و ز کیفر نشود  
 سر پر آزی سیر و سفر پر نشود  
 هر فروزان بهوا کوکب و اختر نشود  
 یک سیمه دار در این عرصه چو حیدر نشود

هر دل بی خبر از عالم صفوت دل نیست

خار و خاک هوس و حرص معطر نشود

(۱) الفهر خیر من الفقر

## تصحیح اغلاط

| ص   | س  | غ             | درست                |
|-----|----|---------------|---------------------|
| ۱   | ۴  | لعبرة الالباب | لعبرة لاولى الالباب |
| ۱۴  | ۶  | والعيماء      | والعمياء            |
| ۱۷  | ۲۰ | مدسه          | مدرسه               |
| ۲۰  | ۲۱ | دبسان         | دبستان              |
| ۲۱  | ۹  | مولوى         | موسوى               |
| ۲۴  | ۲۱ | بمعارف        | بمصارف              |
| ۴۴  | ۴  | خليقه         | خليفه               |
| ۵۰  | ۴  | و اقدم        | اقدم                |
| ۵۵  | ۳  | ار فرهنگك     | از فرهنگك           |
| ۶۵  | ۹۱ | دده اند       | داده اند            |
| ۸۵  | ۳  | انر           | آنرا                |
| ۸۳  | ۱۶ | عبات          | عبارت               |
| ۸۴  | ۲۰ | گوارا         | گاورا               |
| ۸۸  | ۱۱ | حرم           | حزم                 |
| ۹۰  | ۲  | طمع           | طبع                 |
| ۹۰  | ۴  | سيرات         | سيراب               |
| ۱۰۵ | ۱۷ | ابساط         | انبساط              |
| ۱۱۲ | ۱۲ | نير           | نيز                 |
| ۱۲۲ | ۱۵ | كه قاي        | كه آقاي             |

|                 |             |    |     |
|-----------------|-------------|----|-----|
| ایام            | وايام       | ۳  | ۱۴۲ |
| فیما بینک       | فتمایینک    | ۱۱ | ۱۳۷ |
| اندازی          | امدازی      | ۲۱ | ۱۴۳ |
| حقوق            | حقون        | ۷  | ۱۵۱ |
| می فرستادند     | می فرستاند  | ۱۱ | ۱۵۱ |
| مهندس           | مهندوس      | ۶  | ۱۵۳ |
| معارف           | معارت       | ۱۹ | ۱۶۷ |
| قاطبه           | قاطه        | ۱۷ | ۱۸۸ |
| مزارع           | مزارغ       | ۷  | ۱۸۹ |
| آبائی           | آبانى       | ۱۲ | ۱۹۲ |
| تصمیم           | صمیم        | ۲۰ | ۲۰۳ |
| بیرون شده نباشد | بیرون نباشد | ۱۸ | ۲۰۸ |

### آنچه از آثار قلمی مورخ چاپ شده است :

ماءمعین یادگار قم نعم الرفیق گل و بلبل کلمات علیه گوهر دانش دانش و  
پرورش چهارده معصوم تربیت در اسلام تاریخ فرهنگ هزارویک سخنور داستان  
دوستان منابع الحکم میزان الانسان دسته گل تاریخچه محمد بن زکریای رازی

هر يك بمراد خویش لختی بدوند  
رفتند و رویم و دیگر آیند و روند

آنانکه کهن شدند آنانکه نوند  
این ملک جهان بکس نباید جاوید



## آذر بایجان

مرا درد دل ز جور چرخ درد بیکران باشد      غمی دارم به پهنای زمین و آسمان باشد  
 بهمرازان چرا درد دل زارم نهان باشد      دلم دریای خون از بهر آذر بایجان باشد  
 مرا اشک روان باید که آذر هاجان دارم  
 بیاساقی شراب لعل گون آور بساغر ریز      پیا از راه یاری کن صراحی بر قدح لبریز  
 پیاورمی که مستی را کند میخواره دستاویز      بیابنشین که باشورت بخوانم قصه تبریز  
 چرا بس خلوت تست امشب نه بیم از پاسبان دارم  
 چو با جان بازی احرار دایر شد بهارستان      مبدل شد به مشروطه رژیم دولت ایران  
 سپس شد کار آزادی بامر شاه بی سامان      بدست افسر روسی نه مجلس مانده عنوان  
 تعجب از چنین جلادی رحم و امان دارم  
 وطنخواهان بهر جام بتلای یاس و حرمان شد      غل و زنجیر استبدادیان هر جانمایان شد  
 بهر گوشه نهان از گریه آدمخوارانسان شد      ز قتل و حبس باغ شاه آتش درد دل و جان شد  
 زملت خواهی تبریزیان صد داستان دارم  
 مکرر لشکر بی حد ز استبدادیان آمد      گهی از ترک و گه از روس پائی در میان آمد  
 بسر بازان آزادی ز جان بازیش جان آمد      بمیدان شجاعت گاه پیرو گه جوان آمد  
 که با سر دادیم در سر هوای عز و شان دارم  
 هر آن اشراق فیروزی بملک باستانی شد      دمیده بر تن این مملکت روح جوانی شد  
 برای رهنان بی حمیت دید بانی شد      بدست همت احرار آذر بایجانی شد  
 حکمایتهای تاریخی ز آزادستان دارم  
 گهی با سر گهی با جان جوان مردان این سامان      چنان کردند کاخ ظلم و استبداد را ویران  
 که توأم گشت آزادی بنام نامی ایران      بجای شهید زهر آمد بجام عیش خود کامان  
 گواه صدق گفتار از زمین و آسمان دارم  
 بشور و شوق بی حد با سپاه دانش و فرهنگ      بکوی چهل رو آورده صف بستند بهر جنگ  
 که گرد پاك از دامان کشور لکه های تنك      زیبای تخت سر آوردم کمر و حیل و نیرنگ  
 ز نامردان فغان و ناله ها از طایلسان دارم  
 بری حاصل نگردید از نهال عدل و آزادی      درخت دین و ایمان کنده شد از بن در اینوادی  
 خدا داند کجا دادند یاد زرق و شیبادی      بایرانی ز اخلاق نیا کانش نه نامی مانده یادی  
 دل پژمرده و نالان بحال باغبان دارم  
 گهی پژمان ز ابرانم گهی از یاد اعصارش      گهی از بیع یوسف گاه یاد آرم خریدارش  
 مرا میهن بود معشوق حق باشد نگه دارش      نیردم گر ز دنیا در هم و دنیا مردارش  
 خوشم کز صدق و صفوت در جهان نام و نشان دارم